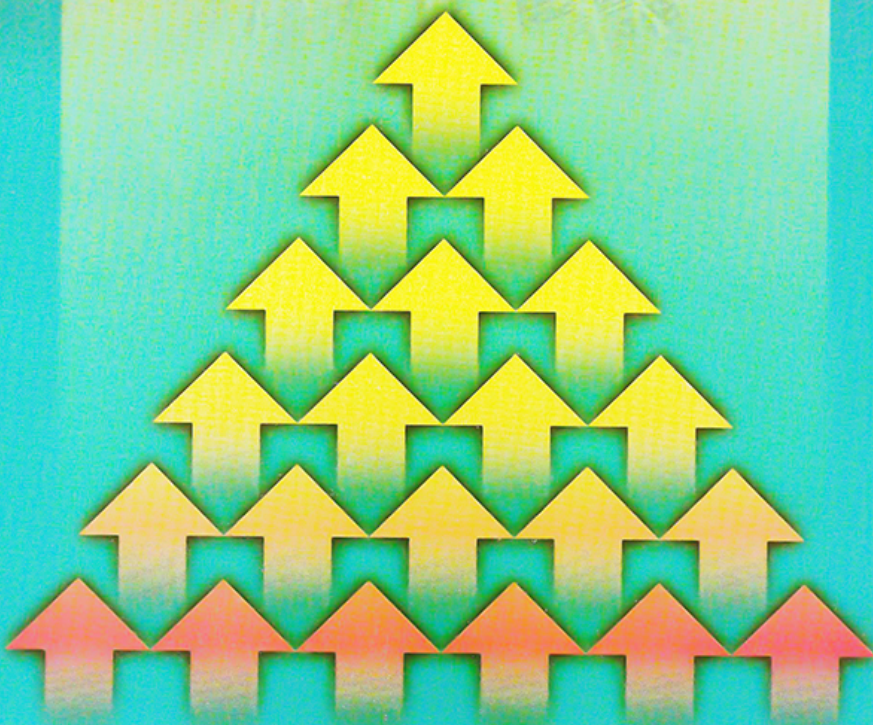


# عوامل پیشرفت

سید حسن ابٹھی



# عوامل پیشرفت

«استعمار ضد اسلام»

نوشتہ:

سید حسن ابطحی

نام کتاب: ..... عوامل پیشرفت

مؤلف: ..... دانشمند محترم آیه الله سید حسن ابطحی

تیراژ: ..... ۳۰۰۰ هزار

تاریخ انتشار: ..... زمستان ۱۳۸۰

نوبت چاپ: ..... سوم

ناشر: ..... نشر بطحاء

چاپ: ..... افق

مرکز پخش:

تهران: میدان نوبنیاد- خیابان لنگری - خیابان صنایع - خیابان گلزار جنوبی -

خیابان لادن شرقی - کوچه زنبق - پلاک ۱۲ تلفن ۰۲۱-۲۹۳۱۰۴۹ - تلفن

همراه ۰۹۱۱۲۱۹۰۹۱۵

ISBN:964 - 6331 - 30 - 0

شابک: ۰-۳۰-۶۳۳۱-۹۶۴

۸۵۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

ووصلى الله على سيدنا محمد وآله أجمعين

شهادة الإمام الميرزا محمد باقر الحائري  
عالم الدين في الآخرة



## پیشگفتار

ایکاش، جامعه ما قبل از آنکه اصلاحات را شروع کند ریشه‌های فساد را قطع می‌کرد. ایکاش، مردم مسلمان متوجه می‌شدند که آب از کجا گل آلوده است.

ایکاش، جوانان مسلمان از نیروی بازوی خود به نفع اصلاحات به رهبری دانشمندان اسلامی استفاده می‌کردند و نمی‌گذاشتند اهریمن استعمار چنگال خود را در اعماق وجود عزیزترین هدیه الهی یعنی دین مقدس اسلام و قرآن فرو ببرد.

ایکاش، مسلمانان لااقل انگلهائی را که در طول تاریخ

دستهای آلوده استعمار به دین اسلام چسبانده، می‌دیدند و آنها را می‌شناختند و از دامن اسلام عزیز پاک می‌کردند. ایکاش، فریاد مظلومیت ما را رسانه‌های خبری به دنیا و به مردم جهان مخابره می‌کردند، شاید انسانی از گوشه‌ای به دادرسی برمی‌خواست و شرّ استعمارگران را از سر مسلمانان کوتاه می‌کرد.

ایکاش، می‌دانستیم و این حقیقت را قبول می‌کردیم که قدرتمندان پس از آنکه دیدند تلاشهای مذبوحانه آنان در از بین بردن اسلام و قرآن بی‌فایده است چه نقشه‌های مهمی درباره بی‌ثمر نمودن این کتاب آسمانی طرح ریزی کرده و به مردم تحمیل نمودند.

زمانی که بنی امیه «که به تصدیق تمام مردم مسلمان و تاریخ نویسان، دشمنان اولیه اسلام بوده‌اند» خواستند با نیرنگها و عوام‌فریبی‌ها، اسلام را از بین ببرند و موفق نشدند و بلکه اعمال شومشان گریبان گیرشان گردید و دودمان آنان را بر باد داد، خلفاء عباسی که با همان نیت پلید روی کار آمده بودند، تجربه‌ای بدستشان رسید که: راه از بین بردن اسلام طریق دیگری دارد و آن این است که باید آن قدر به پیکر اسلام صدمه وارد کنند تا این شجره طیبه خودبخود بخشکد و از بین برود. و جدّاً اگر نبود که خدا وعده کرده بود که قرآن را در تمام اعصار حفظ کند تا به



## پیشگفتار

حال صد باره اساس این دین مقدّس از بین رفته بود! و لذا تمام نابسامانیها و عوامل عقب افتادگی اسلام و مسلمین از همان تاریخ شروع شد و استعمارگران پشت سر هم از همین نیت پلید پیروی کردند و تا به امروز صدمات غیر قابل تحمّلی به پیکر اسلام وارد نمودند لذا در این کتاب به عمده این عوامل اشاره می‌شود، امید است خدای تعالی ما مردم مسلمان را از خواب غفلت بیدار فرماید.

\*\*\*

## عوامل پیشرفت

### «یا استعمار ضد اسلام»

مطالب این مقاله یکی دو نوبت تحت عنوان کتاب «استعمار ضد اسلام» چاپ شده و عمده‌تأ برای بیداری مردم مسلمان و روشنفکر این عصر نوشته شده و قبل از انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، در آن اختناق، ریشه‌های اساسی طرحهائی که استعمار در طول چهارده قرن برای از بین بردن اساس اسلام پی‌ریزی کرده به مردم آن زمان معرّفی کرد، ولی این بار به درخواست سؤمین کنفرانس تحقیقاتی علوم و مفاهیم قرآن کریم که در ۲۷ رجب سال ۱۴۱۱



هجری قمری<sup>(۱)</sup> در حوزه علمیه قم زیر نظر حضرت  
آیت الله العظمی آقای گلپایگانی (رضوان الله تعالی علیه) تشکیل  
شده با اصلاحات و مختصری کم و زیاد در مطالب و  
عبارات آن منتشر می گردد و معتقد است که اگر خوانندگان  
محترم با مطالعه دقیق به مطالب آن عمیق شوند، راهها و  
عوامل پیشرفت و علل انحطاط مسلمین از دیدگاه قرآن  
کریم، روشن می گردد و علاقه مندان به این دین آسمانی  
می توانند به این وسیله آفات تهدیدکننده و بلکه از بین  
برنده این دین مقدس را بشناسند و با آنها مبارزه کنند و  
نگذارند بیش از پیش، رو به نابودی و اندراس بگذارد و  
اینک چند مورد از آنچه مایه پیشرفت جامعه اسلامی از  
قرآن مجید است.

## ۱- ایمان

بزرگترین راز موفقیت برای هر کس در هر کاری ایمان، دلبستگی و اطمینان قوی به صحت و درستی آن کار است. نداشتن ایمان قوی، سبب تزلزل و عقب افتادگی و محرومیت انسان و باعث از بین رفتن آن کار می گردد. اگر ما مسلمانان، به قرآن - کتاب آسمانی خود - ایمان و اطمینان کاملی می داشتیم و حقایق علمی آن را به عنوان سخن اسلام و کلام خدا درک کرده و به جهانیان عرضه می نمودیم، قطعاً امتیاز بیشترین اختراعات و اکتشافات و حقایق علمی امروز جهان را به خود اختصاص می دادیم.

اگر ما مسلمانان، به قرآن و مدارک اسلامی خود ایمان کامل می داشتیم، اسرار «جنین شناسی» و مسأله مهم «وراثت» و اهمیت «آهن» و حرکت وضعی و انتقالی زمین و کرویّت آن و بسیاری از مسائل علم «فیزیک» و



«شیمی» و مسائل مهم «ریاضی»، علم «هیئت»، «نجوم» و سفر فضائی انسان و غیره را،<sup>(۱)</sup> قبل از همه به دنیا اعلام می‌کردیم و چون در قرآن آمده بود، به هیچ وجه به خود تردیدی راه نمی‌دادیم و قبل از همه، امتیاز آنها را به نام خود ثبت می‌کردیم، مسلمانان جهان را سربلند و دیگران را به گرویدن به این دین مقدّس تشویق می‌نمودیم.

فراموش نمی‌کنم وقتی در «سمپوزیوم» بین‌المللی «اسلام و مسیحیت ارتدکس»، که در یونان تشکیل شده بود و موضوع مقاله و سخنرانی من؛

«مقام شامخ انسان و حکومت الهی بر جهان،

به وسیلهٔ مصلح آخرالزمان از نظر اسلام و

مسیحیت ارتدوکس»

بود، یکی از دانشمندان مسلمان، که از موضوع مقاله من اطلاع پیدا کرده بود، به من گفت: «کوشش کنید مطلبی که مربوط به آینده است و ممکن است تحقّق پیدا نکند، نگوئید!».

من به او گفتم: مسألهٔ حکومت واحد جهانی و مصلح آخرالزمان، مورد اتفاق اسلام و مسیحیت و حتی زردشتیها و بودائیها است.

گفت: در عین حال ما باید کوشش کنیم که این مسأله، چون مربوط به آینده است، از ناحیهٔ ما مطرح نشود!

شما اگر به عمق این گفته توجّه کنید، تحقیقاً می‌بینید که این سخن، در اثر عدم اعتماد کامل به قرآن و صدها حدیث نوید دهنده به حکومت الهی بر جهانیان در آخرالزمان است.

۱ - در کتاب «دو مقاله» بخش اوّل «اعجاز قرآن» به مشروح مطالب فوق اشاره شده است.

و خوشبختانه وقتی من مطلبم را بر خلاف میل بعضی از دانشمندان مسلمان مطرح کردم با کف زدن و ابراز احساسات مسیحی‌ها روبرو شده و حتی جمعی از آنها از هیئت رئیسه تقاضا کردند که باید درباره این موضوع سمپوزیوم مستقلی تشکیل شود و آنها در مجلاتشان این موضوع را به عنوان جالب‌ترین مسأله مطرح شده در آن سمپوزیوم نوشتند.<sup>(۱)</sup>

اینها همه به خاطر نداشتن شهادت، نداشتن اعتماد و اطمینان کامل به اخبار غیبی قرآن و وعده‌های الهی، که ناشی از ضعف ایمان ما است، می‌باشد.

دشمنان، همین مسأله حکومت خدا بر جهان را، که اخیراً متوجّه آن شده و می‌دانند بالاخره تحقق پیدا خواهد کرد و مورد اتفاق تمام ادیان بزرگ جهان بوده و آثار و علائمش از هم اکنون ظاهر شده، تلاش می‌کنند که به یک نحوی امتیاز اطلاع از آن را به نام خود ثبت نمایند و یا بعضی از سیاستمداران و ابرقدرتها در طمع آن برخواسته‌اند که شاید بتوانند آن نور الهی را که به خیال خود ضدّ مسیح است خاموش نمایند و رسماً آن را به وسیله فیلمها پیگیرند<sup>(۲)</sup> ولی ما در اثر ضعف ایمان، با آنکه این موضوع از ضروریات دین و مذهب و صریح چند آیه قرآن است و کتابهایی درباره‌اش نوشته شده و سنی و شیعه و بلکه تمام فرق اسلامی به نحوی به آن اعتقاد دارند، هنوز می‌ترسیم که در یک «سمپوزیوم» چند صد نفری آن را مطرح نمائیم و یا سمینار و یا کنگره بین‌المللی و جهانی برای آن تشکیل دهیم!

۱ - توضیح مطلب فوق مفصلاً در کتاب سمپوزیوم یونان ذکر شده است.

۲ - اگر در فیلم پیشگوئیهای «نوسترداموس» توجّه شود به خوبی مطلب فوق را، ثابت شده می‌بینید.



بنابراین، اگر می‌خواهیم به همه موفقیتها برسیم، اگر می‌خواهیم اسلام و دینمان بیش از پیش پیشرفت کند، اگر می‌خواهیم قرآن بر فراز اعصار همیشه باقی بماند و اگر می‌خواهیم تبلیغاتمان مؤثرتر واقع شود، باید همان گونه که قرآن از ما خواسته و می‌فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده، ایمان قوی‌تری به خدا و رسولش بیاورید»<sup>(۱)</sup>.

ایمان خود را تقویت کنیم و به قرآن عمل نمائیم و بدانیم که تمام ضرر و زیان هر ملت و عقب‌افتادگی هر جمعیت، مربوط به ضعف ایمان و در نتیجه نداشتن شهادت، نداشتن عمل صالح و تبلیغات صحیحی است که از ایمان راسخ بر می‌خیزد. زیرا قرآن فرموده:

«قسم به عصر ظهور حوادث بزرگ تاریخ (رسالت و قیام حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه)) که انسان در ضرر و زیان است مگر کسانی که ایمان داشته باشند و عمل شایسته کنند و دیگران را به حق و به صبر توصیه نمایند».<sup>(۲)</sup>

عزت و سربلندی و عظمت و آقائی همیشه مخصوص اهل ایمان است.<sup>(۳)</sup>

اگر انسان بتواند در خود ایجاد ایمان کند، در پیشبرد اهداف خود، ترس

۱ - سوره نساء آیه ۱۳۶: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ...».

۲ - سوره عصر: «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَّوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَّصَّوْا بِالصَّبْرِ».

۳ - سوره منافقین آیه ۸: «... وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ...».

و ناراحتی ندارد، زیرا پروردگار متعال می‌فرماید:

«کسی که ایمان داشته باشد و خود را اصلاح کند هیچ

خوف و حزنی برای او نخواهد بود».<sup>(۱)</sup>

اگر مسلمانان به اهداف خود ایمان داشته باشند و طبق آن عمل نمایند،

به عظمت و سربلندی کامل خواهند رسید، زیرا پروردگار متعال می‌فرماید:

«سست نشوید و محزون نگردید به هر حال شما

برترید اگر ایمان داشته باشید».<sup>(۲)</sup>

و بالاخره خدای تعالی به افراد با ایمان، که به خاطر ایمانشان اعمال

شایسته و صحیح را با جدّیت کامل انجام می‌دهند، بشارت داده و فرموده:

«خدای تعالی به مردم با ایمانی که اعمال شایسته

می‌کنند بشارت می‌دهد که برای آنها اجر نیکوئی است که

همیشه در آن خواهند بود».<sup>(۳)</sup>

۱ - سورة انعام آیه ۴۸: «...فَمَنْ أَمَنَ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ».

۲ - سورة آل عمران آیه ۱۳۹: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ».

۳ - سورة كهف آیه ۲ و ۳: «...وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا \* مَا كَثِيرٌ فِيهِ

أَبْدًا».



## ۲- عمل صالح

انسان، با عمل و تحرّک و کار و کوشش می‌تواند به اهداف خود نائل گردد. هر کس و یا هر جمعیتی که پس از علم و ایمان، عمل نداشته باشند، موفقیتشان ناقص خواهد بود، بلکه به هیچ وجه نمی‌توانند قدم مؤثری در پیشرفت مقاصد خود برداشته و موفق باشند. تمام کسانی که در دنیا به مقاصد عالیه در هر رشته و کاری رسیده‌اند، در مرحلهٔ اوّل خودشان به آنچه می‌گفته‌اند عمل می‌کرده و قبل از همه، خودشان در صحنه بوده‌اند.

پیشوایان دین فرموده‌اند: «**كونوا دعاة الناس بغير السنتكم**» یعنی: مردم را با عملتان به حقایق و معارف اسلام دعوت کنید و تنها با زبان و سخنرانیها نخواستہ باشید مبلغ دینتان باشید.

در قرآن هر کجا سخن از ایمان بوده پشت سرش عمل صالح ذکر شده.

زیرا اگر چه ممکن نیست کسی ایمان داشته باشد عمل صالح نکند ولی بر فرض اگر ایمان باشد. و عمل صالح نباشد کاری از پیش نمی‌رود و ایمان با همه ارزشش بی‌فائده خواهد بود.

### «سید جمال الدین اسدآبادی»

در حالات «سید جمال الدین اسدآبادی» و انجمن وطنی او می‌نویسند:  
سید و اعضای انجمنش، تنها با به کار بستن ۱۷ ماده از قوانین اسلام در مدت یک ماه، توانستند چهل و پنج درصد نفوذ دولت انگلیس را در مصر کاهش داده و تجارت انگلیس را سی و پنج درصد در آنجا تنزل دهند.  
در این مدت، هشتاد نفر از مسلمانانی که در ادارات انگلیس مشغول به کار بودند، استعفاء کردند. و تحوّل عجیبی در افکار مردم به وجود آمد.

### «کنفرانس تل آویو»

در سال ۱۹۸۴ میلادی، در دانشگاه «تل آویو» کنفرانسی به صورت بین‌المللی درباره تشیع تشکیل شد، که مجموعه مقالات این کنفرانس، در کتابی چاپ و منتشر گردید. در آن کتاب، تشیع را به عنوان مقاومت و انقلاب شناخته و آن کتاب به همین نام یعنی (کتاب تشیع، مقاومت و انقلاب) در پشت جلد معرفی شده است. در این کتاب می‌خوانیم:

انقلاب اسلامی ایران عمیقاً بر شیعیان لبنان و سایر



شیعیان جهان اثر گذاشت، سرنگونی شاه در ژانویه ۱۹۷۹ به عنوان الگوی مهمی به کار گرفته شد و نشان داد که یک نهضت اسلامی مؤمن، کاملاً سازمان یافته و دارای انگیزه، می‌تواند چه دستاوردی با ستمگری و بی‌عدالتی داشته باشد. (۱)

و نیز می‌گوید:

(امام) خمینی موضوعات مذهب شیعه را عمل کرده و از این طریق به انقلاب صد در صد واقعی دست یافته است. در صفحه ۱۳ این کتاب می‌خوانیم:

آثار وسیعی که انقلاب اسلامی به وجود آورده است نشان می‌دهد که چگونه (امام) خمینی برانگیزنده‌ترین موضوعات مذهب شیعه را در جهت جنبش خود به کار بسته است، سیاسی کردن مراسم سالیانه عاشورا، یا همان فاجعه کربلا یکی از نمونه‌های بارز این اقدام است.

و در جای دیگر این کتاب می‌گوید:

(امام) خمینی در دوران تبعید خود در عراق معتقد بود که سلطنت به عنوان یک نهاد، اصولاً با اسلام مغایر است و کلیه قدرتهای دنیوی باید بر رأی و نظر علمای دین متکی باشد. (۲)

---

۱ - کتاب تشیع مقاومت و انقلاب صفحه ۲۹۰.

۲ - کتاب تشیع مقاومت و انقلاب صفحه ۱۳.



و در جای دیگر می‌گوید:

آنچه که انقلاب (امام) خمینی به اندیشه سیاسی  
اسلامی افزود عبارت است از مفهوم ولایت فقیه یا حاکمیت  
فقاہت.<sup>(۱)</sup>

و نیز در آن کتاب می‌خوانیم:

شیعیان در هر کجای عالم که قدم گذاشته و به  
دستورات اسلام و تشیع عمل کرده‌اند، تحوّل عظیمی در  
آن منطقه به وجود آورده‌اند.<sup>(۲)</sup>

بالاخره تمام مقالات در این دو جمله خلاصه شده و این دو جمله به ما  
می‌گوید: که مذهب تشیع - یعنی اسلام حقیقی - اگر مورد توجّه واقع شود و  
به آن عمل گردد، تمام مردم دنیا را تحت تأثیر خود قرار خواهد داد.  
امروز تمام ابرقدرتها به خصوص آمریکای جنایتکار تنها و تنها از  
شیعیان که،

مستقل فکر می‌کنند.

زیر نظر ولایت فقیه حرکت می‌کنند.

تا می‌توانند اعمال صالحه انجام می‌دهند.

همیشه به مقام رهبری ایمان دارند.

طبق دستوراتش عمل می‌کنند.

هیچگاه بلکه حتی یک ساعت بدون مرجع تقلید زنده و مسلط بر کار

۱ - کتاب تشیع مقاومت و انقلاب صفحه ۱۲.

۲ - کتاب تشیع مقاومت و انقلاب صفحه ۱۲.



نبوده‌اند، می‌ترسند و از این جمعیت انقلابی و پر تحرک هراس دارند و لذا می‌بینیم که دائماً مایل‌اند آنها را چه در جنوب لبنان و یا در ایران اسلامی و یا در افغانستان و یا در سایر بلاد، در هر کجا که باشند سرکوب کنند و نگذارند به وظایفشان که مبارزه با ظلم و ستم است قیام نمایند.

### «رموز موفقیت انقلاب اسلامی ایران»

فراموش نمی‌کنم که در مکه مکرمه روزی به یک دانشمند مسلمان مصری انقلابی ولی سنی برخورد کردم او از من سؤال می‌کرد که رمز موفقیت مردم ایران در انقلابشان چه بوده و چرا ما با همه فعالیتان موفق به این گونه انقلاب نمی‌شویم.

من در جواب او گفتم: علت عمده‌اش این است که در دین مقدس اسلام و قرآن چند موضوع مهم وجود دارد که ما شیعیان به آنها عمل می‌کنیم ولی شما اهل سنت به آنها عمل نمی‌کنید و لذا همیشه و در تمام اعصار ما موفق بوده ولی شما توفیق انقلاب و رفع ظلم و استبداد را نداشته‌اید.

اول: ما معتقدیم که همیشه امام معصومی از جانب خدای تعالی رهبری و حفظ و حراست ما را به عهده دارد و او را ما در میان جامعه خود احساس می‌کنیم و قرآن مجید به این مسأله صراحت دارد که می‌فرماید: «وَبِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»<sup>(۱)</sup> ولی شما تنها او را در کتب روایی قرارش داده‌اید و ایمان و اعتقاد به او را در قلب خود راه نداده‌اید.

دوم: ما همیشه یکی از داناترین و باتقواترین و پاک‌ترین و خداشناس‌ترین

و باهوش‌ترین و فقیه‌ترین افراد اجتماعمان را به عنوان نایب امام زمانمان برای رهبری و فرماندهی کل قوای مملکتی به عنوان ولیّ فقیه انتخاب می‌کنیم و دستورات او را عیناً مثل دستورات خدای تعالی عمل می‌نمائیم، ما او را ولیّ خود می‌دانیم و هیچگاه چون و چرائی در فرمانش نداریم.

ما او را به خاطر آنکه دستمان به خدای تعالی و امام زمانمان نمی‌رسد از هر چه و هر کس بیشتر دوست داریم و به او عشق می‌ورزیم.

ولی شما به این مسألهٔ پر اهمیت توجه نکرده‌اید و در هر زمانی که بوده دست استعمار این موهبت الهی را از شما گرفته و شما را پای‌بند به مرجع تقلیدی که هزار و چند صد سال است از دنیا رفته و از حوادث زمان شما اطلاعی نداشته مثل «ابو حنیفه» و «شافعی» و «مالک بن انس» و «احمد بن حنبل» نموده است.

سوم: علما و دانشمندان دینی شما که طبعاً تمام توجه مردمتان به آنها است استقلال مادی و فکری نداشته و همیشه جیره‌خوار زمامداران خودسر و بی‌انصاف بوده و آن چنان آنها را در طول تاریخ آن زمامداران در فشار گذاشته که نمی‌توانسته‌اند کوچک‌ترین قدمی در راه انقلاب بردارند.

ولی علماء شیعه استقلال مادی دارند و می‌گویند: که آیهٔ خمس در قرآن نسخ نشده و یا مخصوص زمان خاص و مربوط به غنائم خاصی نبوده و باید مردم مسلمان هر سال خمس مالشان را بدهند و از این راه استقلال مادی خود را حفظ کرده و طبعاً از زیر بار زمامداران مستبد و ظالم خود را نجات داده و استقلال فکری و عملی خود را حفظ نموده‌اند.

چهارم: شیعه دین را از سیاست جدا نمی‌داند بلکه سیاست و حکومت را



جزء مهمی از دین می‌داند و لذا رهبران و علماء دینی، خود را موظف می‌دانند که در امور مملکتی و سیاست آن دخالت کنند، کیفیت و اداره مملکت را زیر نظر داشته باشند ولی اهل سنت دین را از سیاست و حکومت جدا دانسته و هیچ گونه دخالتی در امور مملکتی و سیاست آن نمی‌کند طبیعی است که باید محرومیت‌هایی از پیشبرد انقلاب در ممالک اسلامی و شما در مصر داشته باشند.

و تا شما هم به این چهار مسأله مهم اسلامی عمل نکنید هیچگاه موفق به انقلاب و نجات از زیر بار ظلم و استبداد نمی‌گردید.

بنابراین، اگر ما شیعیان، که تحقیقاً اسلام ناب محمدی از آن ما است، همان گونه که تا به حال به نام جمعیت انقلابی و مقاوم و فعال در عالم معرفی شده و سابقه درخشانی هم در این معروفیت داریم، بتوانیم این تحرک و عمل به دستورات اسلام را ادامه دهیم و بلکه هر چه مقدورمان هست بر مقاومت و اعمال پسندیده خویش بیفزائیم، از انحطاط و عقب‌ماندگی جلوگیری نموده و سربلندتر و پیشرفته‌تر و موفق‌تر خواهیم بود.

### ۳- تزکیه نفس

همه می‌دانیم که قرآن کریم بیش از هر چیز به مسأله «تزکیه نفس» برای هر جمع و هر قشر و هر فرد، از عالی تا دانی، از عالم تا جاهل، از سیاستمدار تا مردم معمولی، از مسئولین دولتی تا رعیت و خلاصه همه افراد در هر مقام و پستی که باشند اهمیت داده و به طور قاطع فرموده: افراد بشر برای هر گونه موفقیتی در مرحله اول باید تزکیه نفس کنند و خود را از رذائل اخلاقی پاک نمایند.

خدای تعالی با یازده قسَم در سوره «وَالشَّمْسِ» تمام فلاح و رستگاری را مربوط به تزکیه نفس دانسته و بر این موضوع کاملاً تأکید فرموده است. چنانکه می‌فرماید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ۝ قَسَمٌ بِهِ خُورِشِيدٌ وَقَسَمٌ بِهِ شُعَاعُ آن.



وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها ○ قسم به ماه زمانی که در پی خورشید در حرکت است.  
وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّها ○ قسم به روز زمانی که جهان را روشن کند.  
وَاللَّيْلِ إِذَا يَثْبَها ○ قسم به شب وقتی که عالم را به تاریکی بپوشاند.  
وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا ○ قسم به آسمان و قسم به کسی که آن را بنا نهاد.  
وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّها ○ و قسم به زمین و قسم به کسی که آن را پهن نمود.  
وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّها ○ قسم به جان انسان و قسم به کسی که آن را مساوی  
آفرید.

فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوِها ○ پس به او بدیها و خوبیها را الهام نمود.  
قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّها ○ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّها ○ (این همه قسم برای این است که  
بفرماید) قطعاً و حتماً رستگار کسی است که نفسش را از آلودگیها پاک کند و  
خسارت و ضرر مخصوص کسی است که آن را با صفات رذیله پلید و ناپاک  
گرداند.

پر واضح است که اگر چیزی برای منظور خاصی خلقت شده باشد و آن  
چیز در همان منظور به کار نرود، آن چیز بی فایده و یا کم فایده و ناپسندیده  
است.

خدای تعالی انسان را برای عبادت و ارتباط و انس با خودش خلق  
نموده آنجا که فرموده:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ<sup>(۱)</sup> یعنی ما جنّ و انس را جز برای بندگی و  
عبادت خلق نکرده ایم یعنی وقتی انسان حقیقت عبودیت را در خود ایجاد  
نمود به هدف واقعی خلقت رسیده است و باید متخلّق به اخلاق الهی و

متّصف به صفات پروردگار گردد.

زیرا پیشوایان دین فرموده‌اند: **تَخْلُقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ** (یعنی به صفات و اخلاق الهی متّصف شوید) و اگر در انسان سر سوزنی از صفات رذیله وجود داشته باشد، نمی‌تواند با خدای تعالی مأنوس باشد، زیرا همان مختصر صفت شیطانی و یا حیوانی، او را از خدای تعالی دور کرده و نمی‌گذارد به «لقاء» پروردگار نائل گردد.

بنابراین، همه افراد بشر باید تزکیه نفس کنند و خود را از صفات شیطانی و حیوانی پاک و منزّه نمایند.

اگر این چنین بشود، بخصوص اگر رهبران و مسئولین و کسانی که چشمهای مردم به آنها دوخته شده و مردم - آگاهانه و یا ناخودآگاه - از آنها پیروی می‌کنند، تزکیه نفس کنند، دنیا مدینه فاضله می‌گردد و دین مقدّس اسلام در تمام دنیا پیشرفت می‌کند. قرآن، علّت عمده موفّقیت رسول گرامی اسلام را، خُلق عظیم و امانت داری و ایمان و مهربانی و استقامت و صفات حمیده او می‌داند و این معنی را در آیات متعدّدی صریحاً بیان نموده است.

آنجا که فرموده: ای پیامبر تو در حقیقت به خلق نیکوی عظیمی آراسته‌ای. <sup>(۱)</sup>

و نیز فرموده: ایمان دارد پیامبر به آنچه از جانب پروردگارش به او نازل شده است. <sup>(۲)</sup>

۱ - سورة قلم آیه ۵: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ».  
۲ - سورة بقره آیه ۲۸۵: «أَمَّا الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ».



و نیز فرموده: پیامبری برای شما آمده که از خود شما است و بر او سخت است که ناراحتیهای شما را ببیند. <sup>(۱)</sup>

### «رفت و آمد مسلمانان پاک»

در تاریخ، بسیار نقل شده که مسلمانان پاک و امین، هر کجا قدم گذاشته‌اند و مردم آن ناحیه، اخلاق حسنه و کمالات روحی و اعمال خوب آنها را دیده‌اند، فوج فوج به اسلام گرویده و در آن سامان دین مقدس اسلام پیشرفت چشمگیری داشته است. و به عکس، هر کجا مسلمانان به قانون «تزکیه نفس» عمل نکرده و دچار اخلاق رذیله و شهوات گردیده‌اند، حتی اگر آن مملکت همه مسلمان بوده‌اند، دست از اسلام کشیده و این دین مقدس به انحطاط کشیده شده است.

شاید برای مدّعی ما، تاریخ «اندونزی»، که به خاطر رفت و آمد مسلمانان پاک و امین هندوستان به آن مملکت، همه مسلمان شدند و تاریخ «اندلس» که مسلمانان در اثر بی‌بند و باری و اخلاق رذیله و شهوترانی و خوشگذرانی و تشبّه به کفار، موجبات اضمحلال و شکست حکومت اسلامی را فراهم نمودند، کافی باشد. <sup>(۲)</sup>

اگر مسلمانان به مراحل کمال قدم بگذارند و تزکیه نفس کنند و متکی به خدا باشند و یهود و نصارا را ولیّ خود ندانند و شیطان را اطاعت نکنند و رعایت امانت و صفات حسنه را بکنند، بر تمام دنیا مسلط خواهند شد.

۱ - سورة توبه آیه ۱۲۸: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ بِمَا عَنِتُّمْ....»

۲ - «غروب آفتاب در اندلس».

## «راه صحیح تزکیه نفس»

من در این کنفرانس، که در عالم اسلام و تشیع کم نظیر است و در شهر مقدّس قم - در مرکز علوم حقیقی قرآن - در دارالقرآن، در حضور علمای بزرگ حوزه علمیّه تشیع در محضر متخصصین فنون و علوم قرآن تشکیل شده، سؤال می‌کنم: راه تزکیه نفس، که قرآن با آن تأکید از ما خواسته و بر علمای اسلام واجب فرموده که مردم را به آن هدایت کنند، چیست؟

چرا دانشکده‌ای، مدرسه‌ای، مربیان و اساتیدی برای این منظور، در این حوزه مقدّسه و یا در حوزه‌ها و شهرهای دیگر این مملکت اسلامی تأسیس نمی‌شود؟! تا لااقل جمعی راه تزکیه نفس را تعلیم بگیرند و به دیگران تعلیم داده مردم را تحت تربیت خود قرار دهند.

من مکرّر از علمای بزرگ حوزه سؤال کرده‌ام که راه تزکیه نفس چیست؟ آنها اکثراً فرموده‌اند: «ترک محرّمات و انجام واجبات». جمعی «نماز شب» را توصیه فرموده و عده‌ای «توسّلات» اصطلاحی را وسیله قرار داده و جمع دیگر «ذکر» و تکرار «اسماء حسنی» را برای تزکیه نفس مفید دانسته‌اند.

در ایّام جوانی، خدمت یکی از علمای بزرگ حوزه - که خدا رحمتش کند - رسیدم و از ایشان راه تزکیه نفس را جويا شدم. به من فرمود: «هر قدر می‌توانی از ادعیه و اذکار و زیارت‌های مفاتیح و سایر کتب ادعیه را بخوان، تا روح پاک و نفست تزکیه گردد».

من در آن زمان، به خاطر آنکه استادی در این زمینه داشتم و او بعضی از حقایق را به من گفته بود، به ایشان گفتم: «مگر این عبادت‌های واجبه و



مستحبّه، مانند دارو برای امراض روحی انسان نمی باشند؟» فرمود: «چرا، همین طور است».

گفتم: اگر من امراض بدنی متعدّدی داشته باشم و نزد طبیبی بروم، او درب داروخانه را به روی من باز بگذارد و بگوید: اینها همه دارو هستند، هر کدام را مایلی بخور و بلکه آن قدر از این داروها بخور تا سلامتی خود را بیابی، کار درستی کرده است؟! آیا این کار، بخصوص اگر مریض آن عمل را انجام دهد و امراض دیگری هم متوجّه او گردد و یا به کلّی او را بکشد می تواند راه صحیحی برای معالجه سایر مرضها باشد؟!

ما مکرّر دیده ایم افرادی که با عبادتهای بی حساب، بدون در نظر گرفتن معالجه مرض روحی خاصّی، به خیال خود مشغول مستحبات و قدس و تقوا شده اند، علاوه بر آنکه از آن عبادتها بهره ای نبرده اند، امراضی از قبیل: عُجب، انزوا، ابتلاء به وسوسه و خستگی و گاهی یکپارچه همه چیز را کنار گذاشتن، نیز در روح آنها به وجود آمده و برای همیشه از کمالات روحی دور افتاده اند. برای نمونه مقدّسین خشک نهروانی که همیشه در جامعه ما بوده و در مقابل امیرالمؤمنین و ائمّه اطهار و ولیّ فقیه می ایستاده و به خود جرات جنگ و ستیز علیه آنها را می داده اند کافی است.

بنابراین، باید حوزه های علمیّه به فکر این مسأله مهم - که اساس همه موفقیتها و وسیله پیشرفت جوامع بشری است - بوده و بکوشند برای معالجه امراض روحی، بخصوص آنچه سبب گناه و سرپیچی از فرمان الهی است، راه و چاره ای بیندیشند، تا به پیشرفتهای قابل توجهی دست یابند.

## ۴- اتحاد

اتحاد و ائتلاف و تلاش برای از بین بردن مسائل تفرقه‌انگیز و کوشش در ایجاد برادری بین فرق اسلامی و تشکیل دارالتقریبها و بررسی و جمع‌آوری مسائل مورد اتفاق بین مذاهب. و ارائه‌دادن آنها به مجامع علمی و دینی و تشکیل سمینارها برای گفتگو و توافق در مسائل مشترک و مورد علاقه مذاهب مختلف اسلامی و رفع اختلافات ستیزگرانه و خصمانه جهال و متعصبین افراطی آن مذاهب، همه اینها زیر سایه یک فرمان قرآن قرار گرفته که فرموده: «وَلَا تَفَرَّقُوا»<sup>(۱)</sup>.

قرآن، همه مؤمنین را برادر می‌داند که فرموده: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»<sup>(۲)</sup>.

۱ - سورة آل عمران آیه ۱۰۳.

۲ - سورة حجرات آیه ۱۰.



مسلمانان صدر اسلام، به خاطر داشتن همین اخوت اسلامی، در غزوات و جنگها، خود را فدای یکدیگر می کردند و با این اتحاد و برادری، در تمام جنگها موفقیت‌های چشمگیری نصیبشان می گردید.

حالا چرا ما از تجربه گذشتگان پند نگرفتیم و آن اتحاد را حفظ نکردیم و در نتیجه دچار شکستهای پی در پی و بی امان گردیدیم؟

علتش واضح است، غفلت ما و بیداری دشمنانمان بود که ما را به این روز نشاند. آنها به وسیله ایجاد تفرقه و دسته بندیها و نامگذاریها: آن شیعه و این سنی، آن زیدی و این اسماعیلی، آن صوفی و این کوفی - بین مسلمانان تفرقه ایجاد کردند. کتابهای بسیاری در ملل و نحل و نامگذاری فرق مسلمین و تعیین هفتاد و دو فرقه و در هر فرقه ده ها شعبه و مسلک، نوشته شد و بین مسلمانان تفرقه ایجاد کردند! و ما مردم مسلمان ندانسته به این اقدامها و اعمال شوم دشمنان دامن زدیم و حاضر نشدیم یعنی ریاست طلبی ما و خودخواهی ما به ما اجازه نداد که با هم بنشینیم و با مذاکره و گفتگو اختلافاتمان را حل کنیم.

مگر قرآن و عقل و پیشوایان معصوم، در دین اسلام، میزان حق و باطل و صراط مستقیم نبودند؟

آیا نمی شد علمای هر فرقه با یکدیگر بنشینند و اختلافات اساسی خود را با این میزان از بین ببرند؟! بدون تردید می شد.

پس چرا نکردند؟! دست استعمار نگذاشت. از صدر اسلام تا به امروز، تمام کوشش دوستان نادان و دشمنان دانا بر این بوده که ما را از یکدیگر جدا



کنند، با آنکه خدای تعالی یکی از نعمتهای بزرگ خود را الفت، اخوت و وحدت بین مسلمانان دانسته آنجا که فرموده:

«...وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا...»<sup>(۱)</sup>

پیغمبر اکرم ، مؤمن را اهل الفت و انس با دیگران می داند که فرموده:  
«المؤمن مألوف، لاخير فيمن لا يألف ولا يؤلف».

و محبوبترین مسلمانان و مؤمنین را نزد خدا این چنین فردی می شناسد که فرموده:

«ان احبكم الى الله الذين يألفون و يؤلفون».

رهبانیت و دوری از مردم را حرام دانسته و فرموده: «ليس في امتي رهبانية».

### « علل تفرقه مسلمانان »

«شهرستانی» که یک مرد شافعی مذهب است و در قرن چهارم هجری زندگی می کرده و کتاب «ملل و نحل» را نوشته و تا توانسته بی دریغ مسلمانان را در آن کتاب دسته بندی کرده و بر هر جمعیتی نامی گذاشته است. در آغاز کتاب ملل و نحل می گوید:

اول تنازع و تفرقه، در حال مرض رسول الله بین مسلمانان به وجود آمد. و علتش این بود که اصحاب گرد بستر پیامبر اکرم جمع شده بودند.

رسول الله فرمود: کاغذ و قلم برایم بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید. یکی از



اصحاب<sup>(۱)</sup> گفت: مرض بر این مرد فشار آورده و هذیان می‌گوید و او مهجور است ما را کتاب خدا کافی است. بین اصحاب اختلاف افتاد یکی می‌گفت: او که هذیان نمی‌گوید خدا در قرآن بر تمام گفتارش صحه گذاشته و فرموده:

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ<sup>(۲)</sup> - سخن

روی خواسته نفس خود نمی‌گوید هر چه هست وحی است و خدای تعالی به او وحی کرده است.

دیگری که از سیاست روز بی‌اطلاع نبود می‌گفت: او راست می‌گوید مگر در قرآن همه چیز نیست؟، ما به نوشته او چه احتیاج داریم و آنچنان نزاع کنار بستر پیامبر بالا گرفت که آن حضرت فرمود: از کنار من برخیزید اینجا جای جنجال و نزاع نیست.

ابن عباس همیشه می‌گفت: همه مصیبت‌ها آن وقتی برای عالم اسلام به وجود آمد که نگذاشتند پیامبر وصیتش را بکند و سر این موضوع اختلاف شدیدی بین مسلمانها ایجاد کردند.<sup>(۳)</sup>

۱ - «شهرستانی» نام این صحابی را از قول «بخاری» در کتاب «صحیح بخاری» ذکر می‌کند ولی به خاطر مصالحي ما آن را نقل نمی‌کنیم.

۲ - سورة نجم آیه ۳ و ۴.

۳ - آنچه در این قسمت از قول شهرستانی نوشته می‌شود خلاصه کلام او در صفحه ۱۱ پس از ۱۵۹ صفحه مقدمه و بیست و یک صفحه مقدمه مترجم از کتاب «الملل والنحل» تألیف ابوالفتح محمد بن عبدالکریم ←

### «دومین علل تفرقه»

شهرستانی، معتقد است که دومین سبب تفرقه مسلمانها مخالفتی بود که بعضی از اصحاب از دستور پیامبر اکرم نمودند. او فرموده بود که: لشگر، با اسامه به دفاع از اسلام بیرون روند و آنچنان تأکید کرده بود که می گفت: خدا لعنت کند کسی را که از لشگر اسامه سرپیچی کند.

ولی با کمال تأسف آنهایی که به فکر بدست آوردن مقام و پستی بعد از پیامبر اکرم بودند به بهانه آن که نمی توان پیامبر اکرم را در حال مرض تنها گذاشت به این فرمان توجه نکردند و تفرقه دیگری بین مسلمانها ایجاد نمودند.<sup>(۱)</sup>

### «سومین علت تفرقه»

شهرستانی: معتقد است که سومین اختلاف و تفرقه را مستقیماً عمر بن خطاب به وجود آورد وقتی که پیامبر اکرم از دنیا رفت او در خانه رسول الله ایستاد و گفت: هر که بگوید محمد مرده است او را با شمشیر می کشم. چه شده که عیسی نمرده باشد و به آسمان برود و پیامبر ما که بالاتر از او است بمیرد و زیر زمین برود؟

---

→ شهرستانی ترجمه افضل الدین صدر ترکه اصفهانی به تصحیح و ترجمه و تحشیۀ دکتر سید محمد رضا جلالی تائینی رئیس کانون وکلای دادگستری و عضو انجمن ایرانی فلسفه و علوم انسانی است این کتاب در دیماه (۱۳۵۰) در چاپخانه اقبال به طبع رسیده است.  
۱ - الملل و النحل صفحه ۱۱.



ابوبکر او را ملاقات کرد و گفت: مگر قرآن نخوانده‌ای که خدای تعالی می‌گوید: «محمّد پیامبری مانند پیامبران گذشته است. اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به اعقابتان بر می‌گردید»<sup>(۱)</sup>.

عمر گفت: مثل این که این آیه را تا به حال نشنیده بودم.<sup>(۲)</sup>

### «چهارمین علت تفرقه»

شهرستانی، می‌گوید: اختلاف چهارم بین مسلمانها در موضوع دفن جسد پیامبر بود که در کجا دفن شود و به این وسیله افکار مسلمانان را مشغول کردند.<sup>(۳)</sup>

خوانندگان محترم، در این چند قضیه و ریشه‌های اختلاف دقت کنید که چگونه مغرضین در سر موضوعات کوچک و بعضاً بی‌اهمیت بین مسلمانان اختلاف ایجاد کردند تا آنها را سرگرم به آن مطالب کنند و تا وقتی برای آنها حلّ اختلاف شود کار زمامداری و مسأله خلافت را به نحوی که مایلند انجام دهند.

اگر مسلمانها بیدار بودند...

اگر مسلمانها هشیار بودند...

اگر مسلمانها روشن‌فکر می‌بودند... همه متفقاً مسأله وصیت‌نامه را تصویب می‌کردند و به ندای قرآن که می‌فرماید: «پیامبر هیچ گاه سخن از

۱ - سورة آل عمران آیه ۱۴۴: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ».

۲ - الملل و النحل صفحه ۱۲.

۳ - الملل و النحل صفحه ۱۲.

روی خواسته نفس خود نمی‌فرماید» گوش می‌دادند و همه بدون معطلی به لشگر اسامه می‌پیوستند زیرا آن پیامبری که از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. بی‌جهت نمی‌فرماید: «هر کس از لشگر اسامه سرپیچی کند از رحمت خدا دور است» و دشمن را از مرز و بوم اسلام می‌رانند و پیشرفت بیشتری نصیب اسلام می‌کردند. اما نشد، سنگ تفرقه را انداختند مردم را از ریسمان خدا دور کردند و در تمام دورانها تا به امروز استعمارگران از این برنامه پیروی نموده‌اند... در مدّتی که به مباحث جامعه شناسی مبادرت بیشتری داشتم متوجّه این نکته شدم که استعمارگران جوامع بشری را کاملاً تحت مطالعه قرار داده و هر جمعیتی را که محکمتر و نیرومندتر یافته‌اند در میان آنها بیشتر اختلاف عقیدتی و مذهبی و سنتی ایجاد کرده‌اند تا سرگرم حلّ اختلافات خود باشند و مزاحم استعمارگران نگردند.

این است که استعمارگران همیشه مردم نیرومند خاورمیانه و اعرابی که هر قدرتی را بدون کوچکترین صرف وقت می‌توانستند از سر راه خود بردارند و در صدر اسلام و بعد از آن امتحان خود را داده‌اند، مبتلا به رژیم صهیونیسم و تفرقه و عقاید مختلف نمودند.

شنیدم در جنگهای اعراب و اسرائیل، در میان جبهه جنگ، زیر رگبار مسلسل که دشمن بر سر آنها می‌ریخت مردم مسلمان را به بحثهای عقیدتی و یا مذهبی از دفاع باز می‌داشت و یهود را پیروزی می‌بخشید.

در ایران هر کجا که مردمی فعّال و نیرومند دارد آنها را مبتلا به اختلاف و تفرقه نموده‌اند.

چرا در هندوستان و یا ممالکی که مردمی نیرومند دارد، آن همه



اختلافات مسلکی به وجود آمده و نزاعها و کشتارهای بی رحمانه انجام می شود ولی در ممالکی که ابرقدرتها نشسته اند این اختلافات وجود ندارد؟ اینها کار استعمار بین المللی است که در تمام زمانها با شعار: «تفرقه بیانداز و حکومت کن» برنامه خود را بین مسلمانها پیاده کرده اند.

بنابراین، بیائیم به هر نحوی که میزان حق و باطل و صراط مستقیم به ما فرمان می دهد، اختلافات خود را حل کنیم و بر سر میز مذاکره بنشینیم و جهّال و متعصّبین را در آن اجلاس راه ندهیم و تحت تأثیر اقبال و ادبار آنها قرار نگیریم و اختلافات دیرینه مذاهب جهان و یا لاقل فرق اسلامی را حل کنیم.

اگر غیر از این باشد، با توجّه به این که در عصر و زمانی که ما در آن زندگی می کنیم، که دنیا به صورت یک خانه در آمده و روابط اقوام و ملل جهان با یکدیگر بسیار قوی شده، ممکن نیست که اسلام به پیشرفتهای مورد انتظار خود برسد و بتواند جهانگیر گردد.

## ۵- علم و دانش

دین مقدس اسلام، بیشتر از هر چیز مردم مسلمان را به تحصیل علم و دانش ترغیب فرموده، زیرا می دانسته که انحطاط و عقب افتادگی هر قوم و جمعیتی مربوط به جهل و نادانی آنها است. قرآن در این باره فرموده:

«...قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ

لَا يَعْلَمُونَ...»<sup>(۱)</sup>

یعنی آیا دانشمندان با جاهلان مساوی هستند.

اسلام، دانشمندان و علماء را با جهال و نادانان مساوی ندانسته و به هیچ وجه این دو گروه را با یکدیگر قابل مقایسه نمی داند و می فرماید:

«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...»<sup>(۲)</sup>

۱ - سورة زمر آیه ۹.

۲ - سورة مجادله آیه ۱۱.



صاحبان علم و دانش، در نزد هر فطرت زنده‌ای معظّم و محترم و شخصیت آنها مسلّم است.

به تجربه ثابت شده که علم و دانش، برای بشر، درایت و تعمّق و واقع‌بینی به وجود می‌آورد، و نتیجه آن پیشرفت و سربلندی و کمال و موفقیت است.

اسلام، ارزش بشر را تنها به داشتن علم و دانش و تقوی می‌داند. اسلام، برای طالب علم به قدری ارزش قائل است، که بال ملائکه مقرب را مفروش به زیر پای او می‌داند.

اسلام فرموده: «از گهواره تا گور دانش بجوی» و تحصیل علم و دانش را بر هر مرد و زن مسلمانی واجب فرموده و حتّی نمی‌خواسته یک لحظه، از عمر پیروانش به بطلالت بگذرد. ولی چون استعمارگران می‌دانستند، که اگر مسلمانها تعمّق داشته باشند.

اگر اهل علم و استدلال باشند، دیگر نمی‌توانند از آنها سوء استفاده کنند، تا نتوانستند از راههای مختلف آنها را در بی‌سوادی و جهل نگه داشتند. جمعی را به عنوان آن که علم، «حجاب اکبر» است،<sup>(۱)</sup> جمع دیگری را به عنوان آن که:

«عشق بر هر دلی سر بر زند      خیمه از عقل و علم برتر زند»  
و «اهل معنی» را به عنوان آن که:  
«پای استدلالیان چوبین بود      پای چوبین سخت بی تمکین بود»

۱ - روایت «العلم حجاب الاکبر» معنایش این است که: اگر کسی به علمش مغرور شود برای او حجاب و مانع از رسیدن به خدا خواهد بود.

و بالاخره گفتند:

«علم رسمی سربه سر قیل است و قال

نه از آن کیفیتِی حاصل نه حال»<sup>(۱)</sup>

آنان را از مباحث فقهی و اصولی و فلسفی و سایر علوم پر ارزش دینی و انسانی و اجتماعی و روحی و طبیعی و غیره باز داشتند، تا مسلمانان نفهمند که استعمارگران چه قدر جنایتکارند، تا آنها از ثروت خدادادی خود نتوانند مستقیماً استفاده کنند. و برای آن که اگر باسواد و دانشمند شدند، زیر بار هر ستمگری بی انصافی نمی روند و استعمار نمی تواند آنها را در انحطاط نگه دارد. استعمار می خواهد مردم نادان باشند، تا چون و چرا در کار آنها نکنند.

اسلام می خواهد مسلمانان اهل علم و استدلال باشند، تا با بحث و تحلیل علمی و منطقی، آنچه را که می شنوند معتقد گردند.<sup>(۲)</sup> ولی آنها می خواهند مردم مسلمان، کورکورانه به ظلم و بیدادگری آنها کمک باشند، که لازمه اش بی سوادی و جهل است.

اسلام معتقد است که یک مسلمان واقعی، یا دانشمند ربّانی است و یا دانشجو و محصل علوم واقعی و سوّمی ندارد.<sup>(۳)</sup>

اسلام می گوید: مسلمان باید باهوش و زیرک و عالم باشد، تا از استعمارگران به نفع خود کار بکشد و به آنها کمک نکند.

۱ - پر واضح است که صاحبان این اشعار منظور خوبی داشته اند ولی جمعی سوء استفاده نموده و به معنی ترك تحصیل علم و دانش آنها را تأویل کرده اند.

۲ - در قرآن کریم خدای تعالی با کلمه «افلا تعقلون و افلا تتفکرون» این معنی را تأکید فرموده است.

۳ - بحار الانوار جلد ۱ صفحه ۱۸۷. عن ابی عبدالله قال: الناس اثنان عالم و متعلّم و سائر الناس همج و الهمج فی النار.



اسلام می‌گوید: مؤمن «کیس» و زیرک است، مؤمن «فطن» و باهوش است<sup>(۱)</sup> و بهشت جای مؤمنین و دانشمندان است و نادانان و بی‌خردان در آن راهی ندارند.

اسلام، فضیلت عالم را بر عابد، هفتاد درجه و مرتبه بالاتر می‌داند<sup>(۲)</sup> و عالم را در مقایسه با عابد، مثل خورشید با ستارگان معرفی می‌کند.<sup>(۳)</sup> و از همه بالاتر پیغمبر اکرم می‌فرماید: فضیلت عالم بر عابد مثل برتری من بر پائین‌ترین کسی است که در میان شما باشد.<sup>(۴)</sup>

اسلام، همیشه می‌خواسته مردم مسلمان، فهیم و فقیه باشند، و حتی پیشوایان مهربان دین، گاهی می‌فرموده‌اند:

ما دوست داشتیم بر سر پیروانمان، که در راه و روششان تعمقی ندارند، با تازیانه می‌زدند تا در دین تفقه کنند.

از نظر اسلام، بهترین افراد مسلمان کسانی هستند که علوم دیگران را بر علم خود افزوده و جامع جمیع علوم باشند و لو آن که برای آن علوم به دورترین نقاط دنیا، مثل چین مسافرت کنند.<sup>(۵)</sup>

در روزگار پر خفقان رژیم ستم شاهی که دست استعمار گلوی تمام نهادهای اسلامی را می‌فشرد و مردم از علم و دانش به مدرکی اکتفا

۱ - بحار الانوار جلد ۶۷ صفحه ۳۰۷. قال رسول الله : المؤمن کیس فطن حذر.

۲ - بحار الانوار جلد ۲ صفحه ۲۴. قال : فضل العالم علی العابد سبعین درجة بین کلّ درجتین حضر الفرس سبعین عاماً.

۳ - بحار الانوار جلد ۱ صفحه ۱۶۷.

۴ - بحار الانوار جلد ۶۴ صفحه ۲۴۶. قال رسول الله : فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم.

۵ - بحار الانوار جلد ۱ صفحه ۱۸۰. قال رسول الله : اطلبوا العلم ولو بالصین فان طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم.

می کردند.

در محضر یکی از مراجع عالیقدر شیعه که به درک و عقل و جوابهای علمی معروفیتی داشت بودم، شخصی از ایشان سؤال کرد آیا حضرت آیت الله مایل نیستند برای طلاب علوم دینی مدرک رسمی که دنیا برای آن ارزشی قائل باشد در نظر بگیرند، آن متفکر بزرگ در جواب فرمود: گاهی مدرک به انسان ارزش می دهد و گاهی انسان به مدرک ارزش می دهد، طلاب علوم دینیّه درس را برای پیدا کردن علم و دانش می خوانند نه برای داشتن مدرک.

«توضیح آنکه آنها درس می خوانند که آن قدر ارزش وجودی پیدا کنند که اگر پای هر کاغذی امضائی گذاشتند آن کاغذ به انسانها ارزش بدهد، اگر پای حکمی را امضاء کردند حکومتهای متجاوز را متزلزل کند و بلکه آنها را سرنگون نماید.

نه آنکه هر وقت از آنها سؤال کنند آقا چه کاره اند بگوید: از فلان دانشگاه یا از فلان حوزه مدرکی دارم و به این وسیله کسب شرافت و افتخار کند و به اصطلاح شرفیاب گردد».

عجیب آنکه ادیان استعماری و حتی مذاهبی که در گذشته اصالت داشته اند ولی تحت تأثیر استعمار قرار گرفته و استعمار در آنها نفوذ کرده و آنها را به نفع خود تحریف نموده است، به طور کلی تا حدّی از تحصیل علم و دانش جلوگیری کرده و می کنند.

مذهب اهل سنت که یکی از بزرگترین فرق اسلامی است باب علم را مسدود می داند و اجازه اجتهاد به کسی غیر از ائمه اربعه زمان خلفای



عبّاسی را نمی دهد.

توضیح آن که آنها می گویند: تحقیق در مسائل فرعی که از آسانترین فنون علوم اسلامی است، ممنوع است و اگر کسی بگوید: من از قرآن و احادیث فلان حکم را استخراج کرده ام مورد حمله طرفداران مکتب استعماری قرار می گیرد.

فراموش نمی کنم که در روز عید غدیری در مدینه منوره پشت به دیوار حرم مطهر حضرت رسول اکرم و رو به ضریح بر خلاف مردمی که مهیا برای نماز ظهر شده بودند، که آنها رو به قبله و پشت به مرقد مطهر رسول اکرم بودند قرار داشت.

یکی از سنیها «اهل سودان» به من گفت: برخیز در صف جماعت بنشین زیرا جاییت را می گیرند.

گفتم: من اینجا نماز نمی خوانم چون پشتم به ضریح مقدس رسول اکرم می شود.

گفت: در عوض رو به خدا هستی.

گفتم: خدا همه جا هست ممکن است آن طرف مسجد نماز بخوانم که هم رو به قبله باشم و هم پشتم به قبر مقدس حضرت رسول اکرم نباشد.

گفت: بسیار فکر خوبی است و او هم برخاست و پهلوی من نشست سپس از من پرسید: تو چه مذهب داری که این همه در این آداب دقت کرده ای؟

گفتم: من شیعه هستم، او اول نفهمید که شیعه یعنی چه، لذا پرسید چه گفتید؟



گفتم: ما پیرو علی بن ابی طالب هستیم.  
گفت: متوجّه شدم، شما جعفری هستید.  
گفتم: بلی.

گفت: در پایتخت سودان (خرطوم) جمعیتی به نام شیعه جعفری هستند و مسجد دارند و ما خیلی می‌خواستیم با آنها تماس بگیریم ولی علماء ما اجازه ندادند، به آنها نزدیک شویم ولی دورا دور متوجّه اعمال آنها هستیم یکی از مطالبی که می‌خواستیم از آنها سؤال کنیم و حالا من از شما سؤال می‌کنم این است که چرا شما سه وعده نماز می‌خوانید؟ زیرا از بلندگوی مسجد شیعیان سه مرتبه در شبانه روز بیشتر اذان گفته نمی‌شود!

گفتم: ما همان پنج وعده نماز را طبق عمل پیامبر اکرم در سه نوبت می‌خوانیم.

گفت: چطور؟

گفتم: نماز صبح را تنها و نماز ظهر و عصر را پشت سر هم و نماز مغرب و عشاء را هم پشت سر هم می‌خوانیم.

گفت: چرا این کار را برخلاف مسلک همه مسلمانان انجام می‌دهید؟

گفتم: همه مسلمانان باید بر پیغمبر اسلام اقتداء کنند و چون آن حضرت گاهی نمازها را متفرّق می‌خواند و گاهی همینطور جمع می‌کرد، همه می‌توانند این عمل را انجام دهند.

گفت: دلیل شما چیست که پیغمبر این کار را می‌کرد؟

گفتم: در کتاب صحیح بخاری باب جمع بین الصلاتین نقل شده که پیامبر اکرم بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشاء را جمع می‌کرد در حالی



که نه در سفر بود و نه خوفی داشت و اگر این عمل جایز نبود او انجام نمی داد.

گفت: درست است.

در این بین یکی از دانشمندان مصری که سخنان ما را گوش می داد رو به من کرد و گفت: مگر تو مجتهدی که برای عملت به روایت استدلال می کنی؟  
گفتم: بله من مجتهدم.

خنده ای کرد و سری تکان داد و گفت: امت اجماع دارند که فقط در عالم اسلام چهار مجتهد بیشتر نیست، ابوحنیفه، امام شافعی، امام حنبل و امام مالک.

گفتم: مثل این که شما مرد دانشمندی هستید بفرمائید در اختلافی که بین علی و معاویه بود و به جنگ و خونریزی منجر شد حق با کدام طرف بود؟

گفت: با علی بن ابی طالب .

گفتم: پس معاویه را لعن می کنی؟

گفت: نه، او مجتهد بود و در خصوص جنگ با علی اجتهاد کرد ولی خطا نمود و می دانیم که اگر مجتهد خطا کرد در عین حال یک اجر خواهد داشت و او این اجر را هم دارد.

من در اینجا کلامش را قطع کردم و گفتم: پس معاویه هم یک مجتهد بود و عدد مجتهدین از چهار نفر تجاوز می کند.

این دست استعمار است که گفته: اجتهاد منحصر به چهار نفر است آنها چه خصوصیت داشتند که معاویه نداشت یا سائرین نداشتند؟ آیا برای شما

تصویری در این موضوع، یعنی: در انحصار قرار دادن اجتهاد در آن چهار نفر، جز ممنوع کردن دیگران از تحصیل علم و اجتهاد و درک مقامات علمی وجود دارد؟

آیا امام فخر رازی که یقیناً علم و دانشش از ابوحنیفه زیاده‌تر است مجتهد نیست و ابوحنیفه مجتهد است؟!

آیا این هنر استعمار نیست که ما را وادار کند که بگوئیم: ابوحنیفه فقیه و مجتهد است و باید از او پیروی کرد ولی از امام صادق که خود ابوحنیفه درباره‌اش می‌گوید: *مَا زَأَيْتُ أَفَقَهُ مِنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ* (ندیدم کسی را که فقیه‌تر از امام صادق باشد) نباید پیروی نمود؟

آیا ابوحنیفه و سه امام دیگر چه امتیازی داشتند که دیگران نمی‌توانند آن را کسب کنند.

آیا این انحصار برای بی‌سواد داشتن مسلمانان صحیح است؟! پس باید ببینیم که این انحصار را چه کسی به وجود آورده؟ آیا آن فرد یا افراد غیر از خلفاء عباسی و به خصوص منصور دوانیقی جنایتکار و هارون الرشید ستمگر بوده‌اند؟ آیا آنها از نظر علمی و اعتقادی نمی‌خواستند اسلام را نابود کنند؟ مسلم جواب مثبت است و نتیجه هم مثبت.

بنابراین، یکی از طرحهائی که برای از بین بردن اسلام، استعمار پی‌ریزی کرده دور نگه داشتن مردم از علم و دانش است، سطح معلومات و فرهنگ را پائین آوردن است. تلقین آنکه هر کسی نمی‌تواند دانشمند گردد، می‌باشد. هر کسی نمی‌تواند اهل کمالات و تزکیه نفس باشد، می‌باشد.



پس اگر می‌خواهیم در همه چیز پیشرفت کنیم، در تبلیغات خود موفق باشیم و روز به روز اهداف اسلامی را در جهان بهتر از قبل پیاده نمائیم و از انحطاط و عقب‌افتادگی جلوگیری کنیم، باید بکوشیم تا با بی‌سوادی و جهل مبارزه نموده و همه، دانشمند و عالم باشیم و لااقل از معارف و احکام دین مقدس اسلام کاملاً مطلع گردیم.

## ۶- تعاون و همکاری

یکی دیگر از عوامل پیشرفت مسلمانان که قرآن بر آن صحّه گذاشته این است که باید مسلمانان با تعاون و کمک به یکدیگر دنیای خود را به نحو احسن اداره کنند زیرا خدای تعالی دنیا را محلّ تجارت و فعّالیّت و برای پیشرفت بیشتر در امور مادی و معنوی بشر قرار داده است، خدای تعالی در قرآن فرموده: **تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى** <sup>(۱)</sup> به یکدیگر بر نیکی و پاکدامنی کمک کنید.

مشورت و همفکری را یکی از اساسی ترین رموز موفقیت دانسته آنجا که



فرموده: **وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ**<sup>(۱)</sup> و حتّی به پیامبر اکرم برای ترویج این مسئله مهمّ دستور فرموده که با اصحابش مشورت کند آنجا که فرموده: **وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ**<sup>(۲)</sup>.

و از کسانی که بر خود فشار می‌آورند و زندگی انفرادی بدی دارند و از نعمتهای الهی استفاده نمی‌کنند ابراز انزجار کرده و در قرآن کریم فرموده: **قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ**<sup>(۳)</sup> یعنی بگو ای پیامبر چه کسی بر شما، زینتی که خدا برای بندگانش ایجاد کرده و غذاهای خوب را حرام نموده است؟

و فرموده: **كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ**<sup>(۴)</sup> یعنی از غذاهای خوبی که ما روزی شما کرده‌ایم بخورید و کار خوب بکنید و در دعاء به ما دستور می‌دهد که هم دنیای خوب را از خدا بخواهیم و هم آخرت خوب را و فرموده: **وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً**<sup>(۵)</sup>.

ولی استعمار، طرح رهبانیت و اعتزال از مردم را پیشنهاد کرده و می‌گوید: بهترین مردم کسانی هستند که از دیگران دوری کنند و دل به تنهایی و عزلت ببندند و کاری به کار دیگران نداشته باشند.

متأسفانه این طرح در مرحله اوّل، در مسیحیت قوّت گرفت و رسماً در کلیسا پذیرفته شد و حقیقت مسیحیت را از بین جوامع بشری به کلی برد و

۱ - سورة شوری آیه ۳۸.

۲ - سورة آل عمران آیه ۱۵۶.

۳ - سورة اعراف آیه ۳۲.

۴ - سورة بقره آیه ۵۵.

۵ - سورة بقره آیه ۱۹۹.

مسیحیان را از میان انسانها به غارها راهی کرد.

ولی در اسلام همیشه مسلمانان به رهبری پیشوایان معصومشان با این طرح مبارزه کرده‌اند، اما در عین حال در میان آنها هم بی‌تأثیر نبوده و جمعی از مردم عزلت طلب، بیکاره و تنبل، رهبانیت را سرپوشی برای انزوا و عزلت و تنبلی خود قرار دادند.

استعمارگران گفتند: دنیا از آن ما و آخرتی را که به آن اعتقاد نداشتند گفتند: مال شما باشد!

ولی اسلام و قرآن می‌گوید: این چنین فکری صحیح نیست شما مردم مسلمان هم طالب دنیای بهتر و هم طالب آخرت بهتر باشید.

آنها گفتند: دنیا دنی است، پست است، نباید آن را مورد توجه قرار داد. اسلام فرمود: درست است، محبت دنیا بد است ولی زندگی مرفه و استغناء از راه حلال خوب است، دنیا در مقایسه با آخرت دنی و پست است نه خود دنیا. آنها گفتند:

دلا خو کن به تنهائی      که از تنها بلا خیزد

نه آن تنهائ تنهائی      که از تنها بلا خیزد

اسلام فرمود: مؤمنین با یکدیگر برادرند و باید همه با هم باشند و به یکدیگر کمک کنند.

مؤمنین نباید هیچ گاه تفرقه در بین خود ایجاد نمایند و گوشه‌ای بنشینند و بگویند: همه مردم بد هستند، باید از آنها دوری نمود.<sup>(۱)</sup>

۱ - ما در کتاب «اتحاد و دوستی» فوائد اتفاق و برادری بین مسلمانان را بیان کرده‌ایم و در آنجا مشروحاً نوشته‌ایم که اگر همبستگی و تعاون و برادری حقیقی بین مسلمانان برقرار باشد به تمام موفقیتهای می‌رسند.



اسلام بهترین برنامه موفقیّت و رمز سعادت را به مسلمانان ارائه داده و به مردم مسلمان گوشزد کرده، که تنهائی و تنها فکر کردن برای انسان رکود فکری ایجاد می‌کند و مسلمانان را از اهداف عالیّه اسلامی عقب می‌اندازد. ولی استعمار، قبل از مسلمانها به این نکته قابل توجّه آگاه شده و مسئله افتراق را به وجود آورده و پایه‌های حکومت خود را به این وسیله محکم نموده است.

اسلام با هرگونه وسائلی که سبب اختلاف و افتراق و تنها ماندن در جامعه گردد مبارزه نموده و صفات زشتی مانند: حسد، کینه‌توزی، بدبینی و سوءظنّ و بدگوئی پشت سر دیگران، فحاشی، تفوّق طلبی و ریاست طلبی و غیره را که سبب جدائی از جامعه و تفرقه است و طبعاً جامعه، این افراد را تنها می‌گذارد محکوم کرده است.

امید است مسلمانان بیدار بتوانند با این طرحهای شیطانی مبارزه کنند و اتّحاد و صمیمیت و تعاون و اخوّت اسلامی خود را از دست ندهند و از رهبانیت و انزوا پرهیزند.

### «عزالت و رهبانیت»

استعمارگران، برای آنکه مردم مسلمان را فریب دهند و آنها را از جوامع بشری به دور نگه دارند عزالت و رهبانیت را به عنوان آنکه تنهائی بهترین راه برای تزکیه نفس و موفقیّت، برای کمالات معنوی است طرح کردند و از این راه مردم را به انزوا دعوت نمودند.

فراموش نمی‌کنم: در اوائل جوانی که زیاد دوست داشتم از کمالات روحی بهره‌مند گردم، نزد یکی از افراد، که قبلاً فکر می‌کردم او از علماء و دانشمندان برجسته علم تزکیه نفس است رفتم و از او برنامه‌ای خواستم تا بتوانم به آن وسیله به تزکیه نفس بپردازم.

او گفت: در مرحله اول باید به مضمون این شعر عمل کنی:

صَمْتُ و جوع سحر و عزلت و ذکر به دوام

ناتمامان جهان را کند این پنج تمام

من این شعر را آن قدر تکرار کردم تا آن را حفظ نمودم و سپس یک یک از مطالبش را تحلیل می‌کردم و از عقل و فکر سؤال می‌نمودم آیا سخن نگفتن مطلقاً خوب است؟

نه، گاهی حرف زدن لازم است مثل وقتی که انسان می‌خواهد امر به معروف و نهی از منکر کند.

سپس به روایات مراجعه کردم دیدم پیشوایان دین دستور صمت و حرف نزدن را داده‌اند ولی در صورتی که کلام بیهوده باشد، اگر سخن، مفید برای فرد یا افرادی باشد گفتن و حرف زدن بهتر است.

آیا جوع (گرسنگی) همیشه لازم است؟

نه گرسنگی هم حسابی دارد و از نظر شرع تحت برنامه‌ای باید انجام شود، نه آنکه آن قدر گرسنگی در سنین جوانی به خود بدهم که ضعف اعصاب پیدا کنم و نیروی خود را از دست بدهم و دیگر نتوانم از جا حرکت کنم.

آیا سحر و سحرخیزی خوب است؟

بلی، تردیدی ندارد. تهجد و عبادت در شب انسان را به کمال می‌رساند ولی اگر در مقابل کار اجتماعی پر قیمت‌تری باشد باید آن را انجام دهم.

### «ثواب کارهای اجتماعی»

یک روز در مسافرت به مرحوم حاج ملا آقا جان زنجان که شرح حالش را در کتاب پرواز روح نوشته‌ام گفتم: وقتی من در زنجان خدمتتان بودم شما به من دستور نماز شب را داده و مرا مقید به نماز شب فرموده بودید ولی می‌دیدم خودتان گاهی نماز شب نمی‌خواندید اما حالا در سفر می‌بینم به حمدالله بیشتر موفق به نماز شب هستید و هر شب نافله شب را می‌خوانید.

فرمود: هفتاد سال از عمرم می‌گذرد. در زنجان مجبور بودم شبها تا چهار ساعت از شب گذشته در مجالس روضه، مردم را موعظه کنم و منبر بروم و چون مزاجم و توان بدنیم مساعدت نمی‌کرد و ضعف بر من مستولی می‌شد و روزها هم نمی‌توانستم بخوابم چون می‌دانی کشاورزی می‌کنم و کارهایم را باید خودم انجام دهم ولی در این مسافرت به حمدالله زحمتم کمتر است لذا می‌توانم نماز شب بخوانم و سحر از خواب برخیزم.

من به او گفتم: شما در زنجان هم باید منبر را ترک کنید و به خودتان آن قدر زحمت ندهید و یا لااقل کمتر منبر بروید تا بتوانید نماز شب را بخوانید.

فرمود: یک روز در زنجان به این فکر افتادم که یا نماز شب بخوانم و منبر کمتر بروم و یا منبر را مثل قبل ادامه دهم و نماز شب را ترک کنم با همین فکر به خواب رفتم در عالم رؤیا به من فرمودند: نماز شب از عبادتهائی است که نفعش تنها عائد خودت می‌شود ولی منبر و موعظه و مردم را از خواب

غفلت بیدار کردن از عبادتهائی است که نفعش، هم عائد تو می‌شود و هم مردم استفاده می‌کنند و در هر کجا یک چنین عباداتی با هم تعارض کردند، آنکه نفعش عائد مردم هم می‌شود مقدم است.

اما عزلت و کنارگیری که در شعر آمده چطور؟

عقل و اسلام و وجدان و بلکه خلقت و فطرت بشر بر خلاف آن حکم می‌کند. آیا عقل بر خلاف وجدان سخن می‌گوید؟ مگر وجدان نگفته که انسان اجتماعی خلق شده، پس عزلت و رهبانیت چگونه ممکن است انسان را به کمال برساند.

### «کلاه هفت ترک»

روزی برای پاسخ این سؤال که «عزلت، چرا باید یکی از وسائل تکامل انسان باشد مگر بر خلاف عقل و وجدان نیست؟!» نزد آن مرد به اصطلاح اهل معنی رفتم در اطاق مهمانخانه‌اش نبود چند دقیقه‌ای که گذشت مرا به اطاق مجاور برای ملاقاتش راهنمایی کردند دیدم عمامه و عبا را برداشته کلاهی هفت ترک به سر گذاشته و دو زانو روی سجاده نشسته است. از او پرسیدم: این چه حالت است؟

گفت: این کلاه هفت ترک، بر آنچه ترکش کرده‌ام دلالت دارد.

ترک دنیا، ترک عقبی، ترک مولی،...

گفتم: ترک دنیا به چه معنی است؟

گفت: از مردم دنیا، از لذائذ دنیا، از زینتهای دنیا مانند علی بن ابیطالب .

گفتم: علی مردم دنیا را ترک نکرده و در ضمن کلماتش از مردم دنیا



مدح می‌کند ولی از غرور و محبت دنیا مذمت می‌نموده است.

خلاصه مشاجره بین من و او بالا گرفت سپس گفتم: اینها نقشه‌های استعمار است که تو را در این اطاق از مردم به کناری زده و نمی‌گذارد که از علومت، از کمالات، از تجربیات، از فکرت، مردم مسلمان استفاده کنند اگر عمل تو صحیح بود پیشوایان دین نمی‌فرمودند: عالمی که نفعش به مردم برسد بهتر از هفتاد هزار عابدی است که مثل شما همه را ترک کرده باشد. جوابی نداد، از او جدا شدم.

### «دنیا در مقابل آخرت»

آری استعمار یکی از طرحهایی که برای تضعیف روحیه مردم مسلمان ریخته، این بوده که با نیرنگی فریبکارانه به مغز مسلمانان فرو کند که دنیا بی‌ارزش است او را برای اهلش بگذارید هر کس قدرت و ثروت دارد، قیمتی ندارد و به این وسیله ممالک اسلامی را از پیشرفت و موفقیت باز داشته است.

علی در یکی از خطب نهج البلاغه می‌فرماید:

«بِالدُّنْيَا تَحْرُزُ الْآخِرَةَ».

به وسیله دنیا زندگی آخرت احراز می‌شود.<sup>(۱)</sup>

و نیز در باب کلمات آن حضرت عدد ۱۳۱ وقتی که شخصی در حضورش از دنیا مذمت می‌کند می‌فرماید:

دنیا خانه راستی و صدق است برای کسی که راست

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶ و بحار الانوار جلد ۷ صفحه ۴۷.

بداند آن را و خانه عافیت است برای کسی که عافیت را از آن بفهمد و خانه ثروت است برای کسی که از آن بهره بردارد و خانه پند و اندرز است برای کسی که قبول موعظه کند. دنیا محل ابراز خضوع و مسجد دوستان خدا است. دنیا محل نماز و دعاء ملائکه خدا است. دنیا مهبط وحی الهی است. دنیا محل تجارت اولیاء خدا است. در دنیا کسب رحمت کنید و بهشت را از دنیا به دست آورید.<sup>(۱)</sup>

قرآن در این باره می‌فرماید: «وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا»<sup>(۲)</sup> بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن.

بنابراین اگر دنیا برای بهره‌برداری و به دست آوردن آخرت باشد بسیار چیز خوبی است، سرمایه‌ای است که منافع کلانی از آن به دست می‌آید، ولی دلبستگی به زندگی دنیا بدون توجه به عالم آخرت، بد است. مایه رکود و عدم تکامل است، در این صورت انسان با سایر حیوانات فرقی ندارد. آنها هم می‌خورند و می‌خوابند و کار می‌کنند انسانی که می‌گوید چیزی جز زندگی دنیا نیست او هم کار دیگری جز آنچه حیوانات می‌کنند ندارد.

پس اگر دنیا برای آخرت باشد فوق العاده ارزنده است ولی اگر بخواهیم به تنهایی در مقابل آخرت آن را بسنجیم چیزی نیست.

اما استعمار از این میان به نفع خود بهره‌برداری کرده، بطور کلی از دنیا مذمت کرده، نمی‌گوید: محبت دنیا بد است، نمی‌گوید اکتفا به زندگی دنیا

۱ - بحار الانوار جلد ۷۳ صفحه ۱۱۹.

۲ - سورة قصص آیه ۷۷.



کم است، نمی‌گویید اگر آخرت را به خاطر دنیا ترک کردی کار بدی کرده‌ای. بلکه به طور کلی دنیا را می‌خواهد از دست مسلمانان بگیرد و در اختیار خود قرار دهد و نغمه‌هایی از قبیل اینکه دنیا و آخرت با هم جمع نمی‌شوند! مسلمان نباید اهل دنیا باشد! فلانی چه مرد خوبی است، لباسهایش پاره است خانه‌اش فرش ندارد، یک گوشه‌ای نشسته و دنیا را ترک کرده است! و صدها نغمه دیگر برای تشویق مسلمانان به تنبلی و ترک دنیا آغاز کرده است.

### «بهلول عاقل»

روزی پیری که در گوشه مدرسه‌ای نشسته بود و لباس مندرسی به تن کرده بود و من در آن موقع به درس سطح اشتغال داشتم برای من قصه‌ای نقل کرد و گفت: روزی بهلول عاقل معروف که در زمان هارون الرشید می‌زیسته چوب بزرگی را وسط جاده گذاشته، گاهی آن سر چوب را می‌گرفت و بلند می‌کرد و گاهی این سر چوب را می‌گرفت و بلند می‌کرد و گاهی هم وسط چوب را می‌گرفت ولی نمی‌توانست آن را بلند کند. هارون الرشید از آنجا عبور می‌کرد از او پرسید: چه می‌کنی؟

بهلول گفت: آن سر چوب را دنیا فرض کرده‌ام و این سر چوب را آخرت، تصوّر نموده‌ام. می‌روم دنیا را ننگه دارم آخرتم به زمین است و وقتی می‌خواهم آخرتم را ننگه دارم دنیا را به زمین است و زمانی که می‌خواهم هر دو را داشته باشم قدرتش را ندارم.

من در جواب آن مرد گفتم: خدا نکند که بهلول عاقل این را گفته باشد و این عمل را انجام داده باشد، زیرا طبعاً هارون الرشید را خوشحال کرده و

هدف وی را عملی نموده و بر خلاف قرآن سخن گفته است.

هارون الرشید استعمارگر همین را می‌خواست، زیرا مایل بود که مسلمانها، دنیا را ترک کنند و تنها به آخرت بپردازند.

اگر مطلب شما که از قول بهلول نقل می‌کنید صحیح بود خدا در قرآن نمی‌فرمود: بگوئید پروردگارا هم در دنیا سعادت و نیک‌بختی به ما عنایت کن و هم در آخرت، زیرا جمع این دو با هم ممکن نبود.

ما در جواب این قصّه ساختگی که شما نقل فرمودید می‌گوئیم: که آنها مسلمانان ضعیف‌اند، قدرت ندارند که هم دنیا را داشته باشند و هم آخرت را و اینچنین مسلمانی را اسلام نمی‌خواهد، بلکه فردی باید ادّعاء مسلمانی بکند که خدا در قرآن وصفش را نموده و می‌گوید: (مردانی که آنها را داد و ستد و تجارت از یاد خدا باز نمی‌دارد).<sup>(۱)</sup>

هم تجارت می‌کنند و هم آخرت خود را در ارتباط با خدا حفظ می‌نمایند.

استعمار با دادن این طرح که دنیا و آخرت با هم جمع نمی‌شوند، و چون آخرت اهمیتش بیشتر است و دنیا پست است، بی‌ارزش است، باید دنیا فدای آخرت شود و آن را برای دنیاپرستان گذاشت، کار خود را کرد.

متأسفانه مردم مسلمان هم از فعالیت‌های علمی و هنری به خاطر این فکر باطل بازماندند تا جایی که دست‌گدائی امروز به طرف دیگران دراز می‌کنند و از صنایع آنها باید استفاده کنند، استعمار هم همین را می‌خواست.

او می‌خواست مردم مسلمان بدبخت باشند، بی‌چاره و گدا باشند،

۱ - سورة نور آیه ۳۷: «وَجَالٌ لِاتْلُفِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَاتَبِيعَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ».



محتاج به آنها باشند و بدبختانه در این کار آنچنان موفق شده که اگر یک مسلمان، یک عالم، یک مرد پاک و زاهد بخواهد وجهه‌ای در اجتماع پیدا کند باید خود را بی حال، بی اعتناء به دنیا معرفی نماید، و اگر از او سؤال شود که چرا در این وضع بسر می‌بری؟ بگوید، دنیا ارزش ندارد، وقت انسان بیشتر از اینها قیمت دارد که دنیا طلب باشد.

### «در عربستان سعودی»

در سالهای گذشته که توفیق زیارت بیت الله الحرام را پیدا کرده بودم، شبی در گوشه مسجد الحرام نشسته و به بدبختی مردم عربستان سعودی فکر می‌کردم: اگر اینها نفت و رفت و آمد حجّاج را نمی‌داشتند و با همین حال می‌ماندند از گرسنگی می‌مردند!

مملکتی که نه کشاورزی دارد و نه صنعت، آب آشامیدنی خود را به عنوان «ماء الصّحّه» لیتری ده ریال می‌خرند و نفت را لیتری یک ریال می‌فروشند! یک ساعت به اذان صبح با صدای مؤذّن «الصلاة» برای خواندن نماز شب بلند می‌شوند، همه در مسجد جمع می‌گردند و بعد از نماز شب نماز صبح را می‌خوانند و اوّل آفتاب به طرف خانه‌هایشان روانه می‌گردند. واضح است کسی که از نیمه شب مشغول عبادت بوده صبح کسل است نمی‌تواند به عقب کسب و کار برود، تقریباً حدود دو ساعت به ظهر خود را به فروشگاه و مغازه می‌رساند، به مجردی که می‌خواهد گرم به کار شود صدای اذان ظهر بلند می‌شود. همه باید مغازه‌ها را تعطیل کنند و برای نماز ظهر در مسجد بروند و بعد از نماز طبعاً برای نهار باید به خانه برگردند و هنوز

به مغازه نرفته‌اند که صدای اذان نماز عصر بلند می‌شود، نماز عصر را که خواندند پس از یکی دو ساعت باز وقت نماز مغرب می‌شود باید به مسجد بروند، مغازه‌ها را تعطیل کنند و الاّ از طرف حکومت تحت تعقیب قرار می‌گیرند و باز هنوز به محلّ کار برنگشته‌اند که باید برای نماز عشاء به مسجد بروند! من حساب کردم، کسبه مکّه در شبانه روز چقدر می‌توانند کار بکنند، حداکثر چهار ساعت آن هم نه یکسره، بلکه در ساعات متفرّق یک روز این وضع را با یکی از تجّار مدینه در میان گذاشتم دیدم می‌خواهد به قوانین اسلام اشکال کند. گفتم: این طور نیست، در صدر اسلام جنگها، فعّالیّتها و پیشرفتهائی داشتند.

گفت: راستی آنها با برنامه نماز چه می‌کردند؟

گفتم: در جنگها برنامه نماز برداشته می‌شد و فقط دو رکعت نماز خوف می‌خواندند. در مسافرتها نماز، قصر (یعنی کوتاه) می‌شد.

و علاوه پیامبر اسلام مکرّر، نماز ظهر و عصر را با هم در یک محلّ و نماز مغرب و عشاء را هم با هم می‌خواند و الآن شیعه هم همین کار را می‌کند و نمی‌گذارد نماز تا این حدّ دست و پاگیر شود.

گفت: درست است ما اشتباه می‌کنیم. ممالک دیگر اسلامی هم تقریباً همین طور است.

اینها تمام، فعّالیّتهای استعمارگران بوده که در حقیقت دنیا را از ما گرفته و آن را مذموم معرفی نموده‌اند و آخرتی را که معلوم نیست به این مسلمانان تنبل و بی‌حال بدهند داده‌اند.

در پایان ناگزیریم به یک مطلب اساسی اشاره کنیم تا برای مردم قشری



سوء تفاهم نشود.

### «محبت دنیا»

اگر در آیات و اخبار از دنیا و یا زندگی دنیا مذمت شده تنها برای این است که محبت و دلبستگی به دنیا را از دل ما بیرون کنند نه آنکه ما را وادار به ترک دنیا نمایند. که پیامبر اسلام فرمود: «حُبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»<sup>(۱)</sup> محبت دنیا مایه همه بدیها است نه خود دنیا. دلبستگی به زندگی دنیا که انسان آخرت را فراموش کند اشتباه است، نه خود دنیا. گاهی ممکن است یک نفر از مال دنیا ناچیزی داشته باشد ولی دلبستگی کاملی به آن دارد و گاهی ممکن است دیگری ثروت فراوانی داشته باشد ولی به آن علاقه‌ای ندارد، اولی دنیاپرست است نه خداپرست، ولی دومی خداپرست است نه دنیاپرست. اولی در راه خدا نه چیز دارد که بدهد و نه می‌دهد.

ولی دومی، هم دارد که انفاق کند و از دسترنج خود دیگران را بهره‌مند نماید و هم می‌دهد، زیرا محبت به مال دنیا ندارد. اولی وجودش نه برای خود و نه برای دیگران مفید است. ولی دومی وجودش هم برای خود و هم برای دیگران پر استفاده است.

لذا استعمار نخواستہ که مردم مسلمان موجودات مفیدی باشند تا جلب توجه مردم را نسبت به خود بکنند و دنیا را تسخیر نمایند بلکه به وسیله مذمت دنیا آنها را عاطل و باطل و مردم دنیا را از آنها متنفر نموده است.



اگر مردم مسلمان با وحدت و اتحاد و تعاون و همکاری در دنیایشان دست به دست یکدیگر می دادند قطعاً امروز دنیا را تسخیر می نمودند. اسلام مردم مسلمان را به کار و کوشش وادار کرده و از فقر و تنگدستی نهی فرموده است، من نمی دانم آنهایی که با روح اسلام آشنا نیستند چرا وقتی کلام پیامبر اکرم را که فرمود: فقر فخر من است، نقل می کنند به فقر در خانه خدا، به فقر در اثر نداشتن اموال به خاطر انفاق به مردم مسلمان، معنی نمی کنند!

بلکه می گویند: نداشتن و فقیر بودن مایه سعادت است! چرا نان جو و نمک خوردن علی بن ابی طالب ! و پینه زدن به کفشش را نقل می کنند ولی درآمدهای باغات و نخلستانهای آن حضرت را که دامانش از درهم و دینار پر می شد و به مسجد می آمد و همه آنها را انفاق می نمود و دامن را تکان می داد نقل نمی کنند؟!

چرا دو قرص نان قرض گرفتن آن حضرت را از یهودی به یاد دارند؟ ولی سفره پر برکت حضرت حسن بن علی که هر روز صدها نفر از آن استفاده می کردند فراموش می کنند!

اگر یک روز زیر پای عالمی مرکبی که برای رفع احتیاجات ضروریش تهیه کرده ببینند ناراحت می شوند و او را عالم ربّانی نمی دانند چون او دیگر فقیر نیست!

ولی حسین بن علی که بهترین مرکب جهان اسلام را زیر پا داشت میزان قرار نمی دهند!

راستی می دانید وقتی حسین بن علی را شهید کردند، عمر سعد دستور داد که ذوالجناح (اسب سواری) سیدالشهداء را بگیرند و هدیه برای یزید



ببرند، چه معنی دارد؟

مثل این است که ماشین سواری یک مرجع تقلید آن قدر پر قیمت باشد که شاه یا رئیس جمهور طاغوتی چشم طمع به آن داشته باشد. ای کاش آنهایی که فقر و ناداری و ناتوانی را یکی از بزرگترین وسائل سعادت بشر می‌دانند و مسلمانان را تنبل و تن‌پرور و فقیر تربیت می‌کنند و اسمشان را مسلمان می‌گذارند، مقداری تاریخ زندگی ائمه اطهار را مطالعه می‌کردند و فعالیت‌های آنها را در راه به دست آوردن ثروت و نجات از فقر می‌دیدند.

من گمان می‌کنم اگر این عده حالات هر یک از ائمه اطهار را مطالعه کنند به این نتیجه می‌رسند که آنها برای نجات خود و شیعیانشان از فقر دائماً در تلاش بوده‌اند و هیچ گاه حاضر نمی‌شدند که کوچکترین ابراز فقری بکنند و همه آنها فقر را بزرگترین بلای خانمانسوز بشر می‌دانستند.

پس چرا جمعی فقر را نشانه خوبی افراد مسلمان می‌دانند؟!

چرا یک ریاکار وقتی می‌خواهد برگردن مردم سوار شود خود را فقیر جلوه می‌دهد، می‌داند چرا؟ برای آنکه استعمار توانسته این وسیله بدبختی را وسیله خوشبختی جلوه دهد. تا مردم مسلمان شعار خود را فقر که منجر به تنبلی و بیکاری است قرار دهند.

### «قصه ساختگی»

صاحب کتاب تحفه عباسیه<sup>(۱)</sup> به خاطر آنکه در زمان شاه عباس دوم

۱ - این کتاب، متعلق به شیخ بهائی و تحفه عباسیه او نیست و مربوط به مؤلف دیگری است.

واقع شده و می‌خواهد دل آن پادشاه را به دست بیاورد اسم کتابش را «تحفه عباسیه» گذاشته و مطالبش را طبق همین نامگذاری با افکار یک سلطان استعمارگر تنظیم نموده. در صفحه ۹۳ مطلبی می‌نویسد که خلاصه‌اش این است:

شب‌ی که رسول اکرم به معراج رفت فرمود: وسط بهشت قصری از یاقوت سرخ دیدم وقتی جبرئیل در آن قصر را باز کرد دیدم خانه‌ای از مروارید سفید و در میان آن صندوقی مقفل به قفلی از نور است! به جبرئیل گفتم: در این صندوق را باز کن تا ببینم در آن چیست.

گفت: من اجازه ندارم و خدا اجازه نمی‌دهد که در آن باز شود مگر برای کسی که او را دوست می‌دارد، التماس کردم و از خدا اذن طلبیدم پروردگار امر فرمود که جبرئیل در آن صندوق را بگشاید.

وقتی در آن را باز کرد دیدم در آن «فقر» و خرقه است در آن موقع ندا از طرف خدا آمد که ای محمد این دو چیز را برای تو و امت تو اختیار کرده‌ام و نمی‌دهم آنها را مگر به کسی که او را دوست می‌دارم و از این دو چیز مخلوقی محبوب‌تر ندارم.

پس حضرت رسول خرقه را پوشید و فقر را اختیار کرد و یک یک از ائمه آنها را دارا هستند و بعد هم اقطاب متصوفه آنها را اختیار کردند.

در اینجا صاحب کتاب تحفه عباسیه نام ائمه اطهار و بعضی از اقطاب را می‌برد که همه خرقه را به رسول اکرم می‌رسانند و آن خرقه<sup>(۱)</sup> و فقر همین است که پیامبر اکرم از بهشت آورده است.

۱ - خرقه: لباسی که از تگه‌ها و وصله‌های گوناگون دوخته شده است.



حالا معلوم نیست که چرا (نعوذاً بالله) پیامبر فقر را از قصر یاقوت و از اطاق مروارید و از قفل نور بیرون آورده و به ما داده است؟! و چرا فقری که به معنی نداری و احتیاج است، در وسط این چنین ثروتی قرار گرفته بوده است؟!

شاید مقصود مخترعین این روایت، این است که بگویند: اگر خرقة پوشی را احیاناً دیدید که در کاخ یاقوت نشسته و در باغ زیبائی جا دارد تعجب نکنید زیرا فقر و خرقة جایش در این کاخ و در آن بهشت است. استعمار آن قدر قصه از قبیل آنکه فلان مرد در هفته یک روز کار می‌کرد و زندگی خود را از آن تأمین می‌نمود و بقیه هفته را مشغول عبادت بود، جعل کرده تا مسلمانان تنبل را این گونه تربیت کند که حساب ندارد.

مگر کار و فعالیت صحیح، عبادت نیست؟ که کار را از عبادت جدا می‌کنند؟!

اگر همه روزه‌های هفته را کار می‌کرد و آنچه برای زندگی خودش لازم بود بر می‌داشت و بقیه را به مستمندان می‌داد بهتر نبود؟ مگر رسول اکرم کاسب و مردی که برای زندگی و رفاه حال اهل بیت خود و مردم مسلمان به کسب و کار مشغول است او را حبیب الله نخوانده که «الكاسب حبیب الله» و او را همتای خود ندانسته که «محمد حبیب الله»؟

آیا درک این مقام، از راه بیکاری و یا عبادت فردی مثل نماز و روزه حاصل می‌شود؟

یا از راه کسب و فعالیت صحیح و به عبارت دیگر عبادت اجتماعی،

میسر است؟

پس چرا با آن همه که از فقر مذمت شده، با آنکه آن را بلای خانمانسوز می‌دانند، با آنکه کوشش همه اولیاء خدا برای نجات از فقر بوده، مردم مسلمان استعمارزده فقر را سبب فخر و برتری قرار می‌دهند؟..

چرا؟

مگر کسر و نقص و احتیاج هم سبب برتری می‌شود؟

مگر تنبلی و کم‌کاری مایه افتخار است؟

در روایاتی نقل شده که پیشوایان دین فرموده‌اند: «كاد الفقر ان یكون كفراً» فقر انسان را به کفر می‌کشانند و یا «من لا معاش له لا معادله» کسی که معاشش را ندارد معادش درست نیست، یعنی اعتقادش صحیح نیست.

اگر چه معنی این دو حدیث را به نحو عموم قبول نداریم، زیرا اگر این احادیث کلیت می‌داشت می‌بایست ابوذرها، سلمانها، عمارها و خلاصه اکثر اصحاب پیغمبر را شامل گردد.

ولی در اکثر مردم ضعیف که ایمانشان مستقر نیست حقیقت دارد.

پس فقری که گاهی سبب کفر می‌شود و گاهی اعتقاد و معاد انسان را از بین می‌برد، چگونه ممکن است سبب فخر پیامبر اسلام گردد؟!

بنابراین بدون تردید این هم یکی از طرحهای استعمار است زیرا قرآن فرموده: «الْشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ»<sup>(۱)</sup> شیطان و شیطان سیرتان به شما وعده فقر می‌دهند ولی خدا به شما وعده بخشش و کمال می‌دهد.

استعمار خواسته با این طرح مردم مسلمان را با فقر و شکست روبرو



کند و آنها را به در خانه خودش محتاج نماید. نکند که آنها به فکر تلاش و فعالیت و ثروت و سرمایه بیافتند و ابراز استقلال در مقابل استعمار بکنند. پس باید مردم مسلمان از این فکر استعماری خود را نجات دهند و کسب ثروت و مال و مکنت نمایند، که هم خودشان را در رفاه و آسایش قرار دهند و هم به مردم مسلمانی که به آنها مسکنت خورده کمک کنند. ضمناً ناگفته نماند که در آیات قرآن اگر گاهی دیده می شود که خدا همه مردم را فقیر می شناسد و می گوید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ»<sup>(۱)</sup> (ای مردم شما فقراء در خانه خدائید) و یا می بینیم که از قول پیامبرش حضرت موسی می فرماید: «زَبَّ إِلَيَّ لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»<sup>(۲)</sup> (خدایا من از آنچه نازل کرده ای دست تنگم) منظور پروردگار فقر ذاتی و نیاز واقعی بشر در مقابل خدا است، زیرا خدا بی نیاز واقعی است. خدا به هیچ کس محتاج نیست ولی بشر نمی تواند به خدا محتاج نباشد.

و پیغمبر اکرم هم فرموده: فقر فخر من است منظورش فقر و احتیاج در خانه خدا است نه در مقابل مخلوق.

### «معنی زهد»

و در همین راستا و برای عدم پیشرفت مسلمانان در امور دنیایشان استعمارگران معنی زهد را برخلاف آنچه از قرآن و روایات استفاده می شود

۱ - سورة فاطر آیه ۱۵.

۲ - سورة قصص آیه ۲۴.

برای مردم شرح داده و به مغز نادانان آن را فرو کرده‌اند.

روزی نادانی که تحت تأثیر استعمار قرار گرفته بود می‌گفت: فلانی به قدری زاهد است که فرق بین پنیر و صابون را نمی‌گذارد.

گفتم: بهتر است که بگوئی احمق است.

دیگری می‌گفت: در محله ما مرد زاهدی است، که عبایش را بسر می‌کشد به مسجد می‌آید و بعد از نماز دوباره عبایش را بسر می‌کشد، به منزل می‌رود و به خیر و شرّ کسی کاری ندارد.

گفتم: او هم فاسق است، زیرا لااقل این طور که تو می‌گوئی امر به معروف و نهی از منکر را ترک می‌کند.

چه برداشتهای غلطی از معنی زهد!

زهد به معنی بی‌رغبتی، نسبت به مال دنیا است برای خدا.

زاهد کسی است که اگر تمام ثروت دنیا مال او باشد و در راه خدا از دست بدهد کوچکترین اظهار تأثیری نکند و اگر تمام دنیا را به او بدهند خوشحال نشود.

علی فرمود: تمام معنی زهد در دو کلمه از قرآن است که خدا فرموده بر آنچه از شما فوت می‌شود تأسّف نخورید و به آنچه به شما داده می‌شود خوشنود نگردید.<sup>(۱)</sup>

اما استعمارگران نخواستند بگذارند مسلمانان به معنی زهد واقعی دست پیدا کنند و خود را طبق آن تربیت نمایند، زاهد باشند یعنی سعه صدر و یا بینش عالی داشته باشند. به جزئیّات فکر نکنند، همّتشان آنچنان عالی

۱ - سورة حدید آیه ۲۳: «لَکِنَّا لَا تَسُوْا عَلٰی مَا فَاٰتٰکُمْ وَلَا تَفْرَحُوْا بِمَا اٰتٰکُمْ».

باشد که حتّی ریاست بزرگترین ممالک جهان آنها را از طریق حقّ منحرف نسازد، نه آنکه ریاستش را نپذیرند.

نظرشان آن قدر بلند باشد که اگر خورشید را به کف دست راست و ماه را به کف دست چپشان بگذارند، یعنی اگر قدرت منظومه شمسی را در کف دست آنها جای دهند، از مسیر الهی دور نشوند.

زاهدی که اسلام تربیت می‌کند، انسانی است که در طول تاریخ، نمونه‌اش جز در اسلام دیده نشده است.

ولی زاهدی که استعمار تربیت می‌کند در بی‌ارزشی در طول تاریخ نمونه است.

اسلام او را یک مرد قدرتمندی که مانند کوه محکم است معرفی می‌کند.

ولی استعمار او را یک ناتوان فکری که فرق بین هیچ چیز را نمی‌گذارد معرفی می‌نماید.

اسلام زاهد را یک مرد دنیاداری که کوچکترین محبّتی به دنیا ندارد و هرچه فعالیت کرده و به دست آورده در راه خدا می‌دهد، می‌شناسد.

ولی استعمار او را یک شخص فقیر بدبخت کثیفی که خود را نمی‌تواند در اجتماع ظاهر کند تربیت می‌کند.

### «مرحوم علامه مجلسی»

می‌گویند: روزی زاهدی که استعمار او را تربیت کرده بود شنیده بود که در اصفهان مرد زاهدی است به نام علامه مجلسی که اگر زیارتش کند و

ساعتی با او بنشینند کسب کمالاتی از او خواهد کرد.

به اصفهان به دیدن آن عالم بزرگ رفت، دید خانه مجلّی دارد نوکر و حشمی دارد، جمعیتی برایش کار می‌کنند، خدماتی در میان جامعه انجام می‌دهد، حکومت و دربار مملکت زیر نفوذش اداره می‌شود.

تعجب کرد، این دیگر چه زاهدی است! اشتباه کرده‌ام، شاید علامّه مجلسی، کس دیگری باشد.

وقت امتحان رسید، با یک آزمایش ثابت شد که زاهد تربیت شده اسلام یعنی علامّه مجلسی در راه خدا از تمام آن ثروت و ریاست می‌گذرد و کوچکترین دلبستگی به دنیا ندارد و بلکه دنیا را برای اهداف عالیّه خود و خدمت به خلق استخدام کرده ولی آن زاهدی که استعمار ساخته بود حتی از کشکولش در راه خدا نمی‌گذرد و به آن دلبستگی کاملی دارد.

اگر همه مردم مسلمان معنی زهد را آن گونه که اسلام بیان کرده می‌فهمیدند و عمل می‌کردند طبعاً دنیا تحت نفوذ آنها واقع می‌شد و نوبت به استعمارگران نمی‌رسید.

ولی متأسفانه معنی زهد را آن طور که استعمار بیان کرده شناختند و اگر روزی یک مسلمان فعّالیت بیشتری کند و ثروتی به دست بیاورد از نظر مسلمانان استعمار زده مورد بدبینی واقع می‌شود.

چرا مسلمانان طبق دستور اسلام فعّالیت نکنند و ثروتمند نشوند و به فرموده قرآن از آن عبادالرّحمانی که در اموالشان حقّی برای سائل و محرومین است نباشند.<sup>(۱)</sup>

۱ - سورة ذاریات آیه ۱۹: «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ».



امید است مسلمانان عزلت طلب، تغییر روحیه داده و زهد را بهانه تنبلی خود قرار نداده و بدانند زهد با فعالیت و زندگی بهتر منافات نداشته ولی با بخل و احتکار و ظلم و دلبستگی به دنیا منافات دارد.

## ۷- داشتن میزان واقعی

یکی از عوامل مسلم پیشرفت هر قوم و جمعیتی داشتن قانون صحیح و میزان واقعی است. اگر ما مسلمانان به همان جمله‌ای که هر روز لااقل ده مرتبه در نمازهای واجبمان تکرار می‌کنیم و می‌گوئیم: خدایا ما را به راه راست و ادار کن «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» توجّه می‌داشتیم، تمام کارهایمان میزان می‌شد و طبعاً در راه صحیحی قرار می‌گرفتیم و کوچک‌ترین اختلافی بین مسلمانان به وجود نمی‌آمد. همه در یک راه، یک رسومات، یک عقیده، یک فرهنگ، یک برنامه، یک قانون، یک حکومت، یک رهبر و حتی یک زبان و یک مملکت و بالاخره در یک مسیر قرار می‌گرفتیم و هیچ گونه اختلافی در عقیده و افکار و اعمال با یکدیگر نمی‌داشتیم و به همه خوبیها موفق می‌شدیم و از هر گونه افراط و تفریط دور بودیم.



مسلمانها با توجّه به میزانی مانند قرآن و عترت هیچ گونه انحرافی پیدا نمی کردند و هر کجا اختلاف به وجود می آمد، با این میزان و این صراط مستقیم آن را رفع می نمودند.

ولی استعمارگران تا توانسته اند مسلمانها را در عقاید، در عبادات، در اخلاقیات و بالاخره در تمام مسائل عادی و دینی و سیاسی دچار اختلافات و انحرافات و افراط و تفریطها نموده اند.

مگر قرآن فرموده: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»<sup>(۱)</sup> اگر با یکدیگر در مسأله ای در چیزی نزاع داشتید، آن را به میزان واقعی یعنی خدا و رسولش، یعنی قرآن و روایات، یعنی کتاب خدا و عترت ارائه دهید و آن را حل کنید.

حالا چرا در عقاید، با آنکه همه قائل به حَقَانِیت قرآن اند یکی قائل به جبر می شود و دیگری قائل به تفویض؟

آیا در هر یک از این عقاید فکر کرده اید، که با توجّه به قرآن و صراحت آن بر بطلان هر دو قول در عین حال عوامل استعمار چگونه به این دو مسأله دامن زده و چقدر برای آنها فایده داشته است؟

آری، یک زمامدار قدرتمند و یا ثروتمندی که اموال ضعیفاء را غارت کرده تنها نگرانش از قیام و انفجار عقده فقر و محرومین اجتماع است، اگر آنها ساکت شوند دیگر با کمال راحتی به جاه طلبی و لذا یزید مادّی خود ادامه می دهند.

اگر توانست مسأله سرنوشت و جبر را به مغز آنها فرو کند کار تمام است،

دیگر به خر مراد سوار شده و نگرانی ندارد.

زیرا معنی سرنوشت این است که نعوذاً بالله خدا برای او بدبختی و برای این سعادت و خوشبختی خواسته است، اگر دعوا و نزاعی دارد با سرنوشت یا با خدا داشته باشد او می‌گوید:

مرا خدا عزیز کرده و تو را هم او ذلیل کرده است!

مرا خدا مالک نموده و از تو خدا ثروت و مُلک را گرفته است!

آه که چقدر جیره‌خواران استعمار در این زمینه فعالیت کرده و به اسلام خیانت نموده‌اند!

آیات قرآن مجید را طبق این طرح تفسیر کردند و صدها حدیث برای تأیید این طرح جعل نمودند.

آیا نمی‌دانستند که پاسخ آنها را وجدان انسانی داده و می‌گوید: تو خود خوشبختی و بدبختی را برای خود به وجود می‌آوری.

آیا نمی‌دانستند که آن آیات قرآنی که برای مقصود خود تفسیر نموده‌اند پیشوایان اسلام حقیقتش را برای مسلمانها شرح داده و خدا را از ظلم مبرا نموده‌اند؟

چرا به ده‌ها آیه قرآن که مردم مسلمان را مرهون اعمال خود دانسته توجّه نمی‌کنند؟!

مگر قرآن نمی‌گوید: «وَأَنْ تَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَاسِعِي»<sup>(۱)</sup> جز آنچه را که انسان برای آن سعی کند برایش نمی‌ماند.



مگر قرآن نمی گوید: «وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»<sup>(۱)</sup> پاداشی جز آنچه را که عمل کنید نخواهید دید.

مگر قرآن نمی گوید: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ»<sup>(۲)</sup> هر کس در گرو آنچه کرده است می باشد.

مگر پیامبر اسلام از قول خدایش فرموده که: «یا ارض لاترزقی عبادی الا بکد الیمین» ای زمین، بندگانم را روزی نده مگر با زحمت بازو و فعالیت مداوم.

اما چه می شود کرد که معاویه به ابن عباس گفت: قرآن را برای مردم بخوان ولی تفسیر نکن.

بلی، تفسیرش را باید بگذارد عاملین استعمار بکنند و بگویند معنی «هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ»<sup>(۳)</sup> سرنوشت است.

و حال آنکه امام فرموده: منظور در مرحله اول ساختمان جسمی انسان است.

و اگر هم در حدیثی خدا می فرماید: ای ملائکه ای که ساختمان بدنی انسان را می سازید تقدیرات او را برایش مقدر کنید بعد از آن می گوید: برای من بداء را بگذارید.

یعنی درست است که ممکن است یک انسان در خانواده بدبختی به وجود بیاید ولی می تواند با کار و فعالیت، خود را خوشبخت کند و چه بسا یک طفل در زندگی مرفهی متولد شود ولی به دست خود بدبختی را برای

۱ - سورة صافات آیه ۳۹.

۲ - سورة مدثر آیه ۳۸.

۳ - سورة آل عمران آیه ۶.

خود به وجود آورد.

و اساساً اگر سرنوشت به معنی اینکه انسان دیگر کاری نمی‌تواند بکند و فقط باید به تقدیر و قسمت، فکر کند، می‌بود. دیگر کار و کوشش چه برای دنیا چه برای آخرت بی‌معنی بود و ارسال رسل و انزال کتب مفهومی نداشت.

اینجا است که اگر درست به این طرح فکر کنیم به خوبی می‌یابیم روح اسلام با این مطلب سازش ندارد بلکه تنها استعمار و قدرتمندانند که از آن استفاده می‌کنند.

زیرا اگر توانستند به مغز مردم ضعیف و فقیر فرو کنند که سرنوشت و قسمت شما بدبختی و ضعف و فقر بوده. و قسمت ما هم قدرت و ثروت بوده است و قلم صنع به نام من و تو این و آن را نوشته است، راحت‌اند. دیگر حرفی باقی نمی‌ماند.

با خدا که نمی‌شود جنگ کرد، آنها در کمال قدرت زندگی آسوده‌ای بدون دغدغه و نگرانی می‌کنند.

و فقراء و ضعفاء هم مجبورند به بدبختی و ناراحتی بسازند.

آیا این طرح خوبی برای مقاصد آنها نبوده است؟!

در اوایل قدرت اسلام که تازه استعمار به فعالیت افتاده بود و می‌خواست مردم را استعمار کند و آنها را تا حدی قانع کرده بود که قسمت و سرنوشت بی‌تأثیر در کارها نیست نغمه دیگری ساز کرد که مانند تیر خلاصی برای افراد بی‌درک و جاهل و در عین حال بدبخت و فقیر اجتماع بود.

گفت: علاوه بر آنکه آنچه بسر انسان می‌آید قبلاً نوشته شده و مقدّر



گردیده است دست خدا باز است مالک مطلق هر موجودی است و مالک اختیار مملوک خود را دارد و هر چه بخواهد می‌کند و انسان در مقابل او اراده و اختیاری ندارد.

در زمان خلفاء عباسی ابو حنیفه را وادار کردند که در مسجد به تدریس بنشیند و این طرح را عنوان کند.

بهلول که خود را به دیوانگی زده بود با پرتاب کلوخی پاسخش را داد و گفت: از من شکایت نکن زیرا تو معتقدی که تمام کارها را خدا انجام می‌دهد پس از خدا شکایت کن.

شهرستانی شافعی در «ملل و نحل»<sup>(۱)</sup> می‌گوید: عمروعاص، وزیر و همه کاره معاویه استعمارگر، روزی به ابو موسی اشعری گفت: من با خدا نزاعی دارم آیا کسی هست قاضی شود؟

ابو موسی گفت: من قاضی می‌شوم نزاعت را مطرح کن.

عمروعاص گفت: مرا به کارهائی مجبور کرده که انجام می‌دهم و سپس به آنها عذابم می‌کند و مؤاخذه می‌نماید.

ابو موسی گفت: خدا مالک است صاحب وجود و نمو و بود و نبود تو است هرچه کند در ملک خود کرده و تصرف در آن به هر نحوی که بخواهد برای او بی مانع است و ظلم نیست.

عمروعاص ساکت شد.

ابو الحسن علی بن اسماعیل اشعری که منتسب به ابو موسی اشعری است این موضوع را برای خود و پیروانش مذهبی قرار داد که آن را مذهب

۱ - کتاب ملل و نحل صفحه ۶۸.

اشاعره می‌نامند و جمع زیادی از مسلمانان پیرو این مذهب‌اند.

خوانندگان محترم: به دقت در این بحث و گفتگو توجه کنید که چگونه عمرو عاص معلوم الحال یعنی آن شیطان فریبکار که حتی شیطنتش معاویه را هم فریب می‌داد می‌خواهد مسلمانان را تحت استعمار فکری بکشد و مسأله‌ای را که اگر به وجدانش مراجعه می‌کرد به وضوح جوابش را می‌یافت از ابو موسی اشعری که شیطان دیگری است و کسی است که اصحاب علی بن ابیطالب را فریب داده سؤال می‌کند و چگونه آن عامل استعمار جوابی که برخلاف قرآن و منطق است به او می‌دهد و خلاصه دو نفری طرح استعماری را به صورت یک مسأله منطقی در مغز مسلمانان فرو می‌کنند تا جائی که پیروانی برای علی بن اسماعیل اشعری به وجود می‌آورد و اکثر مسلمانان سنی مذهب جزء پیروان او می‌گردند.

آیا اینها اگر به وجدانشان مراجعه می‌کردند گفته این شاعر را به وضوح احساس نمی‌کردند که می‌گوید:

اینکه گوئی این کنم، یا آن کنم خود دلیل اختیار است، ای صنم

آیا اگر گفته ملای رومی که می‌گوید:

ما همه شیران، ولی شیر علم حمله‌مان از باد باشد، دم به دم

صحیح بود دیگر آن همه رنج که پیامبران و اوصیاء آنها کشیدند

عبث و بی‌فایده نبود؟

آیا در این صورت وجود بهشت و جهنم حقیقت داشت؟!

آیا در این صورت ارزشی برای اعمال خوب انسان بود؟!

آیا اگر حکیم عمر خیّام مست شراب نمی‌شد و عقل و وجدان خود را



از دست نمی‌داد و تحت تأثیر استعمارگران قرار نمی‌گرفت، ممکن بود پا روی وجدان خود بگذارد و بگوید:

می‌خوردن من، حقّ ز ازل می‌دانست

گر می‌نخورم، علم خدا جهل شود<sup>(۱)</sup>

مگر لازم است که علم خدا علّت برای فعل او باشد اگر عاقل بود، می‌دانست که چون «می» می‌خورد خدا علم به «می» خوردن او دارد و اگر روی اختیار «می» نمی‌خورد خدا آن را می‌دانست پس در هر دو حال علم خدا جهل نمی‌شد.

آیا دانشمندان هم باید گول این مطالب خرافی را که استعمار القاء کرده بخورند؟

اگر جیره‌خواران استعمار می‌خواهند با این نغمه‌سرائی‌ها پیشرفت مسلمانان را فلج کنند اشتباه کرده‌اند، زیرا مسلمانان پیرو آن امامی هستند که افکار آنها را تعدیل کرده و به صراط مستقیم آنها را هدایت نموده و می‌گوید: نه جبر درست است نه تفویض یعنی نه انسان مسلوب‌الاختیار است که کاری روی خواست خود نتواند بکند و نه کارها به طبیعت واگذار شده که خدا گوشه‌ای نشسته باشد.

بلکه بین این دو موضوع، مطلب دیگری است و آن این است که آنچه را به شما امر و یا نهی کرده اختیار هم داده است و الاً امر و نهی نمی‌کرد و به اختیار شما وا نمی‌گذاشت.

۱ - ما در کتاب «پاسخ ما» توضیح داده‌ایم که «عمر خیّام» صاحب این اشعار غیر از «عمر خیّام» ریاضیدان معروف بوده است.

و آنچه را با شما در میان نگذاشته و خود انجام داده است اختیار و کوشش شما در آن دخالتی ندارد.

در اینجا است که باید گفت معتقدین به جبر یا بسیار بیسواد و کم درک‌اند که حتی به ندای وجدان خود توجه نمی‌کنند و یا عامل استعمارند، و هر کس در هر مقامی باشد از این دو جهت بیرون نیست.

زیرا وقتی با دقت به حقیقت این موضوع و تاریخ پیدایش آن در اسلام توجه کنیم می‌یابیم که این طرح چه خدمت بزرگی به استعمار کرده و چگونه فقراء و ضعفاء را ساکت و اغنیاء و قدرتمندان و طاغوتها را در رفاه و آسایش قرار داده است.

### «مسألة تفویض»

جمع دیگری از عاملین استعمار مسألة تفویض را به صورت مکتبی درآورده و جنبه فلسفی به آن داده که ریشه آن را در عقاید و فلسفه یهود و صهیونیسم می‌توان جستجو کرد.

آنها می‌گویند: خدای تعالی طبیعت را خلق کرده و گوشه‌ای نشسته و گردش عالم و خلق و فنای جهان را به دست طبیعت و افلاک سپرده و به آنها تفویض نموده و دیگر نمی‌تواند در عالم دخالتی داشته باشد.

طبعاً این اعتقاد انسان را از امیدی که پیامبر اکرم فرمود: «امید و آرزو، رحمت است برای امت»<sup>(۱)</sup> باز می‌دارد و مجبور است تنها به گردش

۱ - بحارالانوار جلد ۷۷ صفحه ۱۷۵. «الامل رحمة لامتی و لولا الآمال مارضعت والدة ولدها و لاغرس غارس شجراً».



طبیعت و افلاک چشم بدوزد و از کمک بی‌منتهای الهی مأیوس باشد.  
دیگر مریض، اگر از نظر طبیعی مأیوس از معالجه شد امیدش قطع است!  
اگر در مبارزات علیه خصم جمعیتشان کمتر از جمعیت دشمن بود امید قطع است!

دیگر آن چنان ضعف و سستی در روحیه مردم به وجود می‌آید که خود آن مایه شکست در تمام کارها خواهد بود.  
زیرا اگر انسان توانست هم به قوه بازو و هم به کمک بی‌منتهای الهی تکیه کند هیچ گاه مأیوس نخواهد شد.

یکی از دانشمندان مادی می‌گوید: اگر چه من نمی‌توانم معتقد به خدا باشم ولی خوشا به حال کسانی که معتقد به خدا هستند و از او کمک می‌گیرند، آنها موفقیت بیشتری دارند در هیچ حال و هیچ کار شکست نمی‌خورند.<sup>(۱)</sup>

و تردیدی نیست که اعتقاد به تفویض و اینکه خدا کارها را به طبیعت وا گذاشته و خود دخالتی ندارد با عدم ایمان به خدا فرقی ندارد، زیرا در هر دو صورت امید قطع است، یأس آور است و دست از دامن نیروی بی‌نهایتی که هیچ مشکلی سر راهش وجود ندارد کوتاه است.

قرآن در ردّ یهودی که شاید استعمار در ابتداء این طرح را به مغز آنها فرو کرده بود و آنها به این مسأله معتقد شده بودند می‌فرماید:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعْنُوا بِمَا قَالُوا،

۱ - ما در کتابهای «پاسخ ما» و «اتحاد و دوستی» شرح مفصّلی درباره اثرات ایمان به خدا نوشته‌ایم و ثابت کرده‌ایم که بزرگترین رمز موفقیت در تفوق بر مشکلات دنیا، ایمان به خدا است.

بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ»<sup>(۱)</sup> یهود گفتند: دست خدا بسته است

کاری نمی‌تواند انجام دهد، به اسباب و وسایل تفویض

نموده است، دستشان بسته باد و لعنت بر این گفتار و

اعتقادشان باد، دست خدا، قدرت الهی در کار است و هر

چه بخواهد انجام می‌دهد.

جمع دیگری که معجزات و خوارق عادات و آنچه برخلاف طبیعت در

تمام زمانها به خصوص از پیشوایان ادیان سر می‌زند نتوانستند نادیده

بگیرند، گفتند خدا تمام کارها را به اولیائش تفویض نموده و برای آنها

استقلال در مقابل پروردگار قائل شده‌اند.

اگر چه این معنی نمی‌تواند مانند معنی قبل که برای طبیعت تفویض

نموده بودند، صد در صد به استعمار کمک کند ولی تا حدی بی‌فایده نبوده و

نیروئی را که انسان از یاری خدا باید به کمک خود بخواهد تضعیف می‌کند.

البته اگر کسی معتقد باشد که آنها با اذن الهی تمام کارها را انجام

می‌دهند بسیار اعتقاد صحیحی داشته و هیچ گونه ضعفی در اراده انسان و

تکامل او به وجود نمی‌آید.

### «مسأله تناسخ»

مسأله دیگری که شاید اکثر متدینین به ادیان جهان و به خصوص مردم

مسلمان را از یکدیگر جدا کرده و مانع پیشرفت آنان گردیده و مسلمانان را از

قرآن و میزان واقعی منحرف نموده مسأله تناسخ است.



تناسخ یعنی جان و روح انسان پس از مرگ در چیز دیگر حلول کند. استعمارگران این طرح را به چهار گونه توضیح داده‌اند: آنها می‌گویند: اگر روح از بدن انسان خارج شد و به بدن دیگری وارد شد نامش «نسخ» است.

و اگر روح به بدن حیوانی وارد شود نامش «مسخ» است. و اگر به بدن حشرات و گزندگان وارد شود نامش «فسخ» است. و اگر به گیاهان و نباتات روح رسوخ کرد آن را «رسخ» می‌گویند. آنها می‌گویند: اگر انسان ظالم و ستمگر باشد روحش پس از مرگ به بدن حیوانات وارد می‌شود.

و اگر تارک دنیا و مبتلا به فقر باشد روحش در بدن شخص ثروتمند وارد می‌شود.

و اگر مظلومی باشد روحش در بدن شخصی قدرتمند قرار می‌گیرد. و خلاصه مخترعین این عقیده شرح و خصوصیات بسیاری درباره آن قائل شده‌اند که اگر ما بخواهیم آنها را عیناً نقل کنیم ترس آن هست که هدف استعمار که سرگرم کردن مردم به این مطالب بی‌حقیقت بوده درباره ما و خوانندگان کتابهایمان عملی گردد.

اما در بطلان این مطلب، همین بس که آنان هیچ دلیل عقلی و نقلی برای اثبات گفتار خود نداشته و جز ادعائی بیش ندارند.

اما چرا استعمار، این طرح را ارائه داده است؟!

جواب خیلی واضح است، زیرا اگر دقت شود این هم داروی مسکنی برای بیچارگان و ضعفاء و فقراء است.

به آنها می‌گویید: خودتان را به زحمت نیندازید آسیا به نوبت ...  
 ما هم قبلاً فقیر بودیم ولی چون دارای اعمال نیک بوده‌ایم روحمان از آن بدن، از آن زندگی سخت، از آن فلاکت بیرون آمد و وارد این بدنی که طبعاً در خانواده مرفه خلق شده، داخل شد، جزای آن صبر و شکیبائی این قدرت و ثروت است، شما هم اگر صبر کنید، شکیبا باشید، مزاحم ما نشوید، نوبت شما هم می‌رسد. وقتی از گرسنگی مُردید به شرط آنکه مزاحم ما نشوید و صبر کرده باشید، روحتان به بدن کودکی که در خانه ثروتمندی است وارد خواهد شد.

به به، چه وعده‌های سر خرمنی.

برای چه؟

برای آرام نگه داشتن فقراء، طرح خوبی است، مگر نه؟  
 باید به آنها گفت: ما نقد را به نسیه نمی‌دهیم اگر این اموال فرآورده دسترنج خودت بوده و حقوق دیگران را از آن پرداخته‌ای نوش جان و الا اگر از راه دزدی، اعمال قدرت، نفوذ، ظلم و ستم به دست آورده‌ای باید تو از گرسنگی بمیری و ما باید جانت را بگیریم و اگر نعوذاً بالله خدائی نبود که تو را مؤاخذه کند و در زندان جهنم حبست نماید و توانستی فعالیتت کنی که به دنیا برگردی ما طلبت را می‌پردازیم.

### «دو قضیه دروغین»

در کتاب «آیین یاری» یعنی کتاب عقاید علی الهی‌ها صفحه ۸۰ از قول رضا علی بیامه‌ای می‌گوید:



«من یک دوره منصور بودم که در بغداد به دار آویخته شدم و از این جورها که کشیدم قلبم مانند بلور پاک شده و در جمع چهل تن به دفتر خوانی مشغول و مورد لطف یار هستم».

چند سال قبل که برای به دست آوردن افکار یکی از اقطاب صوفیه با او به گفتگو نشسته بودم و سخن به درازا کشید، یکی از کلماتش که از مغز بی فکرش تراوش کرده بود این بود:

که اگر می‌بینی من در عین درویشی ثروتمندم زمینها و اموال فراوانی خدا نصیب کرده، مردم دست و پایم را می‌بوسند، به خاطر این است که روزگاری در همدان با فقر و غربت زندگی می‌کردم، کسی مرا نمی‌شناخت، من در کوههای همدان در هوای سرد لخت بودم و فقط از عشق خدا گرم می‌شدم!

من به او گفتم: تا به حال گمان می‌کردم شما اهل آذربایجانید! خنده‌ای کرد و گفت: بله، در یکی از شهرهای آذربایجان متولد شدم و در همانجا سکونت داشته و دارم و از هفتاد سال قبل تا به امروز در همدان حتی برای چند روزی هم نمانده‌ام. گفتم: مگر عمر شما چقدر است؟! گفت: هفتاد سال. گفتم: پس کی همدان بودید!؟

گفت: در این دور نبودم، یادم می‌آید آن وقتی که در همدان زندگی می‌کردم اسمم طاهر بود، بعدها مردم مرا بابا طاهر عریان گفتند (من اینجا فهمیدم که آن مرد نادان چه می‌گوید)، می‌خواهد بگوید: بابا طاهر من بوده‌ام که حال به صورت این چینی درآمده‌ام، حال چه شده که او دوران قبلش را فراموش نکرده و بقیه مردم فراموش کرده‌اند خدا می‌داند، یا باید بگوئیم به

او وحی شده اما نه از جانب خدا بلکه همان گونه که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الشَّيَاطِينَ يُوْحُونَ إِلَىٰ أُولِيَائِهِمْ»<sup>(۱)</sup> و یا شیاطین انسی یعنی استعمارگران، آنهایی که می‌خواهند مقاصد شومشان را عملی کنند به او وحی کرده‌اند که او بابا طاهر عریان بوده او را وادارش نموده‌اند که دیگران را با این بیان اغفال کند.

مگر این به ظاهر مسلمان، قرآن نخوانده بود که خدا از قول اهل قبور می‌فرماید: وقتی که مرگ یکی از آنها می‌رسد و می‌میرند می‌گوید: خدایا مرا برگردان شاید عمل خوبی از آنچه در گذشته نکرده‌ام انجام دهم. خدای تعالی می‌گوید: نه، نمی‌شود، این کلمه‌ای است که او گوینده آن است و پس از مرگ آنها، برزخی است تا روزی که در قیامت مبعوث شوند.<sup>(۲)</sup>

مگر صدها حدیث و ده‌ها آیه قرآن بر این معنی دلالت ندارد؟

چگونه یک درویش و یا مدعی رهبری جمعی از مسلمانان، می‌تواند برخلاف این مطلب سخن بگوید، جز این نیست که فرمانبردار استعمار شده و می‌خواهد مردم مسلمان را از رشد اقتصادی و فکری و پیشرفتهای علمی و صنعتی نگه دارد.

و بالاخره بالاترین راز موفقیت در پیشرفت مسلمانها آن است که میزان واقعی که مورد تأیید قرآن و عقل و هر مسلمانی است از دست ندهند و بکوشند که در این مورد تحت تأثیر دشمنان اسلام واقع نشوند. زیرا دشمنان اسلام برای از بین بردن این دین مقدس طرح از بین بردن میزان واقعی را

۱ - سورة انعام آیه ۱۲۱.

۲ - سورة مؤمنون آیه ۱۰۰: «رَبِّ أَزْجَعُونِي لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً.....».



ریخته و کوشیده‌اند میزان واقعی حق و باطل را از میان مسلمانان بردارند و مردم مسلمان را در تحیر و نابسامانی قرار دهند و نگذارند به عروة الوثقی حق متمسک شوند.

### «مسائل خرافی»

یکی از مسائلی که استعمار به وسیله آن همیشه مردم دنیا را از دین و پیروی از آن باز داشته این بوده که بعضی از عاداتها و بدعتهای خرافی را در دین وارد کرده و متدینین را به آن پابند نموده و مردم را از میزان واقعی منحرف نموده است.

استعمارگران این طرح را برای ریشه کن کردن اسلام و برای رکود فکری مسلمانان و از بین بردن دقت در کارها و عادت دادن مردم مسلمان به تبلی و انحراف آنان از صراط مستقیم ریخته‌اند.

اگر سرتاسر قرآن و کتب صحیح اسلامی را دقت کنیم کوچک‌ترین مطلبی که جنبه خرافی داشته باشد وجود ندارد.

اسلام همیشه با سحر و جادو مخالف بوده و آن را تحریم کرده است. به علم نجوم و قیافه‌شناسی بدبین است و آن را صد در صد حقیقی نمی‌داند و برای کف شناسی و سر کتاب و رمل و جفر و هر چیزی که بخواهد مردم را از فکر کردن و تعقل باز دارد ارزشی قائل نشده و اکثر این علوم را تحریم کرده است.

حتی جمعی که استخاره اصطلاحی را در هر کاری وسیله راه شناسی خود می‌دانند و به آن، صورت خرافی داده‌اند از صراط مستقیم اسلامی

خارج دانسته است.

در اینجا توضیح این مطلب لازم است که بگوئیم: استخاره به معنی طلب خیر کردن از خدا است.

اگر در بعضی از روایات می بینید که فرموده اند در هر کاری استخاره کنید منظور این است که هر کاری را می خواهید بکنید برای آن کار از خدا طلب خیر کنید.

توضیح آنکه کلمه استخاره در این روایات به معنی لغوی آن است، نه به معنی اصطلاحی<sup>(۱)</sup>.

و اما استخاره، در روایات دیگری که به معنی اصطلاحی دستور داده شده بدون تردید بعد از فکر کردن و مشورت نمودن است.

یعنی اگر در کاری نتوانستی تصمیم بگیری، سر دو راهی معطل نشو، اول فکر بیشتری کن، هر دو طرف قضیه را با شرع و قوانین اسلام مقایسه کن، هر کدام ترجیح دارد و از نظر اسلام لازم تر و یا بهتر است آن را انتخاب کن، اگر باز هم مردد بودی مشورت کن، زیرا خدای تعالی در قرآن فرموده: مسلمانان مسائلی را که می خواهند انجام دهند، اول در بین خود آن را به شور می گذارند، اگر از مشورت هم چیزی دستگیرت نشد، دیگر سر دو راهی، خودت را معطل نکن، وقت را ضایع نکن، در حال تردید که برایت

۱ - بحارالانوار جلد ۷۶ صفحه ۲۳۵. عن علی بن جعفر قال: اتی اخی موسی رجل فقال له جعلت فداک ارید وجه کذا و کذا فعلمنی استخارة ان کان ذلک الوجه خیرة ان یراه الله لی و ان کان شراً صرفه الله عنی فقال له و یرب ان تخرج فی ذلک الوجه قال له الرجل نعم قال قل: اللهم قدر لی کذا و کذا واجعله خیراً لی فانک تقدر علی ذلک.

و بحارالانوار جلد ۷۷ صفحه ۱۶۰ قال رسول الله : من سعادة ابن آدم استخارته الله و رضاه بما قضی الله و من ثقة ابن آدم تركه استخاره الله و سخطه بما قضی الله.



عادت ممکن است بشود خود را قرار مده. استخاره کن، یا قرعه بکش و یا با قرآن تفأل بزن که در این صورت و با این شرایط مثل این است که با خدا مشورت کرده‌ای.<sup>(۱)</sup>

بعضی گمان می‌کنند که می‌توانند برای تعیین آینده و یا اطلاع از غیب استخاره کنند! چه فکر باطلی.

یا جمعی می‌گویند: درست است که فلان امر، خیر و خوب است و ترکش هم بد است ولی می‌خواهند خود را مقدس‌تر از آنچه اسلام خواسته معرفّی کنند، می‌گویند: تا استخاره نکنیم، خدا اجازه ندهد، این کار را نخواهیم کرد!

استخاره هم باید حتماً با قرآن باشد!

قصّه هم نقل می‌کنند که شخصی در اطاق طبقه دوّم بود، استخاره کرد که از این در خارج شود، بد آمد، از آن در خارج شود بد آمد، خود را از ایوان پرت کند خوب آمد، وقتی به زمین خورد پایش شکست و برای همیشه پا شکسته بود، روزی در میان سَنیها قرار گرفت کاری کرده بود که می‌خواستند او را بکشند ولی به خاطر آنکه او شبیه به عثمان راه می‌رفت از کشتنش صرف‌نظر کردند و فلسفه خوب آمدن استخاره را فهمید!

آیا این افکار غلط و این اعتقادات شیطانی جز از حلقوم استعمارگران خارج می‌شود؟

آیا کسانی که یک قرآن کوچک در بغل گذاشته و در هر کار کَلّی و جزئی

۱ - بحارالانوار جلد ۹۱ چاپ تهران صفحه ۲۲۳. قال الصادق : من دخل فی امر بغیر استخاره ثم ابتلی لم یوجر.

بدون فکر قبلی و برای هر چیز استخاره می‌کنند جز این است که دیگر فکرشان از فعالیت می‌افتد و رکود فکری پیدا می‌کنند که طبعاً آن خواسته استعمار است.

آیا اگر ممکن بود خدا با یک چند دانه که شما از تسبیح‌تان می‌گیرید و می‌شمارید همه حقایق پشت پرده و احکام واقعی اسلام را در اختیارتان بگذارد دیگر لازم بود قرآن را نازل کند و پیامبری مبعوث نماید؟! چرا این مقدار که یک نفر از جانب خدا بیاید و آداب استخاره را تعلیم دهد لازم بود! آیا اگر استخاره اصلاً کوچک‌ترین عنوانی در ردیف احکام اسلامی می‌داشت نمی‌خواست لاقلاً یک سطر در رساله مراجع تقلید برایش آدابی بنویسند.

آیا اگر استخاره به این اهمیتی که بعضی از مردم مسلمان امروز فکر می‌کنند بود، نمی‌خواست یک روایت نقل شده باشد، که فلان شخص از اصحاب پیغمبر و یا از اصحاب یکی از ائمه خدمت آن حضرت رسید و استخاره خواست و آن حضرت برایش استخاره کردند و سرنوشتش را تعیین نمودند.

در کانون بحث و انتقاد دینی که فقط برای پاسخ به سؤالات اعتقادی و فلسفی ساخته شده یک مدّت کوتاهی آمار گرفته شد و دیدیم که مراجعه برای استخاره بیشتر از مراجعه برای پرسش مسائل اسلامی است.

روزی جوانی بدون آنکه نیتش را بگوید از من درخواست استخاره کرد من هم فکر می‌کردم که او سر دو راهی مانده و مشورت‌هایش را کرده و خلاصه شرایط استخاره را انجام داده است.



برایش استخاره کردم و گفتم: خوب است، او رفت مدّتی گذشت نامه‌ای برایم نوشت.

من پس از آن استخاره که از شما خداحافظی کردم با دین هم خداحافظی کردم و به این شهر آمدم زیرا من مردّد بودم که آیا در قرعه کشی رد می‌شوم و سرباز نمی‌شوم که اگر این چنین است خوب بیاید و الّا بد باشد و شما گفتید: خوب است و حال آنکه برخلاف آنچه خدا و اسلام و استخاره شما گفته بود مرا به سربازی بردند.

من در جواب نامه او نوشتم تو اگر به من می‌گفتی که برای کشف از یک خبر غیبی می‌خواهی استخاره کنی برایت استخاره نمی‌کردم. زیرا این استخاره تو برخلاف مقرّرات اسلامی است.

چرا آن را به خدا و اسلام نسبت می‌دهی؟!  
آیا در کجای قرآن و اسلام دیده‌ای و یا در کدام رساله مرجع تقلید خوانده‌ای که برای این گونه امور استخاره کنی؟  
عوض آنکه دست از این گونه افکار بکشی می‌نویسی که من از دینم خداحافظی کرده‌ام و به این شهر آمده‌ام؟!

با یکی از مقدّسین که همیشه قرآن کوچکی در بغل داشت و به قدری با آن استخاره کرده که سر صفحات قرآن به کلّی از بین رفته بود، چند روزی معاشرت کردم، دیدم در اثر فکر نکردن و همه مشکلات را با استخاره حلّ کردن به کلّی فکرش رکود پیدا کرده و نمی‌توانست در مسائل جزئی هم حقیقت را بفهمد.

استعمار خواسته است با این برنامه‌ها چه به صورت افراطی درآوردن دستوری از اسلام مثل استخاره و چه به وسیلهٔ به وجود آوردن بعضی از مسائل و نسبت دادن آنها را به اسلام مثل (سرکتاب و رمل و احضار ارواح و تسخیر جنّ و غیره) مردم مسلمان را از به کار انداختن فکر و عقل باز دارد و تمام اتکاء آنها به این موضوعات بی‌اساس و یا تا این حدّ افراطی قرار دهد. مسلمانان اگر پیرو قرآن باشند باید بدانند خدای تعالی در ده‌ها موضع از قرآن مردم را به تعقل و تفکر یعنی فکر کردن و عقل را به کار انداختن وادار کرده و نگذاشته رکود فکری برای مردم مسلمان به وجود بیاید.

### «تعیین میزان واقعی»

شما اگر اهل مطالعه و تحقیق در مذاهب و ادیان جهان باشید به خوبی می‌یابید که آزادیخواه‌ترین و استقلال طلب‌ترین مذاهب و ادیان جهان دین مقدّس اسلام است.

البته نه تمام فرق اسلامی بلکه اسلامی که تحت تأثیر استعمار قرار نگرفته و اصالت خود را حفظ کرده باشد.

دین مقدّس اسلام برای آنکه اختلافات عقیده‌ای را کنترل کند و هر کس به نام اسلام افکار و اعتقادات خود را نتواند بر مردم تحمیل نماید، علاوه بر قرآن که میزان حقّ و باطل است چهارده نفر از اولیاء خدا را که در اعمال و گفتار و کردار، کوچک‌ترین اشتباهی ندارند، به عنوان میزان سنجش گفتار و کردار و حالات مردم مسلمان تعیین کرده است.

آنها همان افرادی هستند، که خدا و پیامبر و قرآن بر عصمتشان گواهی



داده و یک یک آنها را یا با اشاره و یا به صراحت با جمیع خصوصیات معرفیشان کرده است.

آنها پیغمبر اسلام و فاطمه زهراء و علی بن ابیطالب و یازده فرزندشان می باشند که اسلام و عقل ثابت می کند این جمع کوچک ترین گناه یا سهو و اشتباه و یا خطا و یا کوچک ترین نقصی که نباید یک امام و رهبر جهان انسانیت داشته باشد، ندارند.

یعنی پس از ذات اقدس متعال در عالم وجود فردی و یا افرادی کامل تر از آنها وجود ندارد و تصوّر هم نمی شود.<sup>(۱)</sup>

به عبارت واضح تر خدای تعالی آنچه امکان داشته در ممکن از کمالات و عظمت معنوی و روحی ایجاد کند، در آنها ایجاد کرده است. چون می خواسته آنها را میزان و صراط مستقیم قرار دهد.

چون می خواسته آنها را امام و رهبر تمام مردم جهان قرار دهد. چون می خواسته تا جائی که ممکن است مردم به وسیله آنها خدا را بشناسند و آنها آئینه تمام نمای الهی باشند.

و بالاخره این بحث طولانی است و در درسهای اصول اعتقادات اینها را جمله به جمله ثابت کرده ایم. در اینجا می خواهیم به نقشه ای که استعمار برای متزلزل کردن این اعتقاد داشته اشاره کنیم.

استعمار وقتی به این مسأله پر اهمیت اسلامی برخورد کرد، دید هر چه فعالیت کند و آنچه تیشه به ریشه اسلام بزند، این اعتقاد نمی گذارد، مردم مسلمان نسبت به اسلام سرد شوند و انحراف پیدا کنند و بلکه این فکر و

۱ - فرموده اند: «لایقاس بنا احد».

اعتقاد جبران صدماتی که استعمار به اسلام زده می‌کند و به وسیله این حربه مانع از فعالیت استعمارگران و اختلافاتی که آنها در بین افراد مسلمان و عقاید و افکار آنان ایجاد می‌کرده‌اند می‌شود.

لذا تصمیم گرفتند به هر قیمتی که ممکن است این اعتقاد را از میان مسلمانان بربایند و آنها را نسبت به معصومین بی اعتقاد کنند و متأسفانه نود در صد هم در این کار موفق شده و اختلافی که فعلاً در بین فرق اسلامی به وجود آمده بیشتر مربوط به اختلافاتی است که دستهای ناپاک استعمارگران در خصوص این مسأله یعنی مسأله امامت و خلافت در بین مردم مسلمان ایجاد کرده است.

آنها توانسته‌اند این خواسته پلید خود را به وسیله چند طرح بسیار مهم در میان مسلمانان پیاده کنند و افکار مردم مسلمان را نسبت به پیشوایان معصوم خود تا حدودی پایین بیاورند و آن چند طرح اینهاست:

### یک: مقام معصوم...

استعمار افراد خطاکاری را در مقام رهبری و ارشاد مردم قرار داد و تبلیغات پر شوری برای آنکه آنها را هم دوش معصومین معرفی کند. شروع کرد و مردم بی‌مایه‌ای را به محبت و بلکه پرستش بی‌قید و شرط آنان وادار نمود و مرتب آنها را در ردیف معصومین در تبلیغات شومش معرفی کرد و چون آنها اشتباه کار بودند، هوای نفس داشتند و نمی‌توانستند رعایت تقوا را بکنند، طبعاً مردم را نسبت به خود بدبین نمودند و مردم کوتاه فکر با یک قیاس غلط با خود می‌گفتند عصمت و عظمت آن چهارده نفر هم همین گونه



باید زیر سؤال برود شاید آنها هم تنها به وسیله تبلیغات مردم در آن مقام رفیع معرفی شده‌اند.

### «قصیه عجیب»

فراموش نمی‌کنم چند سال قبل که به شیراز رفته بودم جوان مقدّسی را که قبلاً با او آشنائی داشتم دیدم در گوشه‌ای از مسجد وکیل نشسته و فوق العاده محزون است.

به او سلام کردم، احوالش را پرسیدم.

گفت: آن چنان در طوفان فکری قرار گرفته‌ام که نمی‌توانم خود را کنترل کنم.

گفتم: چرا؟

گفت: چند سال قبل به مردی برخورددم که ارادت به یکی از مسلکهای صوفیه داشت و از آقائی به عنوان قطب مدح می‌کرد و مقام او را به مقام معصومین می‌رساند حتی قصیده‌ای می‌خواند که در ضمن آن این شعر بود:

ای نور محمدی، که نامت احمد بود و علی مقامت

و من جداً باور کرده بودم که ممکن است در هر زمان یک نفر به مقام عصمت و عظمت معصومین برسد.

و ضمناً به من تلقین کرده بودند که به هر دور و زمانی ولیی و قطب و امامی لازم است ولی پس از مدتی که کوشیدم و خود را از اصحاب خاص آن قطب قرار دادم، دیدم نه تنها او به مقام علی بن ابیطالب نرسیده بلکه اعمالی دارد که او از یک فرد عادی هم ضعیف‌تر و کمتر است.

حالا او در هر مرحله‌ای که باشد اهمیتی برای من ندارد، چون دیگر من صوفی نیستم و ارادتی به او ندارم ولی طوفانی که در وجودم به وجود آمده این است که از کجا معلوم علی بن ابیطالب هم مثل همین افراد نبوده و تبلیغات افرادی مثل دوست سابق ما او را عظمت نداده باشد؟

من او را نصیحت کردم و گفتم: ما عظمت علی بن ابیطالب و فرزندان او را از زبان مردم نشناخته‌ایم بلکه از گفتار عالمانه‌شان، از اعمال‌شان، از کلماتی که خدا در شأنشان فرموده، از احادیث متواتری که سنی و شیعه از پیامبر در عظمتشان نقل می‌کنند آنها را می‌شناسیم. سخن به درازا کشید به هر حال اگر من آن روز به او نمی‌رسیدم و خدا هدایتش نمی‌کرد استعمار کار خود را کرده بود.

## دو: خطاها و سهوها

استعمار وقتی دید نمی‌تواند از راه هم افق و هم مقام قرار دادن دیگران با معصومین کاری بکند. اعتقاد به عظمت و عصمت ائمه اطهار را تضعیف نمود، کتابهایی در سهوالتبی و سهوائمه اطهار و اتهام خطاهایی به آنها به وسیله عمّالشان در بین مردم منتشر کرد.

قصه‌های دروغ مانند مکتب رفتن حضرت امام حسن و امام حسین و معلّمنی برای آنها و سایر ائمه جعل نمود و در کتابهای حتی شیعه اختلاف بین حضرت علی بن ابیطالب و فاطمه زهراء را مطرح کرد.

و گاهی منکر ولایت تکوینی آنها شد و در این راه پولهای کلانی خرج نمود، قلمهای شکسته‌ای را به کار انداخت و کتابهای بی‌ارزش، ولی شکننده



پایه‌های اسلام را در بین مردم پخش کرد و کوششهایی نمود که بگویند امام علم غیب ندارد تا ناخودآگاه مردم منکر ده‌ها آیه قرآن و صدها حدیث صحیح اسلامی که گویای عصمت آنها، علم غیب و شهود آنها، ولایت تشریعی و تکوینی آنها و عدم اختلافات آنها بود شدند.

خدای تعالی دربارهٔ اینان فرموده:

«إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ

إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ».<sup>(۱)</sup>

(کسانی که متفرق ساختند دیشان را و گروه گروه

بودند، نیستی تو از آنها در چیزی، جز این نیست که کار

آنها با خدا است پس خبر دهد آنها را به آنچه در دنیا عمل

می‌کردند).

### سه: ائمه در عرش اند

سومین عملی که برای بی‌فایده کردن این میزان الهی یعنی معصومین

در عقاید مسلمانها انجام دادند که هم صورت دوستانه‌ای داشت و هم

ممکن بود با آیات قرآن تطبیق کند این بود که آنها را در عرش نزد خدای

تعالی با شهداء نشانند و کاملاً از ما بی‌اطلاعتان معرفی کردند.

روزی با یکی از علماء سنی که بدبختانه تحت تأثیر وهابیهائی که روزگار

جمعی از مردم مسلمان جزیره العرب را تباه کرده‌اند، قرار گرفته بود، به بحث

و مناظره نشسته بودم و از آیات قرآن و استدلالات عقلی برای او مقام مقدّس معصومین را اثبات می‌کردم و به او گفتم: آنها احاطه علمی به ماسوی‌الله دارند و این لطفی است که خدا به آنها کرده است. گفتم: آنچه شما در این بحث بیان فرمودید و آنچه را شما برای انوار مقدّسه معصومین نقل کردید من تا به امروز آنها را برای ذات اقدس پروردگار قائل بودم و باید اقرار کنم که من اشتباه می‌کردم یعنی خدا را نشناخته بودم فکر می‌کردم او است که در عرش نشسته و علمش بر مخلوق احاطه دارد و علم او غیر ذات او است. و لذا وقتی شما شیعیان به پیامبر اکرم و یا امامان سلام می‌کردید من می‌گفتم اینها چه نادان‌اند مگر آنها خدا هستند که سلام آنها را بشنوند. آنها در ردیف شهداء نزد خدا در عرش روزی می‌خورند. (به هر حال اینها بحثهایی است که در علم اصول عقاید باید عنوان شود.

و ما منظورمان نقل کارهایی است که استعمار برای بی‌ثمر کردن میزان الهی انجام داده و لذا بحث فوق را به آنجا ارجاع می‌دهیم). آری، استعمار می‌داند که اگر بتواند این میزان اعمال را از دست مسلمانها بگیرد دیگر هر چه آنها فعالیت کنند بی‌فایده است.

کسی که میزان نداشت، کارش حساب نداشت، فقط خودش را خسته کرده چه می‌دانید، شاید ضرر هم کرده باشد.

اما اگر میزانی در کار بود، کارش صحیح انجام می‌شود و موفقیت هم نصیبش خواهد شد.

روی این اصل رهبران اسلام فرموده‌اند: اگر کسی در تمام عمر عبادت



کند ولی ولایت نداشته باشد بی فایده است.<sup>(۱)</sup>

علی بن موسی الرضا فرموده: توحید در صورتی قبول است که با میزان ولایت تطبیق کند.<sup>(۲)</sup> ائمه هدی در ضمن کلماتشان مکرر فرموده اند آن قدری که به ولایت و توجه به این میزان واقعی و معصوم، مردم دعوت شده اند، به هیچ یک از اعمال عبادی دیگر خوانده نشده اند.<sup>(۳)</sup>

مثالی که مطلب ما را واضح می کند این است که اگر سربازی در پادگان شب تا صبح و صبح تا غروب با فکر خودش در اطاق تنها تمام کارهایی که یک سرباز باید طبق دستور فرمانده پادگان بکند به تنهایی انجام دهد بخصوص اگر فرمانبردار از فرمانده در سر صف پادگان نباشد، چه قدر بی فائده و بد است همان گونه عبادت بی ولایت بی فائده و بی ارزش است.

بنابراین می بینیم اسلام می خواسته به این وسیله اختلافات، انحرافات، و احیاناً نادانیها و مقاصد اخلاصگران را کنترل کند و لاقول مردم با ایمان با هم اتحاد داشته باشند و اعمالشان با میزان واقعی تطبیق کند.

ولی استعمار می خواهد با از بین بردن و یا تضعیف این میزان عقاید و اعمال و افکار مردم مسلمان را متشتت کند و نگذارد آنها افکارشان را جمع کنند و اعمال خود را یکی کنند و توحید واقعی یعنی توحید فکری و

۱ - بحارالانوار جلد ۲۴ صفحه ۱۴۹. قال ابو جعفر الباقر : فی تفسیر قوله تعالی: «ثم اهتدی» الی ولایتنا اهل البیت فوالله لو ان رجلاً عبد الله عمره ما بین الرکن و المقام ثم مات و لم یجئی بولایتنا لاکبه الله فی النار علی وجهه. (تفسیر مجمع با اسناد مختلف آن را نقل کرده).

۲ - جلد سوم بحارالانوار صفحه ۷ حدیث سلسله الذهب قال رسول الله يقول سمعت الله جل جلاله يقول لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی فلما مرت الراحله (یعنی راحله علی بن موسی الرضا فی نیشابور) نادانا بشروطها و انا من شروطها.

۳ - بحارالانوار جلد ۶۸ چاپ تهران صفحه ۳۳۲.

توحید عملی در بین مسلمانان به وجود بیاید.

بنابراین بدون تردید هر مقدار مردم مسلمان از مسأله ولایت و توجه به اعمال و گفتار معصومین دور باشند خواسته استعمار را بیشتر عملی کرده‌اند ولی هر مقدار به این ریسمان محکم و میزان الهی و صراط مستقیم بیشتر متمسک باشند دست دشمنان اسلام را بهتر قطع نموده و بیشتر موفق به پیشرفت اسلام گردیده‌اند.

### چهار: تحریف واژه‌های اسلامی

چهارمین طرحی که برای از بین بردن این میزان واقعی ریخته شده تحریف معانی واژه‌ها و تغییر مفاهیم لغات قرآن که اسلام برای آنها احکام سعادت زائی در نظر گرفته بوده است.

مردم مسلمان هم به قدری ناآگاه بودند که درباره حقیقت آن لغات تحقیق نکردند و آنها را به همان معانی و مفاهیم پذیرفتند و کم کم طبق معانی تحریف شده‌اش عمل نمودند، افکار خود را با آن تنظیم کردند و بلکه دین و مذهب خود را طبق معانی ثانوی تفسیر نمودند.

و ما در اینجا برای روشن شدن افکار مردم مسلمان به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم.

ضمناً ناگفته نماند که تغییر معنی این واژه‌ها هر کدام خود طرحی است که استعمار با زحمات زیاد برای صدمه زدن به پیکر اسلام ریخته ولی در عین حال ما آنها را در این قسمت به نحو خلاصه عنوان می‌کنیم:



## «واژه قناعت»

از نظر فرهنگ اسلامی قانع کسی است که آنچه به او بدهند و حقّ او است راضی و خشنود باشد و دست سؤال و گدائی به طرف دیگران دراز نکند، بلند طبع باشد، آقامنش باشد، ایمان خود را برای به دست آوردن مال دنیا از دست ندهد و دست نیاز به طرف دیگران دراز نکند.

ولی این بلند طبعی را استعمار مزاحم مقاصد شومش می‌داند از طرفی نمی‌تواند قناعت را مذمت کند، زیرا خدا در قرآن و پیشوایان دین در حدیث آن را مطرح کرده و مدح نموده‌اند.

پس باید معنی قناعت را تحریف کند و حقیقت آن را در افکار مردم تغییر دهد.

لذا می‌بینیم که معنی قناعت به غلط در میان مردم مسلمان عبارت شده از اکتفاء نمودن به آنچه دارد و عدم تلاش برای کسب مال دنیا و عدم فعالیت و پیشرفت بیشتر در علم و صنعت.

لذا اگر کسی در راه به دست آوردن حقّ مشروع خود فعالیت کند او را مرد قانعی نمی‌دانند.

باید به مسلمانان فهماند که این معنی حقیقی قناعت نیست.

خواهید گفت: معنی قناعت آن باشد یا این چه فرقی می‌کند؟

در جواب می‌گوئیم: اگر دقت کنید خواهید دید که معنی حقیقی قناعت انسان را از پستی و تنبلی و تکدّی و تواضع بیجا و چاپلوسی در مقابل دیگران باز می‌دارد.

ولی معنایی را که استعمار از قناعت در مغز ما جا داده است، انسان را

تنبل و بی خاصیت تربیت می‌کند و این همان آرزوی استعمار است.

### «واژه صبر»

صبر به معنی بردباری و تحمل مشقات در راه رسیدن به هدف است. برای شخص صابر هیچ چیز مشکل نیست زیرا در راه خدا همه مشکلات را تحمل می‌کند.

صابر در مقابل هوی و خواسته‌های نفس خود صبر می‌کند و ناراحتیها را تحمل می‌کند و به طرف گناه دست دراز نمی‌کند. اگر تمام مصائب دنیا به سر او فرود آید تحمل می‌کند و از پا در نمی‌آید. صابر کسی است که زحمات اطاعت پروردگار را به دوش می‌کشد و تن زیر بار وظیفه می‌دهد.

صابر از کار و فعالیت خسته نمی‌شود و تن به تنبلی و بیکاری نمی‌دهد.

این مضامین از ده‌ها آیه قرآن و احادیث پیشوایان اسلام در معنی صبر استفاده شده است.

اما آنچه در افکار ما به غلط برای از بین بردن این قدرت تحمل و بردباری (که دشمن را صد در صد از پای در می‌آورد) از معنی صبر فرو کرده‌اند این است که معتقد شده‌ایم صبر یعنی دست روی دست گذاشتن و منتظر درست شدن کارها به خودی خود بودن است.

صبر برای جمعی به معنای سرپوشی برای تنبلیها و انزواها و



عزلت طلبیها قرار دادن است.

پر واضح است که معنی اوّل کمر استعمار را می شکند ولی معنی دوّم چقدر به او در مقابل مقاصد شومش کمک می کند.

### «واژه تقیه»

در اسلام تقیه به معنی نگه داشتن خود از ضرری که در مقابل نفعی ندارد و یا نفع اندکی دارد که جبران آن ضرر را نمی کند، می باشد.

اگر حتّی مسلمانها می فهمیدند معنی تقیه چیست دیگر این بحث که آیا در این زمان و یا آن زمان تقیه هست یا نه، در بین آنان عنوان نمی شد.

اگر مسلمانها معنی تقیه را آنگونه که لغت و قرآن و اخبار بیان کرده و ما آن را خلاصه نمودیم می فهمیدند دیگر از اینکه اهل سنّت بگویند تقیه از خصایص شیعه است، وحشتی نداشتند و بلکه در جواب آنها می گفتند تقیه از لوازم عقل است، از لوازم شعور است، حتّی حیوانات هم گاهی به ضرر خود اقدام نمی کنند.

کدام عاقل است، وقتی کاری را که نفعی برای دنیا یا آخرتش نداشته باشد و بلکه ضرر هم داشته باشد انجام دهد؟

کدام عاقل است، وقتی کاری را می کند حساب نفع و ضررش را نکند که اگر ضرر دارد به خصوص ضرر محسوس و زیادی دارد آن را انجام ندهد و اگر نفع دارد انجام دهد؟

حیوانات هم تا حدّی این حسابها را می کنند.

چرا شیعه این حساب در دستش نباشد و تقیه نکند؟

بنابراین عاقل‌ترین و متفکّرترین افراد بشر کسی است که بیشتر تقیّه کند و خود را از ضرری که نفعی در مقابل ندارد و یا اگر دارد بسیار کم است و جبران آن ضرر را نمی‌کند، حفظ نماید.

اما استعمار بدون هیچ دلیلی نه از لغت و نه از مدارک صحیح اسلامی معنائی به تقیّه داده و آن را به ترس و زبونی و محافظه کاری ترجمه کرده است.

اگر بخواهد مسلمانان را در انزوا قرار دهد می‌گوید: تقیّه کن دین اسلام دین تقیّه است.

اگر بخواهد مسلمانان را از مبارزات علیه ظالم جلوگیری کند می‌گوید: تقیّه کن.

و چون می‌داند اگر مسلمانان معنی تقیّه را حقیقتاً درک کنند دیگر لحظه‌ای وقتشان تلف نمی‌شود و تمام کارهایشان به نفع اسلام و مسلمین است و نمی‌تواند منکر توصیه پیشوایان اسلام نسبت به تقیّه شود معنی تقیّه را عوض می‌کند و آنچه را از مسلمانها می‌خواهد در تغییر معنی این واژه به مغز مردم مسلمان فرو می‌کند.

مکتب تقیّه از نظر اسلام و معنی حقیقی آن انسان را مبارز علیه ظلم و بیدادگری، تربیت می‌کند، ولی تقیّه طبق معنائی که استعمار کرده مردمی زبون، ترسو، و محافظه کار می‌سازد.

تقیّه از نظر اسلام کوچک‌ترین فرصت را برای مسلمان مغتنم می‌شمارد تا از آن بهترین استفاده را بکند.

ولی تقیّه به معنائی که مکتبهای استعماری کرده‌اند. مردم را تنبل و وقت



گذران و بیکار تحویل جامعه می‌دهد.

و تردیدی نیست که معنی اوّل به ضرر دشمنان و مایه پیشرفت مسلمانان است ولی معنی دوّم صد در صد به نفع استعمار می‌باشد.

### «واژه تمدن»

اهل لغت تمدن را به معنی شهری شدن، خوی شهرنشینی به خود گرفتن و به اخلاق آنها درآمدن و خلاصه تمدن را در داشتن اخلاق صحیح انسانی و مؤدّب به آداب اجتماعی که با مردم بهتر بتواند زندگی کند و در نتیجه مدینه فاضله به وجود آید می‌دانند.

اسلام هم در صدها حدیث این معنی را به مسلمانان سفارش کرده و کوشش کرده که آنها این معنی از تمدن را در خود و اجتماعشان ایجاد کنند. اخلاق خوب داشته باشند، آداب اجتماعی و حدود خود را بشناسند.

ولی استعمار این معنی را از تمدن گرفته و یک مشت بی‌بند و باری هرزگی را مصداق تمدن معرفی کرده و متأسفانه در مغز اجتماع ما هم آن را فرو کرده است.

مثلاً اگر یک مرد با تقوا و دور از تمام رذایل اخلاقی را ببینیم به او کلمه متمدن اطلاق نمی‌کنیم؟

ولی اگر یک مرد خوش لباس که چند واژه خارجی یاد گرفته و به کار می‌برد و یا سواد خواندن و نوشتن را پیدا کرده و مدرکی در دست دارد ولی سر تا پا فساد و دارای رذایل اخلاقی و ناپسند است، ببینیم کلمه متمدن را به او اطلاق می‌کنیم؟

و چون استعمار می‌داند افراد اجتماع به خصوص آنهایی که عقده‌ای و پست‌اند از این القاب لذت می‌برند و تا در خود صفاتی که آنها را به این گونه القاب معرّفی کند به وجود نیاورند، مردم آنها را به آن صفات یاد نمی‌کنند، معنی کلمه را هم عوض کرده تا در حقیقت مردم مسلمان را عوض کند، یعنی به جای بکار بردن پاکی و ادب و اخلاقیات صحیح انسانی، برای دریافت نشان تمدّن، ناپاکی و بی‌ادبی و رذالت و اعمال غیر انسانی را بکار برد و از این راه اسلام و مردم مسلمان را بدبخت و دور از تمدّن واقعی نماید.

### «واژه تفریح»

غالباً مردم با القاء استعمارگران معنی تفریح را با سرگرمی اشتباه می‌کنند با آنکه اینها با هم تفاوت زیادی دارند.

سرگرمی از طرف استعمار طرح ریزی می‌شود ولی تفریح خواسته طبیعت است.

سرگرمی وقت گذراندن و عاطل و باطل ماندن است ولی تفریح استراحت فکر و روح و یا جسم و در نتیجه استمداد گرفتن برای کارهای عمیق علمی است.

بعضی از فیلمهای سینمایی که فقط وقت می‌گیرد و هیچ چیز به انسان تعلیم نمی‌دهد سرگرمی است.

کتابهای رمّانی که فقط هیجان‌آور است و هیچ چیز تعلیم نمی‌دهد و بلکه انحراف فکری و اخلاقی و یا جنسی ایجاد می‌کند، سرگرمی است!



بازیهای که جنبه ورزشی ندارد و مسابقاتی که قهرمان شدنش فایده علمی و عقلی ندارد سرگرمی است.

اینها همه طرحهای استعماری است که برای سرگرم کردن مردم مسلمان ریخته شده تا وقت آنها را ضایع کنند و نگذارند آنها به حقایق، فکر کنند. بعضی از تأثیرها علاوه بر آنکه ساعتها وقت انسان را می گیرد مدتها بعد از آن هم افکار جوانان را متوجه تهییجات جنسی خود می نماید، اینها همه سرگرمی است و نباید نام آن را تفریح گذاشت.<sup>(۱)</sup>

وقتی که به یک جوان ناآگاه گفته می شود سینما و تئاتر نرود و بعضی از کتابهای رمانی را نخواند و وقتش را ضایع نکند، می گوید: اینها برای تفریح است! تفریح برای انسان لازم است! اینها غذای روح است! شاید نتواند بفهمد بین تفریح و سرگرمی فرقی هست و یا اساساً روح چیست؟ و غذای او کدام است؟

تقصیر ندارد باید به او فهماند و به او گفت: سرگرمی آن چیزی است که لغو باشد و وقت بگیرد و انسان را معطل کند ولی فایده ای نه برای دنیا و نه برای آخرتش داشته باشد.

قرآن و اسلام وقتی صفات مردم با ایمان را بیان می کند می گوید: مؤمنین رستگارند، مرد مسلمان و با ایمان به لغو و سرگرمیها نمی پردازد و از آن دوری می کند.<sup>(۲)</sup>

اگر بر فرض ضررهای روانی و اعصابی موسیقی را ندیده بگیریم،

۱ - مطالب فوق که در کتاب «استعمار ضد اسلام» در زمان رژیم ستمشاهی و طاغوت نوشته شده دست نخورده و دوباره عین همان مطالب در این کتاب چاپ گردیده است.  
۲ - سورة مؤمنون آیه ۲ و ۴: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ.... وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ».

سرگرم شدن و عادت نمودن به آن، از برنامه‌های اسلامی خارج است. اگر از انحرافات جنسی و عقیدتی که به وسیله بعضی از نمایشنامه‌های سینمایی و تلویزیونی به وجود می‌آید، صرف‌نظر کنیم، باید بگوئیم: لااقل سرگرم کننده و لغو است و مسلمان وقت خود را به این کارهای بی‌فایده نمی‌گذراند.

اسلام می‌گوید: وقت پر ارزش است، همه چیز را می‌توان با قدرت و ثروت به دست آورد، ولی وقت را نمی‌توان خرید و نباید حتی لحظه‌ای از آن را بی‌فایده از دست داد.

استعمار می‌گوید: وقت زیاد است، امروز نشد، فردا و خلاصه تنبلی و تن‌پروری را تحت عنوان استراحت و خوشگذرانی تبلیغ می‌کند.

چند سال قبل که بنا بود با جمعی از دوستان برای پیشرفت بعضی از مقاصد دینی دست به کار فوق‌العاده مشکلی بزنیم و همه حاضر شده بودند، برای چند نفری که مقداری کوتاهی می‌کردند جلسه‌ای تشکیل دادم و مطالبی را برای آنها گفتم که بد نیست در اینجا خلاصه آن مطالب را متذکر شوم.

من به آنها گفتم: دوستان به عقیده من کارهای دنیا را باید به دو قسمت تقسیم نمود:

اول: کارهایی که ممکن است انجام شود.

دوم: کارهایی که محال است انجام شود.

دیگر کاری که مشکل باشد نداریم، زیرا هر کاری که انسان بتواند آن را انجام دهد مشکل نیست، فقط حوصله می‌خواهد، بردباری می‌خواهد،



صبر و تحمل لازم دارد و الا هر کاری که شدنی باشد می شود.

بشر امروز به آسمانها پرواز می کند به کرات دیگر می رود تمام مشکلات و بلکه آنچه تا به امروز محال تصوّر می شده حلّ نموده است، دیگر مشکلی سر راه او وجود ندارد، مگر آنکه وقتش را بی فایده صرف کند و یا استعمار او را سرگرم نماید و نگذارد به اهداف مقدّس اسلامی که جامع تمام موقّعیّتها است برسد.

و خلاصه من معتقدم که اگر هر انسانی بتواند با دقّت کامل در هر رشته و مرحله ای که هست و یا کاری را که انجام می دهد با پشتکار داری و بدون وقفه و سرگرم نشدن به کارهای بی فایده مشغول آن کار باشد حتماً به نتیجه می رسد مگر آنکه آن کار محال باشد.

بنابراین اسلام معتقد است که اگر سرگرمیها به طور کلی از میان جامعه اسلامی برداشته شود و جای آن را کوشش و کار بگیرد و مردم بدانند که سرگرمیها فرآورده افکار استعماری است ولی استراحت و تفریح حقّ طبیعی هر انسانی است، مردم مسلمان بر تمام مردم دنیا مزیت پیدا می کنند و دنیا را مسخّر خود قرار می دهند.

### «واژه استعمار»

شاید باور نکنید که خود کلمه استعمار معنائی غیر آنچه می فهمیم دارد. امروز ما وقتی کلمه استعمارگر را می شنویم و یا در کتابی می خوانیم موجودی را در مقابل خود مجسم می بینیم که می خواهد همه چیز ما را بگیرد، مملکت ما را به ویرانی بکشاند، تیشه به ریشه عقاید مذهبی ما بزند و

خلاصه ما را بدبخت کند و در گوشه‌ای بیندازد.

اما در حقیقت معنی استعمار این نیست به کتابهای لغت نگاه کنید همه می‌گویند: استعمار به معنی زندگی دادن است، آباد کردن است، از ملّتی آبادی مملکت را خواستن است.

ولی از بس ابرقدرتها به ممالک ضعیف در ابتدا وعده دادند، که ما استعمارتان می‌کنیم یعنی زندگی به شما می‌بخشیم مملکتتان را آباد می‌کنیم و در هر مرتبه جز بدبختی و فقر برای آنها چیزی نیاوردند کم کم مردم فکر کردند که معنی این واژه بدبختی و خرابی به بار آوردن است. تا جائی که برای فساد کردن و مملکتی را به لجن کشیدن و عقاید مردم مسلمان را از بین بردن واژه‌ای بهتر از واژه استعمار پیدا نمی‌شود، زیرا هر وقت در هر جا این کلمه دیده می‌شود فوراً ممالک استعماری و جنایاتی که استعمارگران به بشریت وارد کرده‌اند، و حقوقی که آنها از مردم ضایع نموده‌اند، و اموالی که آنها از جامعه چپاول و غارت کرده‌اند، و عقاید و اخلاق و افکار ناپسندی که آنها در اجتماع به وجود آورده‌اند، به یاد انسان می‌آید و خلاصه کلمه استعمار برای فهماندن این همه بدبختیها کافی است و وقتی این کلمه گفته می‌شود همه آن ناراحتیها به یاد انسان می‌آید.

### پنج: قرآن منهای روایات

پنجمین طرحی که استعمار به دست خود مسلمانها، برای از بین بردن معارف قرآن و ایجاد اختلاف، بین فرق اسلامی و عقب انداختن مسلمانها از پیشرفت و رسیدن به حقایق ریخت، اکتفا به قرآن منهای



روایات بود.

استعمارگر بزرگ تاریخ در اولین قدمی که برای اختناق و فریب عوام مسلمانان برداشت این بود که گفت: ما را کتاب خدا کافی است! پشت سر او هم هر استعمارگری که بیشتر می‌خواست مردم مسلمان را در اختناق قرار دهد از این طرح بیشتر ترویج و استفاده کرد. زیرا این کلمه‌ای است که ظاهر آراسته‌ای دارد ولی مسلمانان را بدبخت می‌کند، منحرف می‌نماید، سرگردانی عجیبی برای آنان ایجاد می‌کند. اگر خدا می‌خواست قرآن را بدون مفسّر و مبین در اختیار بشر قرار دهد آن را در نوری قرار می‌داد و با تشریفات غیر طبیعی نازل می‌فرمود، دیگر به حضرت پیغمبر اسلام هم این همه زحمت نمی‌داد ائمه اطهار خودشان را دچار آن همه ناراحتی نمی‌کردند. دیگر چه معنی داشت که پیغمبر اکرم در صدها حدیث معتبر و متواتر بگوید، من در میان شما دو چیز بزرگ می‌گذارم، آنها کتاب خدا و عترتم هستند و هرگز از هم جدا نمی‌شوند.<sup>(۱)</sup> مثل استاد دانشگاه و کتاب درسی دانشگاه است، اگر کتاب بدون استاد بود، دیگر آن دانشگاه کتابخانه است نه دانشگاه و اگر استاد بدون کتاب در جایی باشد باز اسم آن محل را دانشگاه نمی‌گویند. پس در دانشگاه استاد از کتب درسی و کتاب درسی از استاد جدا نمی‌شود، اگر آنها از هم جدا شدند، دیگر هیچ یک به حال دانشجو مفید نیستند، به خصوص کتاب جدای از استاد.

۱ - «أَنْتَ تَارِكٌ فَيَكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَ عَتْرَتِي لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ».

پیشوایان اسلام که گفتار و اعمال و رفتارشان تفسیر قرآن است میزان حق و باطل اند، استعمارگران فکر کرده‌اند که اگر آنها را از هم جدا کنند هم صورت حق به جانب خود را از دست نداده و هم قوانین اسلام را از کار انداخته‌اند.

لذا در تمام دورانها عاملین استعمار کوشیده‌اند که بگویند قرآن به تنهایی برای افراد مسلمان کافی است و هیچ احتیاج به گفتار پیامبر اکرم و پیشوایان معصوم اسلام ندارد.

تا به این وسیله مردم مسلمان را از حقایق قرآن به دور نگه دارند و طبعاً آنها را عقب افتاده‌ترین مردم جهان قرار دهند، زیرا تمام بدبختی مسلمانها در اثر عمل نکردن به حقایق قرآن است.

و این مسأله در گذشته به حدی مؤثر بوده که مسلمانان را تا به امروز از بیشتر معارف و حقایق قرآن و اسلام دور نگه داشته است.

از باب نمونه می‌توان در اعتقادات به مسأله توحید و خداشناسی که آنان خدا را مجسم و قابل رؤیت با چشم سر می‌دانند چون به تفسیری که از مفسرین واقعی قرآن رسیده توجه نکرده‌اند ولی ما او را مجرد مطلق می‌دانیم.

آنها پیامبر اکرم و ائمه اطهار را جائز الخطا و گناهکار می‌دانند و ما آنها را معصوم مطلق می‌دانیم.

آنها در احکام به خاطر آنکه در قرآن و روایات اجتهاد نمی‌کنند کلی با ما که در اینها اجتهاد می‌کنیم اختلاف دارند، در مسائل نماز، روزه، حج، خمس و زکات مطالبی می‌گویند که با روح اسلام مخالف است ولی ما که تابع قرآن



و عترتیم و این دو را از هم جدا نمی‌دانیم، در صراط مستقیم قدم برداشته‌ایم و تمام مسائل و احکام دین را با عقل و علم درک کرده‌ایم و آنها را با آن مطابق نموده‌ایم.

اگر چه متأسفانه استعمار در بین ما فرقه ناجیه و پیروان عترت طاهره هم بعضی از مسائل را به غلط و برخلاف حقیقت شایع کرده ولی در عین حال اصل و حقیقت مسأله به قوّت خود و در کتب فقهی و علمی باقی مانده است. مثلاً شاید بهترین نمونه این مسأله موضوع ازدواج موقت باشد.

زیرا در قرآن مجید به ازدواج موقت و متعه اشاره شده و در روایات به آن تصریح گردیده در عین حال چون توجّه کامل به احادیث و روایات و سخنان مفسّرین واقعی قرآن، یعنی عترت پیغمبر اکرم نشده این مسأله علاوه بر آنکه در میان اهل سنت به کلی فراموش گردیده در میان شیعیان هم به عنوان عمل زشتی که اگر کسی به آن اقدام نماید مورد اعتراض و تنقیر دیگران واقع می‌گردد عنوان شده است، با آنکه همه می‌دانیم هر انسانی آن چنانکه محتاج به آب و غذا است محتاج به دفع غرایز جنسی هم هست، آیا تأمین این احتیاج از چه راهی ممکن است؟

می‌گویند: ازدواج دائم کند.

می‌گوئیم: صحیح است ازدواج و تشکیل خانواده از نظر اسلام و یا بهتر بگوئیم از نظر فطرت و دنیای مرقّی روز، در حقیقت همسر و همفکر و شریک زندگی پیدا کردن است و طبعاً باید بیشتر از هر چیز به زندگی مشترک و تشکیل خانواده و تربیت فرزند در این نحوه ازدواج فکر کرد، نه تنها به مسائل جنسی و دفع غرایز شهوانی.

بنابراین آن زن ایده آل که زندگی مشترک را تشکیل دهد و همسر فکری و اخلاقی مرد باشد به آسانی پیدا نمی‌شود و مدّتی وقت و تجسّس لازم دارد که انسان همسر خوب خود را پیدا کند.

آیا در این مدّت که می‌خواهد پاک زندگی کند و یا دامنش به فحشا آلوده نشود چه باید بکند؟

یا باید بگوئید غرایزش را به کَلّی سرکوب نماید که آن را به عنوان قانون کَلّی و اجباری نمی‌توان عنوان نمود و یا آن را اجرا کرد.

زیرا برخلاف طبیعت و فطرت است و هر چیزی که برخلاف خلقت و طبیعت و یا غرایز انسانی باشد در اسلام قانونیت پیدا نمی‌کند. پس این راه حل مردود است.

و یا باید قانون ازدواج موقت را عملی کنیم، با شرایطی که اسلام برای آن قائل شده که انسان نه به فحشا بیفتد و نه لازم است که بدون تأمل و فکر ازدواج دائم کند و نه غرایز جنسی خود را سرکوب نماید.

بلکه باید اقرار کرد که ازدواج موقت برای زن و مرد بهترین راه حل مشکل جنسی است که امروز دنیا دچار آن گردیده است.

ولی متأسفانه از همان صدر اسلام استعمارگران به خاطر آنکه می‌دانستند اگر ازدواج موقت پا بگیرد، مسأله مشکل جنسی حل خواهد شد و افراد مسلمان به خصوص جوانان با فراغت از این مشکل مهمّ به کارهای اساسی می‌پردازند، نگذاشتند این موضوع به قوّت خود باقی بماند.

لذا می‌بینیم در ده‌ها حدیث از کتب سنّی و شیعه به عبارات مختلف این مضمون نقل شده که ازدواج موقت در اسلام حلال بوده و در زمان پیامبر



اکرم هم حلال بوده و به آن عمل می‌شده و در زمان خلافت ابی‌بکر هم جایز بوده و به آن عمل می‌شده ولی بعدها آن را حرام کردند و گفتند: اگر چه متعه در زمان پیامبر اکرم حلال بوده است ولی ما آن را تحریم می‌کنیم. جمعی می‌گویند: آنها روی مصالحی که در زمانشان بوده آن را حرام کرده‌اند.

ما می‌گوئیم: بعدها چرا مجتهدین طرفدار استعمار و دربار عباسیان آن را همچنان حرام نگه داشتند؟!

چرا هنوز هم با این همه مصالحی که ازدواج موقت دارد اهل سنت آن را به حال اولیة خود بر نمی‌گردانند و حلال بودنش را اعلام نمی‌نمایند؟! فراموش نمی‌کنم روزی در مسجدالحرام با چند نفر از علما اهل سنت نشسته بودم و مشغول بحث در موضوعات مختلف اسلامی بودم که جوانی را پلیس حرم به نزد رئیس وعظ و تبلیغ مسجدالحرام آورد و گفت: این جوان عقب زنهای مردم افتاده و به فحشا دست زده است. رئیس وعظ و تبلیغ مسجدالحرام یک مقدار او را نصیحت کرد و او را رها نمود.

من گفتم: خوب بود از او سؤال می‌کردید، چرا او در این مکان مقدس چنین وضعی را داشته است.

گفت: پاسخ او را می‌دانیم، می‌گوید چه کنم ازدواج که با این تشریفات و مهر سنگین و نداشتن مخارج روزانه مشکل است، از طرف دیگر شهوت فشار آورده، طبعاً مجبورم که این وضع را داشته باشم.

رئیس وعظ و تبلیغ مسجدالحرام اضافه کرد و گفت: اکثر جوانان مکه

بخصوص تا سنّ بیست و پنج سالگی که هنوز ازدواج نکرده‌اند روزهای جمعه لباسهای فاخر خود را می‌پوشند و پس از نماز جمعه دخترها را به خارج شهر برای آنکه آنها را به فحشا بکشانند می‌برند.

گفتم: شما فکری برای این نابسامانی جوانان کرده‌اید؟

گفت: نه، اگر مسأله متعه و ازدواج موقت را پیشوایان صدر اسلام حرام نمی‌کردند بهترین راه حل برای این موضوع بود.

گفتم: شاید آنها مصلحتی را به مقتضای زمانشان دیده بودند که حرام کرده ولی ما که خود را پیرو پیامبر اکرم می‌دانیم و خدا در قرآن به تمام مسلمانها خطاب فرموده که شما بر پیامبر اکرم اقتدا کنید چرا دوباره با مصالحی که وجود این قانون در اجتماع ما دارد مسأله را به حالت اولیّه خود، یعنی به آنچه خدا و اسلام فرموده بر نمی‌گردانید؟

گفت: مگر در ایران این مسأله عملی می‌شود؟

گفتم: متأسفانه همان عاملی که مانع از عملی شدن این مسأله در بین شما از صدر اسلام بوده در بین ما هم وجود پیدا کرده و لذا اگر چه از نظر قانونی و حکم اسلامی این عمل در ایران اسلامی بی‌مانع است ولی آن چنان استعمارگران فکری در افکار مردم ایران آن را زشت معرفی کرده‌اند که شاید در نظر مردم قبیح زنا از قبیح ازدواج موقت کمتر باشد.

گفت: فرق بین زنا و متعه چیست؟

گفتم: ازدواج موقت شرایطی دارد که طبعاً زنا آن شرایط را ندارد و حرام بودن زنا هم به خاطر رعایت نکردن آن شرایط است.

گفت: ازدواج موقت چه شرایطی دارد؟



گفتم: اوّل آنکه زن نباید در نکاح دیگری باشد.

دوم: اگر یائسه نباشد و با او عمل زناشوئی انجام شود باید عده نگه دارد.

سوم: اگر دختر است باید با اذن ولیّ او باشد.

چهارم: باید مدّت و مهر تعیین شود.

پنجم: باید طرفین رضایت کامل داشته باشند.

ششم: باید شرایط ازدواج موقت بخصوص مدّت و مهر به زبان گفته شود و ایجاب و قبول داشته باشد ولی در زنا این شرایط وجود ندارد، اینها فرق بین متعه و زنا است.

آیا حرمت زنا جز به خاطر نداشتن شرایط فوق است؟

شخص زناکار دیگر رعایت آنکه این زن به دیگری تعلّق دارد یا ندارد نمی‌کند، توجّه به اینکه او راضی است یا نه، او دختر است یا بیوه و... ندارد.

رئیس وعظ و تبلیغ مسجدالحرام گفت: باید این برنامه را جدّاً در میان جوانان پیاده کنیم تا آنها به فحشا کشانده نشوند.

گفتم: اما استعمارگران برای آنکه جوانان مسلمان را نسبت به قوانین دین بی‌بند و بار کنند، آنها را به فحشا بکشانند، زندگی آنها را تباه کنند و بیچاره‌شان نمایند نمی‌گذارند که این قانون در ممالک اسلامی عملی شود و الاً بهترین مسأله‌ای که می‌تواند مشکل مسأله جنسی را حل کند متعه است و اگر این قانون برچیده شود (چنانکه در همه ممالک اسلامی شده است چه در بین اهل سنت که قانوناً حرام است و چه در بین شیعه که عملاً آن را بدتر

از زنا می‌دانند) مردم مسلمان بی‌بندوبار، به سوی فحشا کشیده می‌شوند و استعمار هم از همین جهت این فعالیت را انجام داده است.

بله؛ با آنکه می‌بینیم بازیگران بزم جنایت و خیانت و غارتگران حیثیت اسلامی به منظور پیشرفت مقاصد استعماری خود کوشیده‌اند به هر نحوی که ممکن است شهوترانیها، مسائل جنسی را در بین مردم مسلمان به نحو فجیعی رایج کنند.

گاهی به وسیله فیلمهای سکسی و گاهی به وسیله عکسهای نیمه عریان و یا تمام عریان و هنرپیشه‌ها در روی جلد مجلات و یا در اطاقهای خواب و گاهی هم در تاترها آنچنان شهوت جوانان مسلمان را تهییج کردند که دیگر فرصت فکر کردن جز به مسائل جنسی به چیز دیگری نداشته باشند.

آیا جوانی که به حکم غریزه جنسی کپسول شهوت است، با دیدن این همه مظاهر شهوت‌انگیز می‌تواند در امور سیاسی و اجتماعی فکر کند؟ اگر هم بتواند طبعاً به مقداری که وقتش صرف فکر کردن به آن پیکره‌های نیمه عریان شده از هدف و مقصد باز می‌ماند.

جداً خالی از تعصب و حتی بدون تحت تأثیر قوانین مذهبی بودن، اگر در دانشگاه کلاسهای دختران از پسران جدا می‌بود و آنها یکدیگر را کمتر می‌دیدند و کمتر وقتشان صرف عشق‌بازیها، رفیق و دوست پیدا کردنها ووو... می‌شد موفقیت بیشتری در درسهایشان نداشتند؟

اگر در کوچه و بازار مرد و زن در هم نمی‌لولیدند بخصوص جوانها وقت خود را به متلک گفتن به دخترها و نگاه کردن به آنها و احیاناً راه افتادن پشت سر آنها نمی‌گذراندند سعادت‌مندتر نمی‌بودند؟؟



پس چرا این طور همه تیشه به ریشهٔ سعادت خود می‌زنند و از این فجایع دست نمی‌کشند، جواب کاملاً واضح است.  
انسان شهوت دارد وقتی چیزی را دید آن را می‌خواهد.  
که هر چه دیده بیند دل کند یاد.

اگر بخواهیم جلو این صرف وقتها و انحرافات جنسی را بگیریم باید اول آن دستهای خائنی که عوامل انحرافات جنسی را در بین ما به وجود آورده قطع کنیم و عواملش را از بین ببریم تا بتوانیم به موفقیت کامل برسیم.  
شاید مبالغه نباشد اگر بگوئیم در هر سال میلیونها دلار در یک یک از ممالک اسلامی از طرف استعمار بین‌المللی خرج ایجاد مراکز فحشا و مناظر شهوت‌انگیز شده و می‌شود.

زیرا استعمار می‌داند که اگر جوانان سرگرم این گونه امور شهوت‌انگیز شوند دیگر نمی‌توانند تصمیم جدی در امور مملکتی و رشد و تکامل فکری و قیام علیه ظلم و بیدادگری بگیرند.

استعمار همیشه با این برنامه‌ها خواسته مردم مسلمان را از اهداف مقدسهٔ خود باز بدارد و نگذارد آنها ترقیات روحی خود را به پایان برسانند.  
بنابراین اگر بتوانیم از راه صحیح و مشروعی جلو این انحرافات جنسی را بگیریم و نگذاریم لااقل چند درصدی اهداف استعمار عملی شود چقدر بهتر است.

و بالاخره بهترین راه سعادت این است که ما مسلمانان از عترت پیغمبر اکرم در تمام مسائل و بخصوص شناخت حقایق و معارف قرآن پیروی کنیم و از سلیقه‌های شخصی و بدعتها و عاداتها دوری نمائیم و قرآن را از

عترت جدا ندانیم.<sup>(۱)</sup>

ما در کنفرانس اولی که در این حوزه مقدّسه تشکیل شد تحت عنوان منهج تفسیری قرآن کریم این مطلب را مفصّلاً مورد بحث قرار داده‌ایم لذا بقیّه مطالب را به آنجا ارجاع می‌دهیم.

۱ - خدا را شکر که زنده ماندیم و با چشم خود دیدیم که صدای رسای امام عصر روحی فداه از حلقوم تائب بزرگوارش حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) در ایران اسلامی بیرون آمد و انقلاب اسلامی ایران را نمونه انقلاب کبیر ظهور حضرت بقیّة الله روحی فداه قرار داد و بر تمام فحشائی که در زمان رژیم ستمشاهی ما را رنج می‌داد و جان بر کف قلم بر دست گرفته و مطالب فوق را می‌نوشتیم خط بطلان کشید و می‌رود که روزبروز زیر سایه ولایت فقیه مملکت اسلامی ما بهتر و پاکتر از روز قبل شود امید است خدای تعالی ما را قدردان این نعمت عظمی بفرماید.



## ۸- حفظ مقام روحانیت

یکی دیگر از عوامل مهم پیشرفت اسلام، اصلاح جامعه روحانیت و توجه به مقام شامخ آنها است.

روحانیت و مردم باید بدانند که آنان پُست و مقام والائی را احراز کرده و چون وجودشان در اسلام بسیار مفید و پر ارزش بوده دشمنان و استعمارگران در طول تاریخ به خصوص از زمان پیدایش اسلام همیشه می‌کوشیده‌اند روحانیت را که نگهبانان راستین اسلام‌اند لکه‌دار و احیاناً از بین ببرند و لذا بنا گذاشتند به مقام مقدس روحانیت توهین کنند و در میان مردم آنها را بی‌اهمیت و بی‌ارزش معرفی نمایند و تا حدی متأسفانه به این کار هم موفق شدند.

آیا شما می‌دانید استعمار چه فعالیت‌هایی در طول تاریخ برای بی‌ارزش

کردن علما و روحانیون کرده است؟! شاید فکرش را نکرده باشید. بد نیست مختصری از تلاش آنها را به خصوص در زمان ما<sup>(۱)</sup> برای این منظور مطلع باشید.

راه دوری نمی‌رویم، در همین اواخر وقتی قدرت روحانیت را در مثل فتوای تاریخی مرحوم میرزای شیرازی درباره تنباکو آزمایش کردند تصمیم گرفتند این نیروی عظیم اسلامی را درهم بکوبند.

هرچه قصه و حکایت‌های احمقانه، از هر که بود، جمع کردند و نامش را کتاب ملا نصرالدین گذاشتند!

یعنی ملاهای شما این چنین احمقند!  
و مردم مسلمان هم بدون توجه آن کتاب را خریدند و برای فرزندانشان بردند و آنها را با این روحیه بار آوردند.

کتاب دیگری برای آنکه معممین و شیوخ و بزرگان شیعه را هجو کنند به نام شیخ ابوالپشم نوشتند و عکس یک ریش بلند عمّامه بسری که وارونه سوار الاغ شده، کشیدند و به دست دادند!

حکایت قاضی بلخ را سینه به سینه نقل کردند و قضاوت‌های احمقانه‌ای را به او و مانند او نسبت دادند و شغل قضاوت که منحصرأ متعلق به مجتهدین عادل است از آنها گرفتند و به جمعی که مطابق ساز آنها می‌رقصند دادند!

آن قدر در طول سلطنت سلاطین گذشته ایران روضه خوانهای بی‌سواد تربیت کردند و در خانه‌ها فرستادند و برای گربه‌ها و در و دیوار مصایب

۱ - این کتاب در زمان رژیم ستم شاهی نوشته شده و منظور آن زمان بوده است.



جعلی خواندند که وقتی یک جوان می‌خواهد اسلام را بشناسد از دریچه گفتار و کردار این روضه خوانها که هر هفته در منزلشان برای اطاق خالی که ملائکه هستند و یا اجنه که گاهی به صورت گربه در آمده و احیاناً مادر بزرگ که اکثراً مستمع منحصر به فرد مجلس است بشناسد!

صدها سید معمم بی سواد را در کوچه و بازار به گدائی واداشتند که در خانه این و آن به گدائی مشغول باشند تا مبادی کسی به فکر انتخاب این شغل، یعنی ورود در رشته علوم اسلامی بیافتد.

فراموش نمی‌کنم روزی پسر با استعدادی که در تمام کلاسهای که گذرانده بود به رتبه اول نائل شده و بهترین امتیاز را داشت و به شاگرد ممتاز شناخته شده بود، با او چند کلمه‌ای در اهمیت تحصیلات علوم دینی و ورود به رشته روحانیت سخن گفتم.

او گفت: من دوست دارم که در این رشته وارد شوم ولی با اجازه پدر و مادرم باید باشد.

گفتم: من آنها را راضی خواهم کرد. به منزل آنها رفتم، هم پدر در خانه بود و هم مادر، وقتی به آنها تمایل فرزندشان را شرح می‌دادم هر دوی آنها شروع کردند به های های گریه کردن، من هم گریه کردم، آنها می‌گفتند: پس از دوازده سال تحصیل و خون جگر خوردن، فرزندمان هوس ورود به لباس روحانیت را کرده و می‌خواهد تحصیلات خود را ضایع کند و هنوز من گریه می‌کردم، پدر و مادرش سؤال کردند شما چرا گریه می‌کنید؟ من جواب ندادم.

آنها اصرار کردند.

گفتم: گریه‌ام برای این است که تا چه حدّ استعمار در مغز شما مردم مسلمان اثر گذاشته و به غربت امام زمان گریه می‌کنم. اگر شما مسلمان واقعی بودید، اگر شما دلسوز برای دین می‌بودید. اگر شما طرفدار امام زمان می‌شدید، هیچ گاه حاضر نبودید به سربازان آن حضرت این چنین بدبین باشید.

اگر یک عده افراد مرموز، دشمنان امام زمان فرد، یا افرادی را برای بی‌آبرو کردن روحانیت معمم کنند و به گدائی بفرستند و یا کلاشی را به آنها تعلیم دهند، نباید شما از روحانیت و خدمتگزاران به اسلام دوری کنید و یا نگذارید فرزندان در این راه قدم بگذارد.

اگر شما تحت تأثیر استعمارگران قرار ن گرفته بودید و فکر شما فکر اسلامی بود می‌خواست وقتی دیدید که جمعی می‌خواهند این لباس مقدّس را لکه‌دار کنند و خلئی در آن به وجود آورند کوشش می‌کردید آن را جبران کنید.

استعمار چرا این اندازه خصمانه با روحانیت مبارزه کرد؟ استعمار چرا به دست دوستان نادان دائماً مراجع دینی را به باد حمله گرفته و گاهی اختلاف فتوای آنها را بهانه می‌کند و گاهی می‌گوید: چرا یک نفر مرجع را به عنوان اعلی در بین خودشان تعیین نمی‌کنند؟!

و گاهی به وسیله اظهار نظر کردن، در اعمال آنها و خرده گرفتن به فتاوی آنان مردم را به رویارویی با فرماندهان و بزرگانشان قرار می‌دهد.

آیا مسلمانها برای دفع این فعالیت‌های استعماری فکری کرده‌اند؟ یا آنکه خود مسلمانها هم کمک آنان بوده‌اند؟



روزی عمامه به سری را که گدائی می‌کرد، در مرکز «کانون بحث و انتقاد دینی» احضارش کردم و گفتم: چرا این کار را می‌کنی؟  
گفت: چه کنم، سالها درس خوانده‌ام و حالا نمی‌توانم کار کنم و یا هنری داشته باشم. گفتم: اگر درس خوانده بودی گدا نمی‌شدی، چه می‌خوانی؟  
گفت: سیوطی.

گفتم: من یک معامله با تو می‌کنم، حاضری؟

گفت: چه معامله‌ای؟

گفتم: هر سؤالی را که من از تو می‌کنم از سیوطی و یا کتابهای دیگر علمی اگر جواب دادی پنجاه تومان<sup>(۱)</sup> به تو می‌دهم.  
او نتوانست حتی از جامع‌المقدمات هم سؤالی را جواب دهد.  
من تنزل کردم تا رسیدم که اگر بتوانی امضا و یا نام خودت را بنویسی آن مبلغ را خواهی گرفت.<sup>(۲)</sup>

باز هم نتوانست اسم خودش را روی کاغذ بنویسد و ضمناً اشک از چشمانش جاری شد و گفت: من کارگری هستم که در یکی از دهات آذربایجان زندگی می‌کنم. اوّل زمستان که به شهر میانه رفته بودم یک نفر به من گفت: زمستان که کار نیست بیا من یک دست لباس آخوندی به تو می‌دهم، گدائی کن کسی تو را نمی‌شناسد و یا مردم، مگر از تحصیلات سؤال می‌کنند، من هم قبول کردم.

۱ - این کتاب و این مطالب در زمان رژیم ستم شاهی نوشته شد و این مبلغ در آن وقت پول قابل توجهی بود.

۲ - در آن زمان یعنی در رژیم شاه مردم دهات اکثراً بی‌سواد بودند و مثل این زمان نبود که نهضت سوادآموزی بر پا شده باشد و مردم اکثراً باسواد باشند.

وقتی لباس را پوشیدم چون خجالت می‌کشیدم و صورت حقّ به جانبی پیدا کرده بودم یکی از اهالی میانه<sup>(۱)</sup> با من مصافحه‌ای کرد، دیدم صد تومان به کف دست من گذاشت.

من به این کار تشویق شدم و لو آنکه بعدها متوجّه شدم که آن دو نفر با هم رفیق بودند و هر دوی آنها مذهب دیگری غیر از اسلام را داشتند و نظری بوده که مرا وادار به این کار کنند ولی دیگر عادت کرده‌ام چه کنم امید است انشاءالله مرا ببخشید.

من قدری او را نصیحت کردم و از آخرت او را ترساندم و عواقب وخیم این عملش را برایش شرح دادم و چون قلب پاکی داشت، تصمیم گرفت دیگر از این کارها نکند.

استعمار می‌خواهد با لکّه‌دار کردن دامن روحانیت و منفور نمودن آنها تیشه به ریشه اسلام بزند و آن را از بین ببرد زیرا او می‌داند که اگر روحانیت وجود داشته باشد اسلام باقی است.

روحانیت است که همیشه حامی اسلام بوده است.

روحانیت است که در مقابل طاغوت‌های هر زمان ایستادگی کرده است.

روحانیت است که همیشه مبارزه کرده و فرمان مبارزه علیه بیدادگری را داده است.

اگر او باشد دیگر استعمار نمی‌تواند بر دوش مسلمانان سوار شود و از آنها بهره‌برداری کند.

یک روز در اجتماع بزرگی که در تالار کانون بحث و انتقاد دینی تشکیل

۱ - شهرستان «میانه» بین شهر تبریز و زنجان قرار گرفته و در سابق ظاهراً اسمش «گرمارود» بوده است.



شده بود، سؤال کردم آیا به نظر شما چه خدمتی بالاتر از همهٔ خدماتها است؟  
هر کسی چیزی گفت.

من گفتم: بالاترین خدمات اجتماعی بیدار کردن و روشن نمودن افکار مردم است، زیرا تا مردم دوست و دشمنشان را نشناسند و حق و ناحق را از هم تشخیص ندهند، نمی‌توانند قدم مثبتی بردارند. همه تصدیق کردند.  
سپس من اضافه کردم و گفتم این تنها شغل روحانیت است که در طول قرون گذشته عهده‌دار آن بوده است.

با این شغل کجا می‌تواند استعمار ببیند که او وجود داشته باشد و چگونه ممکن است لااقل او را لگه‌دار نکند.

بنابراین اگر می‌خواهید دست استعمار از سر مسلمانان برداشته شود و نتوانند مانند گذشته اسلام و مسلمین را از بین ببرند و همیشه پیشرفت در جهان از آن مسلمین باشد، بکوشیم تا به مقام شامخ روحانیت توجه کنیم و از آنها در تمام امور اعم از مادی و معنوی و سیاسی پیروی نمائیم.

و روحانیت که متأسفانه در گذشته استعمارگران در آنها نفوذ کرده و هنوز بقایای آن نفوذ که حاصلش دور شدن از مردم و عدم رسیدگی به نیازهای مادی و معنوی آنان است وجود دارد، باید بدانند که تا فرصت از دست نرفته جبران فعالیت‌های گذشته طاغوتها و ابرقدرتها و استعمارگران را علیه روحانیت بنمایند.

## ۹- باید مسلمانان، سیاستمدار باشند.

قرآن کریم و پیشوایان دین، سیاستمداری را<sup>(۱)</sup> یکی از بزرگترین عوامل پیشرفت مسلمین در جهان دانسته و مردم بی سیاست و اسلام منهای سیاست را مخرب دین و علت العلل عقب افتادگی مسلمانان می دانند.

اسلام ناب محمدی می گوید: حکومت و زمامداری و ولایت مطلقه مخصوص خدای تعالی است و حضرت رسول اکرم مبلّغ و مجری فرمان الهی و رهبر مردم جهان است.

به عبارت واضحتر کسی که معتقد به دین مقدّس اسلام است باید معتقد باشد که خدای تعالی مقنّن و حاکم و هادی مردم دنیا و مخلوقات

---

۱ - سیاست طبق آنچه کتب لغت نوشته اند به معنی حکومت و ریاست و مملکت داری است ولی در اسلام به معنی حکومت و ریاست و مملکت داری به نحوی که هر کسی به حقّ خود عادلانه برسد و امنیت برقرار باشد.



خود است و چون مردم دنیا نمی‌توانند به آسانی با حضرت حقّ (جلّ و علا) انس بگیرند و لیاقت آن را ندارند که خدای تعالی مستقیماً با آنها، هم سخن گردد، بنده کامل خود حضرت رسول اکرم را که از طرفی متخلّق به اخلاق الله و مظهر صفات افعال حضرت حقّ است و می‌تواند با خدای تعالی مأنوس باشد و سخن او را بفهمد و بشنود و به رموز و حقایق آن پی ببرد و از طرف دیگر بشر است، مثل سایر مردم است، تمام شئونات و اعمال آنها را انجام می‌دهد و با آنها در غذا خوردن و در کوچه و بازار راه رفتن هماهنگی می‌کند و بالاخره با آنها مأنوس است و می‌تواند از خدای تعالی احکام و قوانین را بگیرد و با سهولت به مردم بدهد.

خدای تعالی او را برای ابلاغ احکام خود و اجرای آن، در میان مردم قرارش داده تا زمام حکومت الهی را در کره زمین به عهده بگیرد که طبیعی است با این مقدمه همه مسلمانها معتقدند که حاکم مطلق و زمامدار علی‌الاطلاق در کره زمین از طرف خدای تعالی، حضرت خاتم الانبیا است و چون آن حضرت زمان زندگیش در زمین و استعداد مردم آن زمان ایجاب نکرد که همه قوانین الهی را به همه مردم برساند و مجری حکومت اسلامی در زمین گردد، بعد از خود حکومت و زمامداری را به کسی که در تمام شئون از نظر علم و تقوی و انس با خدای تعالی مثل خود او است تحویل داد و او هم باز به همین منوال به امام بعدی و پس از آن به امام و راهنمای بعد از خود و بالاخره هر امام و راهنمایی به امام و راهنمای بعد از خود، رهبری و حکومت و ولایت و امامت را تحویل داده و خلاصه برای هر قوم و جمعیتی در هر زمانی هادی و راهنمایی که زمام حکومت و سیاست

دنیا را به عهده بگیرد خدای تعالی قرار داده تا آنکه این سمت به حضرت بقیة الله حجة بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه) رسیده و او به مقتضیاتی که اینجا مجال بحثش نیست، در بین مردم ناشناس و به اصطلاح غایب زندگی می‌کند و طبعاً نمی‌تواند مستقیماً بر مردم حکومت کند و مجری احکام الهی در کره زمین گردد لذا برای خود نوابی با شرایط خاصی (که در کتب فقهی فقها نوشته‌اند) در تمام امور مسلمین که اهمّش دو چیز است، اوّل: حکومت و اداره مملکت و یا ممالک اسلامی و دوّم: مسائل تزکیه نفس و کمالات روحی تعیین کرده و تحت عنوان ولایت فقیه مطرح نموده است.

بنابراین، اگر کسی معتقد به دین مقدّس اسلام باشد ناگزیر است که معتقد به ولایت فقیه و حکومت اسلامی گردد و فقها را ملزم بدانند که در سیاست و حکومت جهانی دخالت مستقیم داشته باشند.

به عبارت دیگر هر مملکتی که مردمش مسلمان باشند باید بدون هیچ تردیدی حکومت و زمامداری را به دست فقها و مراجع تقلید بدهند. اما با کمال تأسف در طول تاریخ استعمارگران به انحاء مختلف علیه این فکر مبارزه می‌کرده و همیشه آنان از طرح این شعار که دین از سیاست جدا است بالاترین استفاده را می‌کرده و مسلمانان و گاهی علما و دانشمندان غیر متعهّد اسلامی را به انزوا می‌برده‌اند.

### «دین از سیاست جدا نیست»

در صدر اسلام جمعی که با نداشتن علم و سواد و بلکه هر امتیاز ارزنده‌ای مایل بودند بر مردم ریاست کنند عامل استعمار شدند و آهنگ



«دین از سیاست جدا است» را در بین مسلمانان آغاز کردند.

دیگر فکر نکردند که دین از سیاست چگونه ممکن است جدا باشد و حال آنکه قرآن درباره قوانین عالیه‌اش به طور کلی می‌گوید: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»<sup>(۱)</sup> و ما نازل کردیم بر تو قرآنی را که بیانگر همه چیز است.

و در حدیثی از سماعه نقل شده که گفت: از امام صادق سؤال کردم که: آیا پیامبر اکرم هر چه مردم از احکام لازم داشته‌اند در زمان خود آورده است.

فرمود: بلی، بلکه هر چه مردم تا روز قیامت از احکام و معارف لازم داشته‌اند آورده است.

سماعه گفت: پس بعضی از معارف و علوم و احکام ضایع شده و به دست مردم با وفات رسول اکرم نرسیده، فرمود: نه این طور نیست آن علوم و احکام نزد اهلش باقی است.<sup>(۲)</sup>

دانشمندان مسلمان در صورتی که علم دین را به طور کامل فرا گرفته باشند ممکن نیست از سیاست بی‌اطلاع باشند.

چگونه شد که خلفا اموی و عباسی سیاستمدار باشند ولی علی بن ابیطالب و فرزندان معصومش از سیاست اطلاعی نداشته باشند؟!

مگر معنی سیاست اداره امور اجتماع به نحو احسن به گونه‌ای که کوچکترین حقی از کسی پایمال نشود و حکومت عدل برقرار گردد نیست؟ و از حضرت علی بن ابیطالب در کتاب «غررالحکم» نقل شده که

۱ - سورة نحل آیه ۹۲.

۲ - کتاب «الفقه والسیاسة» صفحه ۳۷.

می فرماید:

«خیر السیاسات العدل» (بهترین سیاستها عدالت است).

اگر معنی سیاست این است، که باید گفت: جز علی و فرزندان معصومش و فقهاء نائب امام معصوم کس دیگری لیاقت احراز مقام سیاست و حکومت را به طور کامل ندارد.

ولی اگر معنی سیاست: کلک، حقّه بازی، مکر و خیانت و ضایع کردن حقوق ضعفا باشد دامن مقدّس پیروان اسلام از آن پاک است، تا چه رسد به پیشوایان معصوم اسلام!

شاید شیخ محی الدّین خیّاط که درباره علی بن ابیطالب می گوید:

«علی بدون استثنا دانشمندترین اصحاب پیامبر

اکرم بود و بدون تردید، فصیحترین آنها بود و بدون

شبهه در قضاوت استادترین آنها بود و بدون شک

شجاعترین آنها بود و بدون حرف شریف ترین آنها و

نزدیک ترین آنها به رسول الله بود.

و اگر سیاست او هم مانند سایر صفاتش می بود،

بهترین فرد برای خلافت او بود!». (۱)

منظورش سیاست به معنی فوق بوده است یعنی مکر، حيله، پایمال

نمودن حقوق دیگران، ظلم و بی دادگری، بی عدالتیها و صدها اعمال خلاف

انسانی برای حفظ خود که البته از مقام شامخ علی بن ابیطالب دور است.

استعمار با این نغمه خواسته مردم مسلمان را از فکر حکومت و ورود در



سیاست به دور نگه دارد ولی اسلام آن دین کاملی است، که یکی از صفات بارز پیشوایان معصوم این دین را سیاستمداری آنها در میان بندگان خدا دانسته است. چنانکه در زیارت جامعه کبیره در خطاب به آنها می‌گوید:

«وَسَائَةِ الْعِبَادِ».

و در ضمن احادیث، وقتی صفات امام و رهبر را بیان می‌کنند: کلمه «غَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ» را متذکر می‌شوند<sup>(۱)</sup> و در نامه‌ای که حضرت امیرالمؤمنین علی به مالک اشتر می‌نویسد به او دستور می‌دهد که:

اگر خواستی برای بعضی از استانهای مملکت مصر

حاکمی از میان مردم تعیین کنی، آن که اهل ورع و تقوی و

۱ - بحار الانوار جلد ۲۵ صفحه ۱۶۹. فی کتاب مشارق الانوار عن طارق بن شهاب عن امیر المؤمنین آنه قال: یا طارق الامام کلمة الله و حجة الله و وجه الله و نور الله و حجاب الله و آية الله يختاره الله و يجعل فيه ما يشاء و يوجب له بذلك الطاعة و الولاية على جميع خلقه فهو وليه في سماواته و ارضه، اخذ له بذلك العهد على جميع عبادہ، فمن تقدّم عليه كفر بالله من فوق عرشه، فهو يفعل ما يشاء و اذا شاء الله شاء. و يكتب على عضده: «و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا و عدلاً» فهو الصدق و العدل و ينصب له عمود من نور من الارض الى السماء يرى فيه اعمال العباد و بلبس الهيبة و علم الضمير و يطّلع على الغيب و يرى ما بين المشرق و المغرب فلا يخفى عليه شيء من عالم الملك و الملكوت و يعطى منطق الطير عند ولايته. فهذا الذي يختاره الله لوحيه و يرتضيه لغيبه و يؤيده بكلمته و يلقنه حكمته و يجعل قلبه مكان مشيئته و ينادي له بالسلطنة و يدعن له بالامرة و يحكم له بالطاعة و ذلك لأن الامامة ميراث الانبياء و منزلة الاصفياء و خلافة الله و خلافة رسل الله فهي عصمة و ولاية و سلطنة و هداية و آتته تمام الدين و رجع الموازين. الامام دليل للقاصدين و منار للمهتدين و سبيل السالكين و شمس مشرقة في قلوب العارفين، ولايته سبب للنجاة و طاعته مفترضة في الحياة و عدة بعد الممات و عز المؤمنین و شفاعة المذنبين و نجاة المحبين و فوز التابعين، لأنها رأس الاسلام و کمال الايمان و معرفة الحدود و الاحکام و تبیین الحلال من الحرام، فهي مرتبة لا ينالها الا من اختاره الله و قدّمه و ولّاه و حکمه.

فالولاية هي حفظ الثغور و تدبير الامور و تعديد الايام و الشهور الامام الماء العذب على الظما و الدال على الهدى، الامام المطهر من الذنوب، المطلع على الغيوب، الامام هو الشمس الطالعة على العباد بالانوار فلا تناله الايدي و الابصار و اليه الاشارة بقوله تعالى: «فَللهُ الْعِزَّةُ و لرسوله و للمؤمنين» و المؤمنون على و عترته، <

علم و دانش و «سیاست» باشد انتخاب کن.<sup>(۱)</sup>

بنابراین دین از سیاست جدا نیست و پیشوایان معصوم اسلام و نواب آنها باید سیاست و زمام امور مسلمانان را به عهده بگیرند تا حکومت اسلامی به مفهوم واقعی در دنیا برقرار شود.

ناگفته پیداست این که می‌گوئیم: دین از سیاست جدا نیست، معنایش این است که دین اسلام دارای قوانینی است که شامل سیاست هم می‌شود، مانند دانشگاهی است که دانشکده‌های مختلف دارد کسانی که از این دانشگاه فارغ التحصیل می‌شوند ممکن است فقط در بعضی از رشته‌های آن تخصص پیدا کنند.

بنابراین لازم نیست که همه دانشمندان مسلمان سیاستمدار هم باشند زیرا ممکن است جمعی از آنها در رشته‌های دیگر اسلامی تخصص پیدا

۱ — بحار الانوار جلد ۷۷ چاپ تهران صفحه ۲۵۴ در فرمان امیرالمؤمنین به مالک اشتر:

«فاصف لولاية اعمالك اهل الورع والعلم والسياسة».

→ فالعزة للنبي وللعترة والنبي والعترة لا يفترقان في العزة الى آخر الدهر. فهم رأس دائرة الايمان و قطب الوجود و سماء الجود و شرف الوجود و ضوء شمس الشرف و نور قمره و اصل العز و المجد و مبدؤه و معناه و مبناه، فالامام هو السراج الوهاج و السبيل و المنهاج و الماء النجاج و البحر العجاج و البدر المشرق و الغدير المغدق و المنهج الواضح المسالك و الدليل اذا عمّت المهالك و السحاب الهائل و الغيث الهامل و البدر الكامل و الدليل الفاضل و السماء الظليلة و النعمة الجليلة و البحر الذي لا ينزف و الشرف الذي لا يوصف و العين الغزيرة و الروضة المطيرة و الزهر الارج و البدر البهيج و النير اللانح و الطيب الفائح و العمل الصالح و المتجر الرابع و المنهج الواضح و الطيب الرفيق و الأب الشفيق.

مفرغ العباد في الدواهي و الحاكم و الناهي، مهيم الله على الخلائق و امينه على الحقائق حجة الله على عباده و محجته في ارضه و بلاده، مطهر من الذنوب مبرأ من العيوب مطلع على الغيوب، ظاهره أمر لا يملك و باطنه غيب لا يدرك، واحد دهره و خليفة الله في نهيه و أمره.

لا يوجد له مثل و لا يقوم له بديل. فمن ذا ينال معرفتنا أو يعرف درجتنا أو يشهد كرامتنا أو يدرك منزلتنا؟ حارت الأبواب و العقول و تاهت الأفهام فيما أقول تصاغر العظمة و تقاصرت العلماء و كَلَّت الشعراء و خرس البلغاء و لكت الخطباء و عجزت الفصحاء و تواضعت الارض و السماء عن وصف شأن الاولياء. <



کرده باشند و نتوانند در مسائل سیاسی اظهار نظر کنند ولی باید معتقد شد که یک مرجع تقلید، یک مجتهد جامع الشرایط، حتماً باید سیاستمدار باشد و الاً نمی توان در احکام اسلام او را مجتهد مطلق دانست و ممکن نیست از او تقلید کرد.

زیرا مسائل سیاسی و احکام مملکت داری نیز از مسائل اسلامی است و اجتهاد در احکام آن بدون تردید جزو مطالبی است که باید یک مجتهد مطلق آن را دارا باشد.

و طبیعی است که باید در این صورت تمام علما و حتی سایر مجتهدین

→ و هل يعرف أو يوصف أو يعلم أو يفهم أو يدرك أو يملك من هو شعاع جلال الكبرياء و شرف الأرض و السماء؟ جلّ مقام آل محمد عن وصف الواصفين و نعت الناعتين و أن يقاس بهم أحد من العالمين، كيف و هم الكلمة العليا و التسمية البيضاء و الوحدانية الكبرى التي أعرض عنها من أدبر و تولّى و حجاب الله الأعظم الأعلى.

فأين الاختيار من هذا؟ و أين العقول من هذا؟ و من ذا عرف أو وصف من وصفت؟ ظنّوا أنّ ذلك في غير آل محمد، كذبوا و زلّت أقدامهم، اتّخذوا العجل ربّاً و الشياطين حزباً كلّ ذلك بغضة لبست الصفوة و دار العصمة و حسداً لمعدن الرسالة و الحكمة و زين لهم الشيطان أعمالهم، فتبّاً لهم و سحقاً، كيف اختاروا إماماً جاهلاً عابداً للأصنام، جبناً يوم الزحام؟

و الامام يجب أن يكون عالماً لا يجهل و شجاعاً لا ينكل، لا يعلو عليه حسب ولا يدانيه نسب، فهو في الذروة من قریش و الشرف من هاشم و البقية من ابراهيم و النهج من النبع الكريم و النفس من الرسول و الرضى من الله و القول عن الله.

فهو شرف الأشراف و الفرع من عبد مناف، عالم بالسياسة، قائم بالرياسة، مفترض الطاعة الى يوم الساعة، أودع الله قلبه سرّه و أطلق به لسانه فهو معصوم و قفّ ليس بجبان ولا جاهل، فتركوه يا طارق و اتّبعوا أهواءهم و من أضلّ ممّن اتّبع هواه بغير هدى من الله؟

و الامام يا طارق بشر ملكيّ و جسد سماویّ و أمر الهیّ و روح قدسیّ و مقام علیّ و نور جلیّ و سرّ خفیّ، فهو ملك الذات، الهیّ الصفات، زائد الحسنات، عالم بالمغیبات خصّاً من ربّ العالمین و نصّاً من الصادق الأمين. و هذا كلّ لآل محمد لا یشاركهم فيه مشارک، لأنّهم معدن التنزیل و معنی التأویل و خاصّة الربّ الجلیل و مهبط الأمين جبرئیل، صفوة الله و سرّه و كلمته، شجرة النبوة و معدن الصفوة عین المقالة و منتهی الدلالة و محکم الرسالة و نور الجلالة جنب الله و ودیعتة و موضع كلمة الله و مفتاح حکمته و مصابیح رحمة الله و ينابيع نعمته السبیل الى الله و السلسیل و القسطاس المستقیم و المنهاج القويم و الذکر الحکیم و الوجه الكريم و النور

تحت فرماندهی این رهبر بزرگ اسلامی قرار بگیرند و از رأی خود به خاطر حفظ نظام اسلامی و استقرار حکومت اسلامی صرف نظر کنند و تابع ولایت فقیهی که مسلط بر مملکت است باشند و الاّ اتحاد آنها بر هم می خورد و هدف استعمار عملی می گردد.

→ القدیم، أهل التشريف و التقويم و التقديّم و التعظيم و التفضيل خلفاء النبیّ الکریم و أبناء الرؤف الرحيم و أمناء العلیّ العظیم، ذریّة بعضها من بعض والله سميع عليم.

السمام الأعظم و الطّریق الأقوم، من عرفهم و أخذ عنهم فهو منهم و إليه الاشارة بقوله: «فمن تبعنی فانه منی» خلقهم الله من نور عظمته و ولّاهم أمر مملکته فهم سرّ الله المخزون و أولیّاؤه المقرّبون و أمره بین الکاف و النون الى الله يدعون و عنه يقولون و بأمره يعملون.

علم الأنبياء فی علمهم و سرّ الأوصياء فی سرّهم و عزّ الأولياء فی عزّهم کالقطرة فی البحر و الذّرة فی القفر و السماوات والأرض عند الامام کیده من راحته يعرف ظاهرها من باطنها و يعلم برّها من فاجرها و رطبها و يابسها، لأنّ الله علّم نبيّه علم ما کان و ما يكون و ورث ذلك السرّ المصون الأوصياء المنتجبون و من أنکر ذلك فهو شقی ملعون يلعنه الله و يلعنه اللاعنون.

و كيف يفرض الله على عباده طاعة من يحجب عنه ملکوت السّماوات والأرض؟ و إنّ الكلمة من آل محمّد تنصرف الى سبعين وجهاً وکلّ ما فی الذّکر الحکیم و الكتاب الکریم و الکلام القدیم من آية تذکر فيها العين والوجه واليد والجنب فالمراد منها الولیّ لأنّه جنب الله و وجه الله، یعنی حقّ الله و علم الله و عين الله و يدالله فهم الجنب العلیّ و الوجه الرضیّ و المنهل الرویّ و الصراط السویّ و الوسيلة الى الله و الوصلة الى عفوه و رضاه.

سرّ الواحد و الأحد، فلا یقاس بهم من الخلق أحد، فهم خاصّة الله و خالصته و سرّ الدیان و کلمته و باب الايمان و کعبته و حجّة الله و محجّته و أعلام الهدی و رأیته و فضل الله و رحمته و عين یقین و حقیقته و صراط الحقّ و عصمته و مبدء الوجود و غایته و قدرة الرّبّ و مشیّته و أمّ الكتاب و خاتمته و فصل الخطاب و دلالتّه و خزنة الوحی و حفظته و آية الذّکر و تراجمته و معدن التنزیل و نهايته فهم الکواکب العلویة و الأنوار العلویة المشرقة من شمس العصمة الفاطمیّة، فی سماء العظمة المحمّديّة و الأغصان النبویّة النابتة فی دوحه الأحمدیّة و الأسرار الالهیّة المودعة فی الهياکل البشريّة، و الذّریّة الزکيّة و العترة الهاشمیّة الهادیة المهدیّة اولئک هم خیر البریّة.

فهم الائمّة الطاهرون و العترة المعصومون و الذّریّة الاکرمون و الخلفاء الراشدون و الکبراء الصّدیقون و الاوصياء المنتجبون و الاسباط المرضیون و الهداة المهدیون و الغرّ الميامین من آل طه و یاسین و حجج الله علی الأوّلین و الاخرین.

اسمهم مکتوب علی الاحجار و علی اوراق الاشجار و علی أجنحة الاطیار و علی أبواب الجنّة و النّار و علی العرش و الافلاک و علی أجنحة الاملاک و علی حجب الجلال و سرادقات العزّ و الجمال و باسمهم تسبح الاطیار و تستغفر لشیعتهم الحیتان فی لجج البحار و انّ الله لم یخلق أحداً الاّ و أخذ علیه الاقرار بالوحدانیّة و الولاية للذّریّة الزکيّة و البراءة من أعدائهم و انّ العرش لم یستقرّ حتّی کتب علیه بالنور: لا اله الاّ الله محمّد رسول الله علی ولیّ الله.



## «توجیه جدائی دین از سیاست»

امروز جمعی پیدا شده‌اند، که به گمان خود می‌خواهند بین مسلمانان و پیروان استعمار را صلح دهند و می‌گویند: بهتر نیست که بگوئیم: در صدر اسلام علی رهبر دینی مردم بوده و ابی‌بکر و عمر و عثمان رهبران سیاسی مردم بوده‌اند. که نه حقّ علی بن ابیطالب از بین رفته باشد و نه نسبت به آن سه نفر بدبینی به وجود آمده باشد؟!

آیا بهتر نیست که معاویه و یزید را لعن نکنیم و بگوئیم آنها سیاستمداران جامعه اسلامی بوده‌اند و حضرت امام حسن و امام حسین رهبران دینی مردم بوده‌اند؟!

و خلاصه بهتر نیست که بگوئیم: خلفا اموی و عباسی و پس از آنها سلاطین و رؤسای جمهور در ممالک اسلامی به عنوان حکام سیاسی اسلام باشند و دوازده خلیفه معصومی که در صدها مورد پیامبر از آنها نام برده<sup>(۱)</sup> و سپس علما و مراجع تقلید به عنوان رهبران دین (یعنی مسأله‌گو) و دور از غوغای دنیاپرستان باشند؟!

در جواب می‌گوئیم: چرا پیشوای عظیم الشان اسلام حضرت خاتم الانبیا این تقسیم را خودش انجام نداد و با ندای آسمانش فرمود: من شهر علمم و علی درب آن شهر است.

آیا علم سیاست را از آن استثنا کرد و به دیگری داد؟

۱ - در کتاب «منتخب الاثر» روایات زیادی از پیامبر اکرم از طریق سنّی و شیعه نقل شده که فرمود: خلفا من بعد از من دوازده نفرند سپس به نام یک یک از ائمه

اشاره فرموده است.

آیا وقتی آن دوازده خلیفه را معرفی می‌کرد و فرمود: آنها جانشینان من اند<sup>(۱)</sup> مسأله سیاست را جدا کرد؟

اگر سیاست از برنامه آنها جدا بود چرا تا آن حد خلفا و سلاطین با پیشوایان دین مبارزه می‌کردند که فرمود: هیچ یک از ما نیست مگر آنکه مسموم و یا کشته خواهد شد.<sup>(۲)</sup>

آن همه زندانها و شکنجه‌ها و اذیت و محدودیت‌ها برای چه بود؟! چرا پیشوایان دین همیشه به فکر مبارزه با خلفا و سلاطین زمانشان بوده‌اند؟!

چرا آنها را غاصب می‌دانستند؟! اگر دین از سیاست جدا می‌بود و نصیب آنها سیاست شده بود و پیشوایان دین می‌خواستند تنها به کار مسأله گوئی بپردازند.

چرا علی بن ابیطالب با معاویه جنگ کرد؟! چرا حسن بن علی فرمود: اگر من یارانی می‌داشتم با این طاغوت مبارزه می‌کردم؟

چرا حسین بن علی با یزید بن معاویه به مقاتله برخاست و کشته شد؟

چرا یک یک ائمه با خلفا زمانشان مبارزه کردند؟! چرا حضرت موسی بن جعفر به آن شتربان فرموده: تو که دوست داری هارون الرشید به سلامت از سفر حج برگردد و اجرت شترهایت را

۱ - بحار الانوار جلد ۲۷ صفحه ۲۱۴. عن الرضا قال: ما منا الا مقتول شهيد.

۲ - بحار الانوار جلد ۳۵ صفحه ۲۱۷. قال الحسن بن علی واللّه یقد عهد البنا رسول اللّه ان هذا الامر یملکه اثنا عشر اماماً من ولد علی و فاطمة ما منّا الا مسموم او مقتول.



بدهد، بقاء ظالم را خواسته‌ای!

و چرا آن حضرت راضی نمی‌شود که به همین مقدار دوستانش مایل باشند هارون الرشید و هارون الرشیدها زنده بماند.

بنابراین بی‌معنی‌ترین و بی‌اساس‌ترین مطلبی که با روح اسلام مخالف است این است که بگوئیم: دین از سیاست جدا است و کسانی که این معنی را شعار خود قرار داده‌اند یا خودشان جیره‌خوار استعمارند و یا جیره‌خواران استعمار آنها را تحریک کرده و فریب داده و مایلند این طرح را در میان جوامع اسلامی پیاده کنند، تا شاید علما و مراجع تقلید که در قلوب مردم مسلمان جای دارند، آنها را از میان جامعه خارجشان کنند و مانند پاپ در واتیکان قرارشان دهند و فقط گاهی اگر صلاح بدانند آنها را به عنوان پدر بزرگ و ادار به نصیحت کردن دیگران کنند و احترامات ظاهری برای آنها قائل باشند و اگر لازم شد گاهی گوش به حرفشان دهند و الاً به آنها بگویند که:

«در ارشاد عوام موفق باشید و به اعمال سیاستمدارانۀ ماکاری نداشته باشید».

زیرا دین از سیاست جدا است.

در زمان رژیم ستم‌شاهی که من چاپ اوّل این کتاب را نوشته و منتشر کرده بودم به خاطر اعتقاد که دین از سیاست جدا نیست مرا مورد فشار در سازمان امنیّت قرار دادند و آنها اصرار می‌کردند که باید بگویم: دین از سیاست جدا است، به خصوص که مطلب فوق متعلّق به شاه خائن، در سخنرانی اواخر عمر نحسش در شهر قم بود، روزی که او علیه روحانیّت سخنرانی می‌کرد و می‌گفت: «من از ارتجاع سیاه بیشتر از انقلاب سرخ کینه دارم» منظورش از ارتجاع سیاه روحانیّت و از انقلاب سرخ انقلاب شوم

«شوروی» بر ضرر اسلام بود.

جمله بالا را در جواب علما و مراجع تقلید گفت و آنان را با این جواب، مسخره کرد و به آنها توهین نمود.

می بینید که چگونه عوامل استعمار می خواسته اند روحانیت و علما دین را دور از سیاست نگه دارند و زمانی که روحانیت وارد سیاست می شود و ملت مسلمان را رهبری می کند چگونه احساساتی می گردند و از آنها کینه در دل می گیرند.

زیرا آنها می دانند که اگر اسلام ناب محمدی به میدان سیاست قدم بگذارد تمام دنیا را تسخیر می کند، نمی گذارد که افراد نالایق، ظالم، خودخواه، جاه طلب، بی دین و بی دانش بر مردم حکومت کنند.

در انقلاب اسلامی ایران دیدیم که وقتی روحانیت وارد سیاست می شود با رهبری یک مرجع لایق و مجتهد و محبوب چگونه می تواند انقلاب بی نظیری به وجود بیاورد و تبلیغات پی در پی صدها سال بی دینی و استعمار را نقش بر آب کند.

و می بینیم که به حمدالله پس از چهارده سال<sup>(۱)</sup> که از انقلاب اسلامی ایران می گذرد همین عمامه بسرهایی که استعمار آنها را چنین و چنان معرفی کرده بود، در مقابل یک جهان دشمن و جنگ خانمانسوز و دراز مدت<sup>(۲)</sup>، چگونه با بهترین سیاستها و بهترین روشها که دنیا را به تعجب در آورده است، مملکت را اداره کرده اند.

۱ - این کتاب در سال ۱۳۷۱ تجدید طبع گردیده است.

۲ - هشت سال بدون وقفه جنگ بین ایران اسلامی و عراق با کمک ابرقدرتها و تجاوز عراق به ایران طول کشید و دهها شهر و صدها روستا را ویران کرد.



امید است خدای تعالی زیر سایه امام عصر (روحی له الفداء) و با ظهور آن حضرت به آنها کمک کند تا بتوانند با صدور انقلاب به تمام کشورهای اسلامی که زیر سلطه استعمارند غلبه کنند و عَلم فتح و پیروزی را در سراسر جهان به اهتزاز درآورند.

## ۱۰- مقام مقدّس رهبری

یکی از عوامل بزرگ پیشرفت هر قوم و جمعیتی داشتن رهبر و فرمانده عاقل و پاک و باتقوایی است که دارای مدیریت و عدالت و محبت نسبت به رعیت باشد.

حتّی در حیواناتی که اجتماعی خلق شده‌اند این قانون طبیعی و عقلی کاملاً دخالت دارد و اگر آنها هم از این قانون اساسی سرپیچی کنند دچار بدبختی و بلکه فنا و نابودی می‌گردند. و تردیدی نیست که هر مقدار رهبر و زمامدار قاطعیّت بیشتر و مقتدرتر و محبوبتر باشد پیشرفت آن جامعه بیشتر است این یک مسأله مشکوکی که عقلاً بتوانند در آن تردیدی داشته باشند نبوده و حتّی به قدری



مسأله واضح است که نیازی به بحث و استدلال و اثبات

ندارد.

مطلبی که در اینجا باید مقداری توضیح داده شود این است که: چگونه استعمار، در اثر غفلت مسلمانان از اهمیت این موضوع کاسته و توانسته مانع پیشرفت مسلمانها شود؟! و چگونه مسلمانان را به خواب غفلت فرو برده؟! و چگونه آنها را به خاطر عدم توجه به این مسأله مهم بدبخت کرده است.

و من معتقدم که حتی اگر مسلمانان را نسبت به روحانیت بدبین کرده‌اند منظورشان در مرحله اول کوبیدن مقام رهبری و خشکاندن ریشه‌های معارف اسلامی و بلکه جمیع واقعیتهای انسانی بوده است. لذا باید مسلمانان در این عصر که به حمدالله با بی‌سوادی مبارزه شده و فکرها و عقلها و استعدادها رشد کرده و مردم می‌توانند حقایق را بهتر از گذشته درک کنند، بکوشند تا جبران ضررها و عقب‌افتاده‌گیها را بنمایند و به مسأله رهبری و تقویت آن مقام مقدس کوشا باشند ولی متأسفانه در میان اهل سنت که اکثریت مسلمانان را تشکیل می‌دهند مسأله مرجعیت و مقام مقدس رهبری به کلی از بین رفته و آنها در حوادث و مسائل مهم حکومتی بی‌رهبر مانده‌اند، لذا آنها تا به امروز به هیچ وجه نتوانسته‌اند به طور کامل در مقابل ظالمین و طاغوتها بپاخیزند و اگر هم در بعضی از ممالک مردم آن مملکت قیام مسلحانه‌ای هم کرده‌اند باز چون فرمانده و رهبری که همه مردم را در مقابل او که با ایمان کامل مطیع او باشند نداشتند دچار نابسامانی و عدم موفقیت و لاقابل دچار اختلافات شدید داخلی کرده است.

من در اینجا نمی‌خواهم با ذکر نمونه‌هایی از تاریخ گذشته و معاصر این

کتاب را پر حجم کنم و الّا ده‌ها نمونه تاریخی وجود دارد که مطلب ما را تأیید می‌کند.

حال باید چه کرد؟ باید به فکر علاج این نقیصه افتاد و آن را از ضعف نجات داد و اگر در بعضی از فرق مسلمین این مسأله به کلی فراموش شده باید آنها را از خواب غفلت بیدار نمود، شاید آنها آنقدر تحت تأثیر استعمار قرار نگرفته باشند که طاغوتها و استعمارگران را بر برادران و دوستان خود ترجیح دهند و الّا باشد که تا بمیرد در عین خودپرستی.

### شرایط مقام مقدّس رهبری

مقاله زیر که به منظور نهمین کنگره جهانی نهج‌البلاغه در ۱۳ رجب سال ۱۴۱۰ مطابق با ۲۰ بهمن ۱۳۶۸ سالروز تولّد حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب در بنیاد نهج‌البلاغه تشکیل شد، نوشته شده و در همان سال از طرف بنیاد مذکور به چاپ رسیده و اینک با تغییرات مختصری در این کتاب تقدیم حضورتان می‌شود.

ضمناً چون در کنگره مذکور قید شده بود که شرایط مقام مقدّس رهبری از دیدگاه نهج‌البلاغه و امیرالمؤمنین ذکر شود لذا تنها به مطالب آن حضرت در کتاب نهج‌البلاغه در این خصوص اکتفا شده است.

مقدّماتاً باید دانست مسأله امامت و رهبری در حکومت اسلامی یکی از



بزرگترین و مهمترین مسائلی است که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به آن عنایت خاصی داشته و این حقیقت از کلمات و خطب و سخنان حکمت‌آمیز آن حضرت که در سراسر کتاب شریف نهج البلاغه دیده می‌شود، استفاده می‌گردد.

امام علی بن ابی طالب مسئله رهبری و امارت را از لوازم زندگی سعادت‌مندانه انسان می‌داند آنجا که می‌گوید:

«و انه لابد للناس من امیر» یعنی: ضروریترین چیزها

برای مردم رهبری و امارت امیری است، که در حکومت او مؤمنین به کارهای دنیا و آخرت خود مشغول باشند و در کمال آسایش زندگی کنند و کفار از امنیت و عدم هرج و مرج در مملکت بهره‌مند گردند.

در حکومت رهبر مقتدر اسلامی، مردم به جان یکدیگر نمی‌افتند و وضع بهداشت و تغذیه آنها سالم و جنگ و جدال از میان برداشته می‌شود، همه مردم با اجل طبیعی خود می‌میرند و به مرگهای زود رس مبتلا نمی‌گردند.

در حکومت رهبر و امیر مقتدر، بودجه مملکت از راه مالیات تأمین می‌گردد و برنامه‌ها به طوری تنظیم می‌شود که بودجه حاصله از درآمد حکومتی در مقابل مخارج مملکت به هیچ وجه کسر ندارد.

رهبر و امیر در حکومت اسلامی، از نظر امیرالمؤمنین

فرمانده کُلّ قوای مسلح است که با دشمنان و  
هجوم‌کنندگان به مرز و بوم مملکت اسلامی به مقاتله بر  
می‌خیزد و آنها را نابود می‌کند و تمامیت ارضی را حفظ  
می‌نماید.

وجود رهبر و امیر در یک مملکت اسلامی در پی  
دارنده بزرگترین نعمتهای الهی، یعنی: نعمت امنیت است  
که حتی دست همه دزدها و قطاع‌الطریقها را کوتاه می‌کند.  
رهبر و امیر در حکومت اسلامی حقوق از دست رفته  
ضعفا و ستم‌دیدگان را از قدرتمندان و ظالمین می‌ستاند و  
آنها را به حقوق حقّه خود می‌رساند و عدل و داد را در  
مملکت برقرار می‌نماید تا خوبان در رفاه و مردم از شرّ  
بدکاران آسوده باشند.<sup>(۱)</sup>

و بالاخره از نظر مولی‌امیرالمؤمنین تمام امور سیاسی و حکومتی و  
مملکت‌داری باید زیر نظر رهبر و امیر مسلمین برای نظم امور و وحدت  
کلمه باشد و آن حضرت (در کلام دیگر) لازم می‌داند که مردم به امامشان  
اقتدا کنند و از نور علم او، از رهنمودهای او، از اندیشه او، از قدرت

---

۱ - خطبة ۴۰ نهج البلاغه، قال امیرالمؤمنین :  
کلمة حقّ یراد بها باطل! نعم انه لاحکم الاله و لکنّ هؤلاء یقولون: لا امرة الاله و انه لا بدّ للناس من امیر برّ او  
فاجر یعمل فی امرته المؤمن و یستمع فیها الکافر و یرفع الله فیها الاجل و یجمع به الفیء و یقاتل به العدو و  
تأمن به السبل و یؤخذ به للضعیف من القوی حتی یستریح برّ و یستراح من فاجر.  
و فی رواية اخرى انه علیه السلام لما سمع تحکیمهم قال:  
حکم الله انتظر فیکم و قال:  
اما الامرة البرة فیعمل فیها التقی و اما الامرة الفاجرة فیتمتع فیها الشقی الی ان تنقطع مدّته و تدركه منیته.



تصمیم‌گیری او، از فرمان او، از اراده قوی او استعانت نمایند.<sup>(۱)</sup>

مقام رهبری از نظر امیرالمؤمنین به امور دنیا و سیاست و زمامداری خلاصه نمی‌شود، بلکه امام و رهبر از نظر آن حضرت (در کلام دیگر):

باید برای راهنمایی مردم، پیروی از امر و نهی الهی

۱ - بحارالانوار جلد ۳۳ صفحه ۴۷۳ و نهج البلاغه نامه ۴۵: «یا بن حنیف فقد بلغنی من فتية اهل البصرة دعاك الى مأدبة فاسرعت اليها تستطاب لك الالوان و تنقل اليك الجفان و ما ظننت انك تجيب الى طعام قوم عائلهم مجفو و غنيهم مدعو فانظر الى ما تقضمه من هذا المقضم فما اشتبه عليك علمه فالفظه (فالقطة خ) و ما ايقنت بطيب وجوهه فقل منه. الا و ان لكل مأموماً يقتدى به و يستضيء بنور علمه. الا و ان امامكم قد اكفى من دنياه بطمره و من طعمه بقرصه الا و انكم لاتقدرون على ذلك و لكن اعينوني بورع و اجتهاد و عفة و سداد فوالله ما كنزت من دنياكم تبرا ولا اذخرت من غنائمها وفرا ولا اعددت لبالي ثوبی طمرا (ولا حزت من أرضها شبراً ولا أخذت منه إلا كقوت أتان دبرة و لہی فی عینی أو هی و أهون من عصفه مقرة) بلی كانت فی أیدینا فدک من کل ما أظننت السماء فشحت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین و نعم الحكم الله. و ما أصنع بفدک و غیر فدک و النفس مظانها فی غد جدت تنقطع فی ظلمته آثارها و تغیب أخبارها و حفرة لو زید فی فسحتها و أوسعت یداً حافرها لضغطها (لأضغطها خ) الحجر و المدر و سدّ فرجها التراب المتراکم و أما هی نفسی أروضا بالتقوى لتأتی أمانة يوم الخوف الأكبر و تثبت على جوانب المزلق. ولو شئت لاهتديت الطريق الى مصفی هذا العسل و لباب هذا القمح و نسائج هذا القزّ و لكن هیات أن یغلبنی هواى و یقودنی جشعی الى تخزیر الأطعمة و لعلّ بالحجاز أو بالیمامة من لا طمع له فی القرص ولا عهد له بالشیع أو أن ابیت مبطاناً و حولی بطون غرثی و أكباد حرى ! أو أن أكون كما قال القائل:

و حسبك داء أن تبيت ببطنة و حولك أكباد تحنّ إلى القدّ

أقع من نفسی بأن یقال (لی): امیرالمؤمنین ولا أشارکهم فی مکاره الدّهر أو أكون أسوة لهم فی جشوبة العیش فما خلقت لی شغلنی أكل الطّیبات کالهیمة المربوطة همّها علفها أو المرسله شغلها نغمّهما تكثرش من أعلافها و تلهو عماً یراد بها أو أترك سدى أو أهمل عابثاً أو أجزّ حبل الضلالة أو اعتسف طریق المتاهة.

و کائی بقائلکم یقول: إذا کان هذا قوت ابن أبی طالب فقد قعد به الضّعف عن قتال الأقران و منازل السّجّعان. ألا و إنّ الشّجرة البریة اصلب عودا و الزّوازع الخضرة أرقّ جلودا و النباتات العذیة أقوى وقوداً و أبطأ خمودا. و أنا من رسول الله کالصنّو من الصنّو و الدّراع من العضد. و الله لو تظاهرت العرب على قتالی لما ولیت عنها ولو أمكنت من رقابها لاسرعت إليها. و سأجهد فی أن أظهر الارض من هذا الشخص المعکوس و الجسم المرکوس حتّى تخرج المدرّة من بین حبّ الحصيد. إلیک عتّی یا دنیا فجلک على غاربک قد انسلت من مخالبک و أفلت من حبالک واجتنبت الذّهاب فی مداحضک، أين القرون (القوم خ) الذین غررتهم بمداعیک؟ أين الأمم الذین فتنتهم بزخارفک؟ ها هم رهائن القبور و مضامين اللحد ! والله لو كنت شخصاً

نموده و خدا را به بندگانش بشناساند و راه بهشت و جهنم را

به آنها نشان دهد.<sup>(۱)</sup>

امام و رهبر در اسلام باید فرمانده و پیشتاز جبهه‌های جنگ باشد و مردم به درایت و آگاهی او از امور جنگی معتقد باشند و امام امیرالمؤمنین اسوه کامل این فرماندهی است تا جایی که می‌فرماید:

«و مع ایّ امام بعدی تقاتلون»<sup>(۲)</sup> یعنی: بعد از من بهتر

از من پیشوا و فرماندهی در جبهه جنگ نمی‌یابید، پس با

کدام امام و فرمانده بهتر از من بعد از من می‌خواهید با

دشمنانان جهاد کنید.

و بالاخره، وجود رهبر در حکومت اسلامی، از دیدگاه علی بن

ابی طالب از ضروری‌ترین مسائل اجتماعی است، که لابد در یکی از

کمیسیونها<sup>(۳)</sup> از آن بحث می‌شود و من باید مطالبم را در شرایط و

→ مرئياً و قالباً حسياً لأقمت عليك حدود الله في عباد غررتهم بالأمانی و أمم ألقيتهم في المهاوی و ملوك أسلمتهم الى التلف و أوردتهم موارد البلاء إذ لا ورد ولا صدر هیهات من وطیء دحضك زلق و من ركب لججك غرق و من ازور عن حبالك وفق و السالم منك لا یبالی إن ضاق به مناخه و الدنیا عنده کیوم حان انصلاحه. اعزبی عنی فوالله ولا أسلس لك فتقودینی.

و أیم الله - یمیناً أستثنی فیها بمشیة الله - لأروضن نفسی ریاضة تهشّ معها الى القرص إذا قدرت علیه مطعوماً و تنقع بالملح مادوماً ولأدعن مقلتی کعین ماء نضب معینها مستفرغة دموعها أتمتلیء السائمة من رعیها فتبرک؟ و تشبع الریضة من عشبها فتریض؟ و یا کل علی من زاده فیهجج؟ قوت إذا عینه إذا اقتدی بعد السنین المتطاولة بالهیمة الهاملة و السائمة المرعية. طوبی لنفسأدت الى ربها فرضها و عرکت بجننها بؤسها و هجرت فی اللیل غمضها حتی إذا غلبا الکری علیها افترشت أرضها و توسدت کفها فی معشر أسهر عیونهم خوف معادهم و تجافت عن مضاجعهم جنوبهم و هممت بذكر رهم شفاههم و تقشّعت بطول استغفارهم ذنوبهم «أولئك حزب الله ألا إن حزب الله هم المفلحون». فاتق الله یا ابن حنیف و لتکفک أقراصک لیكون من النار خلاصک.

۱ - خطبة ۱۵.

۲ - خطبة ۲۹ و بحار الانوار جلد ۴۰ صفحه ۱۰۹.

۳ - منظور کمیسیونهائی است که در کنگره جهانی بنیاد نهج البلاغه در آن سال برگزار می‌شد.



خصوصیات مقام مقدّس رهبری اختصاص دهم ولی در این مقدمه مختصراً، از آن جهت از ضرورت وجود رهبر در حکومت اسلامی سخن گفتم که بتوانم شرایط رهبری را با آرامش فکری بیشتری تحقیق کنم. ضمناً ناگفته نماند که منظور از مقام مقدّس رهبری در اینجا همان مقام ولایت فقیه در زمان غیبت امام معصوم است.

## شرایط مقام مقدّس رهبری

### شرط اوّل:

رهبر حکومت اسلامی باید فقیه و مسلّط بر احکام و قوانین اسلامی بوده و قوّه استنباط احکام را از قرآن و سنّت داشته باشد. امام و رهبر در حکومت اسلامی از دیدگاه امیرالمؤمنین کسی است که:

هدایت شده و آگاه به مصالح مسلمین بوده چنانکه در خطاب به عثمان بن عفان فرموده: «فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هَدَى وَهَدَى»<sup>(۱)</sup> یعنی: بدان که با فضیلت‌ترین بندگان خدا در نزد خدا پیشوای عادل است که هدایت شده باشد و دیگران را هدایت کند.

طبیعی است کسی که به عنوان رهبر می‌خواهد مردم را هدایت کند باید خودش هدایت شده باشد، و به مضمون آیه شریفه «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ

يَتَّبِعْ اَمَّنْ لَا يَهْدِي اِلَّا اَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (۱)

اگر رهبر، به حقوق و وظایف زمامداری و امامت بر مردم هدایت نشده باشد حقّ اشغال مقام رهبری و امامت را ندارد، لذا در خطبه فوق اوّل می فرماید: امام عادل هُدِيَّ (یعنی: امام عادل که هدایت شده باشد) و سپس می فرماید: و هَدَى، یعنی: آن وقت حقّ هدایت دیگران را دارد و در میان مردم راه و روشی را که شناخته شده آنها از خدا و پیامبر است پا برجا نماید و بدعتهای نوظهور را که در قوانین الهی شناخته نشده محو کند و مردم را از نادرستی بدعتها آگاه نماید.

و ای عثمان بن عفان، این را بدان که سنتها برای همه مسلمانها روشن و آشکار است و آنها نشانه‌هایی دارند، و همچنین بدعتها هم واضح و آشکارا است و آنها هم نشانه‌هایی دارند.

و ای عثمان، بدان که بدترین مردم نزد خدای تعالی آن رهبری است که جور و ستم پیشه کند، نادان و جاهل و گمراه و گمراه کننده باشد، قوانین و احکام و راه روشنی که از خدا و پیامبر اکرم گرفته شده از بین ببرد و بدعتها و اعمال زشتی که قبل از اسلام بوده و مردم زمان جاهلیت داشته‌اند و به وسیله اسلام در دست فراموشی سپرده شده دوباره زنده کند. (۲)

مقام رهبری در حکومت اسلامی از دیدگاه حضرت امیرالمؤمنین به

۱ - سورة یونس آیه ۳۵.

۲ - خطبه ۱۶۳.



قدری اهميت دارد که رهبر لایق و فقیه و فهیم را «ولّی الله» و «ولّی رسول الله» می‌داند، و رهبر نالایق را دشمن خدا و پیغمبر معرفی می‌کند و آنها را با هم یکسان نمی‌داند آنجا که در عهدنامه‌اش خطاب به محمد بن ابی‌بکر می‌گوید:

«فانه لاسواء امام الهدی و امام الردی و ولّی النبی و

عدو النبی»<sup>(۱)</sup>.

بلکه از نظر مولی امیرالمؤمنین با استفاده از قرآن حکومت و فرماندهی مخصوص به پروردگار است که فرموده: «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ»<sup>(۲)</sup> و فرموده: «فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ»<sup>(۳)</sup> و فرموده: «وَلَا يُشْرِكْ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا»<sup>(۴)</sup> و علی همین معنی را تعقیب نموده که می‌گوید:

«إِنَّ فِي سُلْطَانِ اللَّهِ عَصْمَةَ لِمُرْكَمٍ فَاعْطَوْهُ طَاعَتَكُمْ غَيْرِ

مَلُومَةٍ وَلَا مُسْتَكْرَهٍ بِهَا»<sup>(۵)</sup> و نیز فرموده: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَ

مُحَمَّدًا لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ عِبَادِهِ إِلَى عِبَادَتِهِ»<sup>(۶)</sup>.

و به همین جهت خدای تعالی پیامبر گرامی اسلام را فرستاده که مجری حاکمیت او باشد و تمام سخنان رسول اکرم را امضا کرده و شهادت به وحی بودن آنها از جانب خود داده که فرموده: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ

۱ - رساله ۲۷.

۲ - سورة انعام آیه ۶۲.

۳ - سورة مؤمن آیه ۱۲.

۴ - سورة كهف آیه ۲۶.

۵ - ۵۴۸ نهج البلاغه.

۶ - الوافی ۳ - (۲۲/۱۴۲).

هُوَ الْأَوْخَى يُوخَى»<sup>(۱)</sup> و بیعت با او را بیعت با خود دانسته که می‌گوید: «إِنَّ الَّذِينَ يُنَايَعُونَكَ إِنَّمَا يُنَايَعُونَ اللَّهَ».<sup>(۲)</sup>

بنابراین بدون تردید حاکمیت رسول خدا حاکمیت خدا است و خدای تعالی او را فرستاده تا از طرف او حکومت الهی را تأسیس کند و به مرحله اجرا گذارد، و طبیعی است که پس از تأسیس حکومت باید این زمامداری را با قوانینی که دارد در هر زمان به رهبری که مردم را به آن حقایق و قوانین هدایت کند، مدیر و مدبر، شجاع و عادل باشد و اگذار نماید که در این مورد خدای تعالی فرموده: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»<sup>(۳)</sup> و فرموده: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ».<sup>(۴)</sup>

طبق این برنامه مقام رهبری در حکومت اسلامی همان چیزی است که امیرالمؤمنین در نهج البلاغه فرموده:

«أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حَمَلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ»<sup>(۵)</sup> یعنی: بر

امام و رهبر حکومت اسلامی جز آنچه پروردگارش به او داده از اوامر و نواهی چیزی نیست. او باید ابلاغ‌کننده سخنان خدای تعالی و کلمات رسول اکرم، که تمامش موعظه و پند و اندرز است باشد، او باید بکوشد تا مردم را نصیحت کند، او باید سنن و قوانین اسلام را زنده نگه دارد،

۱ - سورة نجم آیه ۳.

۲ - سورة فتح آیه ۱۰.

۳ - سورة رعد آیه ۷.

۴ - سورة نساء آیه ۵۹.

۵ - خطبة ۱۰۴.



او باید حدود الهی را بر کسانی که استحقاقش را دارند اجرا کند، او باید سهم هر کسی را از بیت المال و حقوق حکومتی را با رعایت عدالت به صاحبانش برساند.

و در صدها حدیث و روایت از خاندان عصمت و طهارت آمده که امام و رهبر حکومت اسلامی به هیچ وجه نباید از جانب هوای نفس خود سخنی در احکام و معارف و قوانین حکومتی بگوید، زیرا امام معصوم از نظر علم و عقل معنی ندارد، که با خدای تعالی و رسول گرامی اسلام در کوچکترین حکم و قانونی مخالفت داشته باشد، و الاً به عصمت او خلل وارد می‌گردد، و اما غیر معصوم از رهبران حکومت اسلامی که در واقع نمایندگان امام معصوم‌اند نباید از حکومت الهی تخطی کنند و باید صد در صد در صراط مستقیم باشند بنابراین باید بکوشند که در کوچکترین موضوع، از حکم الهی سرپیچی نکنند و این معنی به هیچ وجه تحقق پیدا نمی‌کند مگر آنکه رهبر حکومت اسلامی در قوانین اسلام فقیه و مجتهد باشد.

رهبر در حکومت اسلامی از نظر مولی امیرالمؤمنین همان شرایط و وظایفی را دارد که در فرمانش به مالک اشتر نخعی و محمد بن ابی‌بکر و سایر عمالش نوشته و آنها را به وسیله آن فرمان راهنمایی کرده است، و تردیدی نیست که مثلاً مالک اشتر آن روز مانند رهبران اسلامی و واقعی امروز و مملکت «مصر» آن روز مانند مملکت ایران انقلابی و اسلامی امروز، و مولی امیرالمؤمنین آن روز مانند حضرت بقیة الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) امروز است با تفاوت آنکه مثلاً مالک اشتر را حضرت

مولی امیرالمؤمنین در آن روز به شخصه تعیین می فرمود و چون او را امام معصوم به عنوان والی و ولی امر مسلمین در مملکت مصر تعیین نموده مردم مسلمان مصر بدون تحقیق در خصوصیات علمی و تقوایی، او را باید بپذیرند و او را فقیه و عالم و مدیر و مدبّر بدانند و الا عصمت و مقام امام معصوم را عملاً منکر شده و از دین خدا خارج گردیده اند.

اما ولی امر مسلمین امروز باید با خصوصیات جامعی که پیشوایان معصوم توضیح داده اند کاملاً تطبیق کند و بر مردم مسلمان است که با همان خصوصیات و شرایط او را انتخاب نمایند که گفتیم اولین شرط رهبر مسلمین جهان این است که باید از سایر مردم با فضیلت تر و برتر بخصوص در علم و تقوی و فقاہت و سیاست و شجاعت باشد چنانکه مولی امیرالمؤمنین فرمود:

اختیارکن از برای حکومت و قضاوت بین مردم کسی را که از همه نزد تو با فضیلت تر و برتر باشد.<sup>(۱)</sup>

و بالاخره ولی امر مسلمین اگر فقیه و فہیم نباشد و نتواند احکام الهی را از لابلای قرآن و حدیث استخراج کند طبعاً با توہّمات و افکار خود فتوی می دهد که در این صورت هم او و هم کسانی که از او پیروی می کنند گمراهند.<sup>(۲)</sup> و مورد لعن ملائکہ رحمت و عذاب واقع می شود که امام باقر فرمود: «من اُفتی الناس بغير علم و

۱ - رسالہ ۵۳: «ثم اختر للحكم بين الناس افضل وعيتك في نفسك».

۲ - بحار الانوار جلد ۲ صفحہ ۸۳. اتّخذ الناس رؤساء جهلاً فستلوا و افتوا بغير علم فضلو و اضلوا.



لاهدی من الله لعنته ملائكة الرحمة و ملائكة العذاب و لحقه و زور

من عمل بفتیاه»<sup>(۱)</sup>.

## شرط دوم:

رهبر مسلمین باید آینده‌نگر و متفکر بوده و اعمال خود را با دقت کامل انجام دهد، تا دیگران او را در اثر ضعف در مدیریت مورد طعن قرار ندهند، زیرا این موضوع سبب بی‌توجهی رعیت به دستورات او می‌گردد، حضرت امیرالمؤمنین در اولین فراز از فرمانش به مالک اشتر فرمود:

ای مالک، من تو را به حکومت بلادی فرستاده‌ام که قبل از تو حکمرانانی خوب و عادل و بد و ظالم حکومت می‌کرده‌اند، و همان گونه که تو امروز درباره آنها فکر و قضاوت می‌کنی آیندگان هم درباره تو همان را فکر می‌کنند و آنچه تو درباره آنها می‌گوئی آنها هم همان را درباره تو خواهند گفت.<sup>(۲)</sup>

این کلام مقدس بیدار باشی است، که صد در صد مالک اشتر و سایر رهبران و زمامداران را کنترل می‌کند که اگر آن رهبر خدای نکرده اهل دنیا و شهرت باشد به خاطر آنکه حفظ ظاهر بکند کارهای خوب و صحیح انجام می‌دهد تا نام نیک از خود باقی بگذارد و اگر اهل کمالات و خداشناس و باتقوی باشد باز بخاطر آنکه باید صالح و پرهیزگار باشد دستور دارد که نام

۱ - بحار الانوار جلد ۲ صفحه ۱۱۸.

۲ - «ثم اعلم يا مالک انی قد وجهتک الی بلاد قد جرت علیها دول قبلک من عدل و جور، وان الناس ينظرون فی امورک فی مثل ما کنتم تنظر فیه من امور الولاية قبلک و يقولون فیک ما کنتم تقول فیه».

نیکی از خود باقی بگذارد، باز هم کنترل می‌شود و بالاخره دوّمین شرطی که رهبر حکومت اسلامی از نظر امیرالمؤمنین باید داشته باشد آینده‌نگری و حفظ حیثیت مقام حکومت اسلامی و دینی است.<sup>(۱)</sup>

### شرط سوّم:

باید رهبر مسلمین مخالف هوای نفس خود باشد چنانکه مولیٰ امیرالمؤمنین فرمود:

باید محبوبترین اندوخته‌ها نزد تو عمل شایسته باشد، سپس هوای نفس خود را کنترل کن و او را از غیر حلال نگهدار.<sup>(۲)</sup>

با این فرمان باید رهبر حکومت اسلامی مخالف هوای نفس خود باشد و جز نام نیک و اعمال شایسته چیز دیگری از خود باقی نگذارد. در کلام دیگر از معصوم دیگری نقل شده که فرمود:

«من کان من الفقهاء (تا آنکه فرموده) مخالفاً علی هواه»<sup>(۳)</sup> یعنی: مرجع تقلید مردم و کسی که می‌خواهد مقام مقدّس رهبری را اشغال کند باید از فقهای باشد که با هوای

۱ - رسالة ۵۳.

۲ - رسالة ۵۳: «فلیکن احب الذخائر الیک ذخیره العمل الصالح، فاملک هواک و شح بنفسک عما لایحل لک».

۳ - این روایت در کتاب «عروة الوثقی» باب تقلید از حضرت امام حسن عسکری نقل شده است و چون این حدیث در این باب مناسب است و اهمیّت بسیاری دارد ما آن را تماماً نقل می‌کنیم شاید برای اهل تحقیق مفید باشد در کتاب بحار الانوار جلد ۲ صفحه ۸۶.

«عن ابی محمّد العسکری فی قوله تعالی: و منهم امیون لایعلمون الكتاب الا امانی. قال: ثم قال الله تعالی: یا محمّد و من هؤلاء الیهود امیون لایقرؤون الكتاب و لایکتبون کلامی منسوب الی امّه ای هو کما»



نفس خود مخالف باشد و چون به جای امام معصومی که به هیچ وجه گناه و خطا و اشتباه ندارد نشسته باید لااقل او هوای نفس نداشته و جهاد با نفس کرده و از جمیع رذائل پاک باشد.

### شرط چهارم:

رهبر مسلمین باید نسبت به رعیت مهربان باشد و به آنها توجه کند و بگذارد آنها با او انس پیدا کنند، چنانکه مولی امیرالمؤمنین فرمود:

و در قلب خود مهربانی و دوستی را نسبت به رعیت جای ده و به آنها لطف داشته باش و علیه آنها، درنده ضرر زننده، که خوردن حیثیت و جان و مال آنها را غنیمت

→ خرج من بطن امه لا یقرأ و لا یکتب، لا یعلمون الكتاب المنزل من السماء ولا المتکذّب به و لا یمیّزون بینهما الاّ امانی اى الاّ أن یقرأ علیهم و یقال: هذا کتاب الله و کلامه، لا یعرفون إن قرىء من الكتاب خلاف ما فیہ و إن هم الاّ یظنّون اى ما یقرأ علیهم رؤسائهم من تکذیب محمد فی نبوته و إمامة علیّ سیّد عترته و هم یقلّدونهم مع أنّه محرّم علیهم تقلیدهم. فویل للذین یکتبون الكتاب بأیدیهم ثمّ یقولون هذا من عندالله لیشتروا به ثمناً قليلاً. قال : قال الله تعالى: هذا القوم من اليهود کتبوا صفة زعموا أنّها صفة محمد و هی خلاف صفته. و قالوا للمستضعفين منهم: هذه صفة النبی المبعوث فی آخر الزمان: أنّه طویل، عظیم البدن و البطن، أصهب الشعر و محمد بخلافه و هو یجیء بعد هذا الزمان بخمسائة سنة و انما أرادوا بذلك لتبقى لهم علی ضعفائهم رئاستهم و تدوم لهم اصابتهم و یکفّوا أنفسهم مؤونة خدمة رسول الله و خدمة علیّ و أهل خاصته، فقال الله عزّ وجلّ: فویل لهم ممّا کتبت أیدیهم و ویل لهم ممّا یکسبون من هذه الصفات المحرّفات المخالفات لصفة محمد و علیّ الشدة لهم من العذاب فی أسوء بقاع جهنّم و ویل لهم الشدة من العذاب ثانیة مضافة الى الاولى ممّا یکسبون من الاموال الّتی يأخذونها اذا ثبتوا أعوامهم علی الکفر بمحمد رسول الله و الجحد لوصیه أخیه علیّ بن ابی طالب ولیّ الله. ثمّ قال : قال رجل للصادق : فاذا کان هؤلاء القوم من اليهود لا یعرفون الكتاب الاّ بما یسمعون من علمائهم لا سبیل لهم الى غیره فکیف ذمّهم بتقلیدهم و القبول من علمائهم؟ و هل عوام اليهود الاّ کعوا منا یقلّدون علماءهم؟ فإن لم یجز لاولئک القبول من علمائهم لم یجز لهؤلاء القبول من علمائهم، فقال : بین عوامنا و علمائنا و بین عوام

بدانی مباش.<sup>(۱)</sup> زیرا این مردم دو دسته‌اند، یا برادران دینی تو هستند، یعنی مسلمانند، و یا مانند تو خلق شده، یعنی بشرند، به هر حال دچار لغزش می‌گردند و نکبت بدی، دانسته یا ندانسته دامنگیرشان می‌شود، تو با عفو و گذشت از آنها بگذر آن چنانکه دوست داری خدای تعالی با عفو و گذشتش از تو بگذرد، زیرا تو مافوق آنها هستی و کسی که تو را بر آنها حکمفرما کرده برتر از تو است و خدا مافوق کسی است که به تو حکومت داده است.

بنابراین شرط دیگر رهبر حکومت اسلامی از نظر امیرالمؤمنین این

۱ - بحار الانوار جلد ۳۳ صفحه ۶۰۰ و نهج البلاغه رساله ۵۳: «و اشعر قبلك الرحمة للرعية والمحبة لهم و اللطف بهم و لا تكون عليهم سبعا ضاريا تغتنم اكلهم فانهم صنفان إما أخ لك في الدين و إما نظير لك في الخلق يفرط منهم الزلل و تعرض لهم العلل و يؤتى على أيديهم في العمد و الخطأ فأعطيهم من عفوك وصفحك مثل الذي تحب أن يعطيك الله من عفوه و صفحه فإنك فوقهم و والى الأمر عليك فوقك والله فوق من و لاك».

→ اليهود و علماءهم فرق من جهة و تسوية من جهة اما من حيث استوتوا فان الله قد ذم عوامنا بتقليدهم علماءهم كما ذم عوامهم و اما من حيث افترقوا فلا. قال: بين لي يا بن رسول الله قال : ان عوام اليهود كانوا قد عرفوا علماءهم بالكذب الصريح و بأكل الحرام و الرشاء و بتغيير الأحكام عن واجبها بالشفاعات و العنايات و المصانعات و عرفوهم بالتعصب الشديد الذي يفارقون به أديانهم و أنهم اذا تعصبوا أزالوا حقوق من تعصبوا عليه و أعطوا ما لا يستحقه من تعصبوا له من أموال غيرهم و ظلموهم من أجلهم و عرفوهم يقارفون المحرمات و اضطروا بمعارف قلوبهم الى أن من فعل ما يفلعونه فهو فاسق لا يجوز أن يصدق على الله ولا على الوسائط بين الخلق و بين الله، فلذلك ذمهم لما قلدوا من قد عرفوا و من قد علموا أنه لا يجوز قبول خبره ولا تصديقه في حكاياته ولا العمل بما يؤدیه اليهم عمن لم يشاهدوه و وجب عليهم النظر بأنفسهم في أمر رسول الله اذا كانت دلائله أوضح من أن تخفى و أشهر من أن لا تظهر لهم و كذلك عوام امتنا اذا عرفوا من فقهاءهم الفسق الظاهر و العصبية الشديدة و التكالب على حطام الدنيا و حرامها و اهلاك من يتعصبون عليه و ان كان لإصلاح أمره مستحقاً و الترفرف بالبر و الاحسان على من تعصبوا له و ان كان للإذلال و الإهانة مستحقاً. فمن قلد من عوامنا مثل هؤلاء الفقهاء فهم مثل اليهود الذين ذمهم الله تعالى بالتقليد لفسقة فقهاءهم. فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً على هواه، مطيعاً لأمر مولاه، فللعوام أن يقلدوه. و ذلك لا يكون إلا بعض فقهاء الشيعة لاجمعهم، فأما من ركب من القبايح و الفواحش مراكب فسقة فقهاء العامة فلا تقبلوا منهم عنا



است که باید نسبت به مردم با کمال مهربانی رفتار کند.

خدای تعالی در قرآن علّت پیشرفت رسول اکرم را مربوط به مهربانی او نسبت به مردم می داند آنجا که می فرماید:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ

لَا أَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ» (۱).

یعنی خدا به تو مهربانی کرد که تو را در مقابل امتّ

مهربان و نرم قرار داد که اگر تو یک فرد تندخو و سنگ

دلی بودی مردم از اطراف پراکنده می شدند.

و او را به خُلق عظیم ستوده و فرمود: «وَإِنَّكَ لَعَلَى

خُلُقٍ عَظِيمٍ» (۲).

۱ - سورة آل عمران آیه ۱۵۹.

۲ - سورة قلم آیه ۴.

→ شیئاً و لاکرامه و انما کثر التخلیط فیما یتحمّل عنّا اهل البیت لذلك، لأنّ الفسقة یتحمّلون عنّا فیحرّفونه بأسره لجهلهم و یضعون الأشياء علی غیر وجوها لقلة معرفتهم و آخرین یتعمّدون الکذب علینا لیجرّوا من عرض الدنیا ما هو زادهم الی نار جهنّم و منهم قوم نصاب لا یقدرون علی القدح فینا فیتعلّمون بعض علومنا الصحیحة فیتوجّهون به عند شیعتنا و ینتقصون بنا عند نصّابنا ثمّ یشیفون الیه أضعافه و أضعاف أضعافه و الأكاذیب علینا الّتی نحن برآء منها فیقبله المستسلمون من شیعتنا علی أنّه من علومنا فضّلوا و أضلّوا و هم أضرّ علی ضعفاء شیعتنا من جیش یزید علیه اللّعة علی الحسین بن علی و أصحابه، فإنّهم یسلبونهم الارواح و الاموال و هؤلاء علماء السوء الناصبون المتشبهون بأنّهم لنا موالون و لأعدائنا معادون یدخلون الشکّ و الشبهة علی ضعفاء شیعتنا، فیضلّونهم و یمنعونهم عن قصد الحقّ المصیب، لاجرم أنّ من علم الله من قلبه من هؤلاء العوام أنّه لا یرید إلاّ صیانة دینه و تعظیم ولیّه لم یرکه فی ید هذا المتلبّس الکافر و لکنّه یقیض له مؤمناً یقف به علی الصواب ثمّ یوقّعه الله للقبول منه فیجمع الله له بذلك خیر الدنیا و الآخرة و یجمع علی من أضله لعن الدنیا و عذاب الآخرة، ثمّ قال: قال رسول الله : شرار علماء امتنا المضلّون عنّا، القاطعون للطرق إلینا، المسمّون أضدادنا بأسمائنا، الملقّبون اندادنا بألقابنا، یصلّون علیهم و هم للّعن مستحقّون و یلعنونا و نحن بکرامات الله مغمورون و بصلوات الله و صلوات ملائکته المقرّبین علینا عن صلواتهم علینا مستغنون، ثمّ قال: قیل لأمیر المؤمنین : من خیر خلق الله بعد أئمة الهدی و مصابیح الدجی؟ قال: العلماء إذا صلّحوا. قیل: و من

### شرط پنجم:

باید رهبر مسلمین وقت خود را زیاد در اختیار مردم بگذارد و از مردم فاصله نگیرد، حضرت امیرالمؤمنین به مالک اشتر فرمود:

ای مالک، در مدت طولانی خود را از مردم مخفی نگه ندار، زیرا دوری و فاصله گرفتن والی از رعیت نوعی فشار بر مردم است و این برخلاف مهربانی و عطوفت است، که باید والی به آنها داشته باشد و علاوه سبب کم اطلاعی او به امور مملکتی است،<sup>(۱)</sup> دوری از مردم مانع از دانستن حقایق است، ممکن است بخاطر این دوری بزرگان نزد او کوچک و افراد پست نزد او با عظمت جلوه کنند، خویها ممکن است نزد او بد، و بدیها ممکن است نزد او خوب و حق و باطل را با هم مخلوط کند و بالاخره والی و رهبر مسلمین هم مانند دیگران بشر است و آنچه را مردم از او پنهان کنند مطلع نمی شود، حق و باطل نشانه مشخصی در مسائل عادی ندارد تا راست و دروغش شناخته شود.

باید مقام رهبری با مهربانی و لطف مردم را برای ملاقات بپذیرد و به آنها بارعام دهد تا بدون تکلف همه با او ملاقات کنند و درد دل و حوایجشان را

→ شَرَّ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ إِبْلِيسَ وَ فِرْعَوْنَ وَ نَمْرُودَ وَ بَعْدَ الْمُتَسَمِّينَ بِأَسْمَائِكُمْ وَ بَعْدَ الْمُتَلَقِّينَ بِأَلْقَابِكُمْ وَ الْآخِذِينَ لِأَمْكَتِكُمْ وَ الْمُتَأَمِّرِينَ فِي مَمَالِكِكُمْ؟ قَالَ: الْعُلَمَاءُ إِذَا فَسَدُوا، هُمُ الْمَظْهُرُونَ لِلْأَبَاطِيلِ، الْكَاتِمُونَ لِلْحَقَائِقِ وَ فِيهِمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا».

۱ - بحار الانوار جلد ۳۳ صفحه ۶۰۹ و نهج البلاغه رساله ۵۳: «فَلَا تَطُولُنْ احْتِجَابَكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّ احْتِجَابَ الْوَلَاةِ عَنِ الرَّعِيَةِ شَعْبَةٌ مِنَ الضِّيقِ وَ قَلَّةٌ عِلْمٌ بِالْأُمُورِ».



به او بگویند.

علی بن ابی طالب فرمود:

در شبانه روز وقتی را برای حاجتمندان و کسانی که به تو کاری دارند بگذار و ساعتی در مجلس عمومی بنشین و برای خدائی که تو را خلق کرده<sup>(۱)</sup> در آن مجلس فروتنی کن و دربانان و محافظین و پاسداران را از اطراف آنها دور کن تا بدون ترس و لکنت، سخنگوی آنها بتواند حرفش را بزند، زیرا من از پیغمبر اکرم شنیدم که فرمود: هرگز امتی به پاکی و درستی نمی‌رسد مگر آنکه ضعفا حق خود را بدون ترس و لکنت زبان از قدرتمندان بگیرند.

در نامه‌ای که حضرت بقیةالله (روحی فداه) به یکی از مراجع تقلید شیعه می‌نویسند فرموده: «ارخص نفسك، واجعل مجلسك فی الدهلیز، واقض حوائج الناس، نحن ننصرک».

شرط ششم:

رهبر مسلمین باید پناهگاه مسلمین باشد و نگذارد کسی نسبت به آنها بدگوئی کند و غیبت‌کنندگان و بدخواهان آنها را از خود دور نماید که فرمود: باید در نزد والی و ولی‌امر مسلمین آن دسته از مردمی که زبان به بدگوئی دیگران باز می‌کنند دورترین و دشمن‌ترین اشخاص نزد وی

۱ - رساله ۵۳ به مالک: «واجعل لذوی الحاجات منك قسماً تفرغ لهم فيه شخصك وتجلس لهم مجلساً عاماً فتواضع فيه لله الذی خلقك».

باشند،<sup>(۱)</sup> زیرا در مردم عیوبی است که بیشتر از هر کس بر حاکم مسلمانان لازم است که آن عیوب را بپوشاند.

زیرا او مظهر صفات و متخلّق به اخلاق الله باید باشد، خدا ستّار العیوب است در دعای کمیل علی می‌گوید: «کم من ثناء جمیل لست اهلاً له نشرته».

و او در جای امام زمان نشسته است که در دعای ندبه عرض می‌کنیم: «خلقته لنا عصمة و ملاذا».<sup>(۲)</sup> یعنی ای خدا تو امام زمان را برای ما خلق کردی که پناهگاه و نگهدارنده آبرو و حیثیت و دین و ایمان و همه چیز ما باشد.

### شرط هفتم:

رهبر مسلمین باید تواضع و فروتنی را در مقابل رعیت کاملاً رعایت کند چنانکه حضرت علی به محمد بن ابی‌بکر فرمود:

خفض جناح در مقابل مردم بنما و با آنها با نرمی و صورت باز برخورد کن.<sup>(۳)</sup>

آن چنانکه در قرآن به فرزندان دستور داده که در مقابل پدر و مادر باید خفض جناح بکنند و تواضع نماید، هم چنین به والی و ولیّ امر مسلمین دستور داده که در مقابل رعیت خود را بشکند و تواضع نماید و در کنار خود برای آنها جائی در نظر بگیرد و با صورت باز با آنها روبرو شود.

۱ - رساله ۵۳: «ولیکن ابعدر عینک منک و اشنوءهم عندک اطلبهم لمعايب الناس».

۲ - مفاتیح الجنان، دعای ندبه و بحار الانوار جلد ۱۰۲ چاپ تهران صفحه ۱۰۹.

۳ - رساله ۱۷: «فاخفض لهم جناحک والن لهم جانبک وابسط لهم وجهک».



زیرا او نائب رسول گرامی اسلام است که همیشه او را متبسم می دیدند و کمتر به رعیت غضب می نمود و در بین آنها مانند یک فرد معمولی می نشست و با فقراء غذا می خورد زیرا خدایش به او فرموده بود: «وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ».<sup>(۱)</sup>

در جای دیگر از قرآن فرموده: «وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ».<sup>(۲)</sup> که امام فرمود: منظور پروردگار از این جمله این است که ای پیامبر در مقابل مؤمنین تواضع کن.<sup>(۳)</sup> و با آنها به نرمی برخورد کن و مثل پرنده ای که بالش را برای فرود آمدن پهن می کند در مقابل آنان آنچنان باش.<sup>(۴)</sup>

### شرط هشتم:

رهبر مسلمین باید به قدری نسبت به رعیت مهربان باشد که به کارمندان دولت بخصوص کسانی که طبعاً ممکن است با خشونت با مردم روبرو شوند (مانند مأمورین قوه مجریه و قوه قضائیه) سفارشات اکید کند که مبادا مردم را بترسانند و آنها را پست تر از خود بدانند و به آنها فشار بیاورند چنانکه مولی امیرالمؤمنین به والی خود سفارش فرمود:

مسلمانان را نترسان و بر اموال آنها اگر کراهت دارند گذر مکن و بیشتر از حقی که خدای تعالی در دارائی آنها

۱ - سوره حجر آیه ۸۸

۲ - سوره شعراء آیه ۲۱۵.

۳ - بحارالانوار جلد ۹ صفحه ۱۱۴.

۴ - بحارالانوار جلد ۱۶ صفحه ۱۹۵.

قرار داده از آنها مگیر.<sup>(۱)</sup>

ولی امر مسلمین باید مردم را مثل فرزندان خود بداند که اگر کسی به آنها توهین و یا اذیت وارد کرد بخصوص اگر آن کس از عمال دولت و حکومت باشد، از آنها دفاع کند و حقوق آنها را از آنان بگیرد و نگذارد عمال دولتی از مردم رشوه بگیرند و یا حقوق آنها را ندیده بگیرند و یا به آنها اجحاف کنند.

### شرط نهم:

رهبر مسلمین باید خود را با سایر مردم مساوی بداند و برای خود امتیازی قائل نباشد و بداند که اگر به وظایفش خوب عمل کند خدمتگذار خوبی برای مردم خواهد بود.

علی فرمود:

بترس از آنکه برای خود امتیازی در آنچه همه مردم در آن شریکند قائل شوی.<sup>(۲)</sup>

### شرط دهم:

رهبر مسلمین باید بداند که اگر خدمتی به رعیت می‌کند به خاطر وظیفه‌ای است که به او محوّل شده و نباید بر مردم منت داشته باشد، حضرت امیرالمؤمنین به والی خود فرمود:

۱ - بحار الانوار جلد ۹۶ صفحه ۸۹ و نهج البلاغه رساله ۲۵: «ولاترو عن مسلما ولا تجتازن الیه کادها و لاتاخذن منه اکثر من حق الله فی ماله».

۲ - بحار الانوار جلد ۳۳ صفحه ۶۱۱ و نهج البلاغه رساله ۵۳ به مالک اشتر: «ایاک والاستثنای بما الناس فیه اسوة».



بر حذر باش از منت‌گذاران بر رعیت در نیکی‌ها و کارهای خوبی که برای آنها کرده‌ای.<sup>(۱)</sup>

### شرط یازدهم:

رهبر مسلمین علاوه بر آنکه باید با همهٔ مردم مهربان باشد به ضعف و افراد کم بضاعت باید توجه خاصی داشته باشد زیرا آنها نیاز بیشتری به مهربانی قدرتمندان و مقام مقدس رهبری دارند، علی به والی خود دستور فرمود:

از خدا بترس، از خدا بترس در خصوص طبقهٔ زیردست و کسانی که فعالیت نمی‌توانند بکنند از فقرا و نیازمندان و آنهایی که سختی دیده‌اند و رنجور و ناتوانند،<sup>(۲)</sup> و به آنها مهربانی بیشتری داشته باش.

و حتی آن حضرت سفارش کرده که باید ولی امر مسلمین به قدری رعایت حال ضعفا را بکند که در عبادات و اعمال و کارهای دسته جمعی ضعیف‌ترین مردم را در نظر بگیرد و پا به پای آنها حرکت نماید، که فرموده:

وقتی به نماز جمعه یا جماعت به عنوان امام برای مردم می‌ایستی مردم را از خود به خاطر طولانی کردن نماز متنفر نکن و همچنین آن قدر هم سریع نماز نخوان که آن را

۱ - بحار الانوار جلد ۳۳ رسالهٔ ۵۳ به مالک اشتر از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب : «ایاک والمن علی رعیتک باحسانک و التزید فیماکان من فعلک».

۲ - بحار الانوار جلد ۳۳ صفحهٔ ۶۰۷ و نهج البلاغه رسالهٔ ۵۳: «اللّٰهُ اللّٰهُ فِی الطَّبَقَةِ السَّفْلٰی مِنَ الذِّیْنِ لَاحِیْلَةٌ لَهُمْ مِنَ الْمَسٰکِیْنِ وَ الْمُحْتَاجِیْنِ وَ اَهْلِ الْبُؤْسِی وَ الزَّمْنِ».

ضایع کنی، زیرا در میان آن جماعت گاهی مرد مریض و علیل و ضعیف وجود دارد که نمی‌تواند مثل تو نماز بخواند<sup>(۱)</sup> و گاهی ممکن است کسانی باشند که فرصتشان کم است و نمی‌توانند آن قدر معطل شوند، و من از رسول خدا وقتی که مرا به سوی یمن اعزام فرموده بود پرسیدم: چگونه با اهل یمن نماز بخوانم؟ فرمود: با آنها مانند ضعیف‌ترین و ناتوان‌ترینشان نماز بخوان و به مؤمنین مهربان باش.

و در کلام دیگر به امراء بلاد و رهبران مسلمین دستور فرموده که: «**صلوا بهم صلاة اضعفهم ولا تكونوا فتانین**».<sup>(۲)</sup>  
یعنی: با آنها نماز بخوانید مانند ضعیف‌ترین آنها و سبب تفرقه و دو دسته‌ای با طولانی کردن نمازتان نگردید.

### شرط دوازدهم:

یکی دیگر از شرایط مقام رهبری از نظر مولیٰ امیرالمؤمنین این است که باید رهبر مسلمین مانند پدر مهربان نسبت به تمام رعایا و مردمی که او را به عنوان رهبری انتخاب کرده‌اند باشد و ریاستی که همین مردم به او تفویض کرده‌اند و برای این مقام او را برگزیده‌اند مایهٔ تغییر حال او نسبت به آنها نشود.

۱ - رسالة ۵۳: «و اذا قمت في صلاتك للناس فلا تكونن منفرا ولا مضيعا فان في الناس من به العلة و له الحاجة».

۲ - بحار الانوار جلد ۳۳ صفحه ۴۷۲ و نهج البلاغه رسالة ۵۳.



علی در نامه‌ای که به فرماندهان ارتش نوشت، دستور فرمود:

که نباید رهبر و ولی‌امر مسلمین به خاطر نعمت و عظمتی که به او داده شده تغییر حالی نسبت به مردم پیدا کند و بلکه باید در مقابل این نعمت خدادادی بیشتر به بندگان خدا نزدیک شود، به برادران دینی خود عطوفت بیشتری داشته باشد، همه بدانید که حقّ شما بر من این است که حتّی سرّ و رازی از امور مملکتی را از شما پوشیده ندارم مگر اسرار و رموز جنگی که باید محفوظ بماند و کاری را بدون مشورت شما انجام ندهم مگر در احکام الهی و در حقّ شما وظیفه‌ای را کوتاهی نکنم و تا کاری را تمام نکنم متوقّف نگردم و حقّ همه شما نزد من برابر است.<sup>(۱)</sup>

### شرط سیزدهم:

رهبر مسلمین باید همیشه جانب تعادل و حدّ وسط در امور مملکتی را انتخاب کند و از هرگونه افراط و تفریط بدور باشد چنانکه امیرالمؤمنین فرمود:

(ای مالک اشتر) محبوبترین امور در نزد تو باید آن چیزی باشد که از افراط و تفریط بدور باشد و آن کارهائی

۱ - رسالۀ ۵۰: «أما بعد، فإن حقاً على الوالى ان لا يغيره على رعيته فضل ناله ولا طول خص به وان يزیده ما قسم الله له من نعمه دنوا من عباده و عطا على اخوانه الا وان لكم عندى ان لا تحجز دونكم سرا الا من حرب و لا طوى دونكم امرا الا فى حكم و لا اؤخر لكم حقاً عن محله و لا اقف دون مقطعه وان تكونوا عندى فى الحق سواء».

را اختیار کن که به صلاح حال همه و رضایت رعیت

باشد.<sup>(۱)</sup>

از این کلام استفاده می‌شود که یکی دیگر از شرایط رهبری از دیدگاه امیرالمؤمنین این است که باید رهبر حکومت اسلامی همیشه طرفدار حق بوده و جانب رفاه اکثریت را بگیرد و حقوق خواص را بر مصالح عموم ترجیح ندهد.

رهبر مسلمین باید با پیامبر اکرم که اسوه است اقتدا کند و آنچنان که او در صراط مستقیم بود و خدای تعالی در حق او فرمود:

«إِنَّكَ لَمِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».<sup>(۲)</sup>

مقام مقدس رهبری هم بدون کوچکترین تزلزلی از هرگونه افراط و تفریط باید به دور باشد و دقیقاً خود را بخصوص در امور مملکتی با روش پیامبر اکرم و ائمه اطهار و گفتار و کردارشان تطبیق کند زیرا آنچنان که پیامبر اکرم بر صراط مستقیم است ائمه هم بر صراط مستقیم‌اند و میزان اعمال‌اند.

رهبر مسلمین از دیدگاه امیرالمؤمنین باید در بین رعیت به هر حال عدالت را از دست ندهد و هر کسی را مطابق عملش جزا دهد و نزد او بدکاران و نیکوکاران مساوی نباشند بلکه باید حق نیکوکاران را به نیکی پاسخ دهد و جزای قانون‌شکنان و مخالفین حکومت اسلامی را با قاطعیت و قدرت بدهد و نگذارد از عطوفت و مهربانی او اشرار سوء استفاده کنند،

۱ - بحارالانوار جلد ۳۳ صفحه ۶۰۱ و نهج البلاغه رساله ۵۳: «ولیکن احب الامور الیک اوسطها فی الحق و اعمها فی العدل و اجمعها لرضی الرعیة».

۲ - سورة یس آیات ۳ و ۴.



چنانکه آن حضرت فرمود:

و نیکوکار در برابر تو با گناه کار مساوی نباشد زیرا  
این عمل سبب دوری نیکوکاران از نیکی و تشویق بدکاران  
به بدی می گردد بلکه هر کسی را به آنچه کرده جزا بده. (۱)

### شرط چهاردهم:

رهبر مسلمین باید با علما و دانشمندان در امور مملکتی مشورت کند و  
بکوشد که با افراد پست و کسانی که تزکیه نفس نکرده اند و دارای امراض  
روحی هستند مشورت نکند چنانکه مولی امیرالمؤمنین فرمود:

در جلسات مشورتی خود افراد بخیل و ترسو و  
حریص را راه مده زیرا افراد تنگ نظر و بخیل تو را از  
بخشش و دستگیری به مستمندان باز می دارند و افراد  
ترسو تو را در کارها سست می کنند و افراد حریص ظلم  
و ستم را برای تو جلوه می دهند. (۲)

این فرمان به ما می گوید: که یکی دیگر از شرایط رهبر حکومت اسلامی  
این است که باید او مشاورین پاکی داشته باشد، باید آنها را از افرادی  
انتخاب کند که تزکیه نفس کرده باشند، و دارای امراض روحی نباشند  
بلکه مولی علی بن ابی طالب دستور فرموده که:

۱ - بحار الانوار جلد ۳۳ صفحه ۶۰۲ و نهج البلاغه رساله ۵۳. «و لا یكون المحسن والمسي عندك بمنزلة سواء فان في ذلك تزيها لاهل الاحسان وتديبا لاهل الاساءة و الزم كلا منهم ما الزم نفسه».  
۲ - بحار الانوار جلد ۳۳ فرمان آن حضرت به مالک اشتر: «و لا تدخلن فی مشورتک بخيلا يعدل بک عن الفضل و يعدک الفقر و لا جباناً يضعفک عن الامور و لا حريصاً يزين لك الشره بالجور».

باید رهبر مسلمین با علما طراز اوّل مجالست کند و از افکار آنها استفاده نماید چنانکه فرمود: و بکوش تا آنکه مانند شاگرد در مقابل علماء در امور مملکت داری به درس به نشینی و با حکماء در تثبیت مصالح مملکت همفکری کنی.<sup>(۱)</sup>

### شرط پانزدهم:

رهبر مسلمین باید بکوشد تا مسؤولین رژیهای طاغوتی را به کار نگمارد و از آنها برای امور مملکت بخصوص در رده‌های بالا استفاده نکند چنانکه امیرالمؤمنین فرمود:

ای مالک بدترین وزیر تو آنهایی هستند که در حکومت طاغوتی گذشته وزیر بوده و در گناهان با آنها شریک بوده‌اند، آنها نباید با تو رابطه داشته باشند و از نزدیکان تو گردند زیرا آنها کمک گناهکاران و برادران ظالمین و ستمگران بوده‌اند.<sup>(۲)</sup>

این فرمان به ما می‌گوید که رهبر حکومت اسلامی نباید از اعوان ظلمه کمک بگیرد زیرا کسی که در حکومت باطل دارای پست و مقام بوده و به آنها

۱ - بحار الانوار جلد ۳۳ فرمان آن حضرت به مالک اشتر: «واکثر مدارة العلماء و منافاة الحكماء فی تثبیت ماصالح علیه امر بلادک».

۲ - بحار الانوار جلد ۷۷ صفحه ۲۴۵ و جلد ۳۳ صفحه ۶۰۲ و نهج البلاغه رساله ۵۳: «ان شرو زرائک من کان للاشرار قبلک وزیرا و من شرکهم فی الانام فلا یكونن لک بطانة، فانهم اعوان الائمة و اخوان الظلمة».



کمک می‌کرده و امروز هم خود را با حکومت حق تطبیق داده اعتبار و استقامتی در فرمانبرداری از مقام معظم رهبری ندارد و هر کجا قدرت و مقامی باشد روی دلش به همان جهت برمی‌گردد، خدا را در نظر نمی‌گیرد و وفائی از او توقع نمی‌رود ولی در مقابل، کسانی که معاون و کمک ظالمین نبوده و در گناهان آنها شریک نبوده‌اند به آسانی می‌توان با آنها همکاری کرد و آنها بهترین وزراء و خدمتگزاران حکومت اسلامی خواهند بود.

### شرط شانزدهم:

رهبر مسلین نباید بگذارد که اطرافیانش بی‌جهت مدحش کنند و به این وسیله خود را به او نزدیک نمایند بلکه باید بکوشد با اهل صدق و ورع همراه باشد و آنها را به خود نزدیک نماید چنانکه امیرالمؤمنین فرموده:

ای مالک! خود را به اهل ورع و درستی پیوند بده و همیشه با آنها باش و آنها را راضی کن که تو را بی‌جهت نستایند و زیاد مدحت نکنند و تو را به خاطر کاری که نکرده‌ای و آنها بی‌جهت به تو نسبت می‌دهند خوشحالت نمایند، زیرا ستایش زیاد انسان را خودپسند و متکبر نموده و او را سرکش و متجاوز بیار می‌آورد.<sup>(۱)</sup>

از این فرمان استفاده می‌شود که رهبر حکومت اسلامی باید از کسانی که بی‌جهت او را مدح می‌کنند، خوشش نیاید بلکه از آنها بخواهد که او را

۱ - بحارالانوار جلد ۳۳ صفحه ۶۰۲ و نهج البلاغه رساله ۵۳: «والصق باهل الورع والصدق ثم رضهم علی ان لا یطروک ولا یبحوک بباطل لم تفعله فان کثرة الاطراء تحدث الزهو و تدنی من الغرة».

مدح نکنند و کسانی که به این وسیله می‌خواهند به مقام رهبری نزدیک شوند و جلب توجه او را بکنند از آنها بیزار باشد.

و بالاخره رهبر مسلمین نباید تملق و ستایش دیگران را دوست بدارد و آن چنانکه عادت افراد خودخواه و ریاست‌طلب است عمل کند و عجب داشته باشد و از کارهای خودش راضی باشد، زیرا امیرالمؤمنین (در کلامی دیگر) فرمود:

بترس از آنکه دوست داشته باشی مردم تو را زیاد مدح کنند و ستایش نمایند زیرا این حالت از مهمترین و محکمترین فرصتهائی است که شیطان پیدا می‌کند، تا بتواند نیکوکاران را از کار خوب باز بدارد.<sup>(۱)</sup>

و نیز فرمود: برحذر باش از عجب و خودپسندی و اعتماد به آنچه به فکر می‌رسد و به آن اعتماد مکن و دوست نداشته باش که تمجید و مدح و ستایش بی‌جا و بی‌جهت بکنند.<sup>(۲)</sup>

### شرط هفدهم:

رهبر حکومت اسلامی نباید سنت شکن باشد و نباید به خاطر مسائلی که ضرر ندارد و مردم به آن انس گرفته‌اند اختلاف ایجاد کند، چنانکه مولی

۱ - بحار الانوار جلد ۳۳ صفحه ۶۰۲ و نهج البلاغه رساله ۵۳: «إِيَّاكَ وَحِبِّ الْأَطْرَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثَقِ فُرُصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ».

۲ - بحار الانوار جلد ۳۳ صفحه ۶۰۲ و نهج البلاغه رساله ۵۳: «وَأِيَّاكَ وَالْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ وَالثِّقَةَ بِمَا يَعْجَبُكَ مِنْهَا وَحِبِّ الْأَطْرَاءِ».



امیرالمؤمنین فرمود:

روش و رسومات شایسته و خوبی را که سران این امت اسلامی به آن خو گرفته‌اند و همه به آن مأنوس شده‌اند و سبب الفت آنها با یکدیگر شده و رعیت ممکن است به وسیله آن اصلاح و منظم گردند، مشکن و حتی روشی را اتخاذ مکن که سبب درهم شکستن آن رسومات گردد، زیرا اجر و پاداش، مال کسی است که آن سنتها را به وجود آورده و وزر و وبال به خاطر نقض آن روشها به تو متوجّه می‌شود.<sup>(۱)</sup>

از این کلام استفاده می‌شود که یکی دیگر از شرایط رهبر حکومت اسلامی این است که نباید عادات و روشهای خوبی که به صلاح نظام اجتماعی مردم است نقض کند و آنها را خراب نماید مگر آنکه برخلاف صریح اصول اسلامی و قوانین قرآن باشد مانند آنکه اگر در رژیم مردم به قمار و مسکرات و فحشا و زنها به بی‌حجابی و غیره عادت کرده باشند و اینها را جزو رسومات و برنامه‌های زندگی و بلکه جزو قوانین مملکتی بدانند در این صورت بر رهبر مسلمین واجب است که با آنها مبارزه کند و این گونه بدعتها و منکرات را ریشه کن نماید ولی اگر در رژیم بعضی از رسوم که مخالف صریح قوانین اسلام نبوده و بلکه به صلاح مردم و مایه الفت و اصلاح آنها است مانند تعیین برنامه‌ها با تاریخ شمسی و دید و بازدید ایام

۱ - رساله ۵۳: «ولا تنقض سنة صالحة عمل بها صدور هذه الامة واجتمعت بها الالفه و صلحت عليها الرعية و لاتحدثن سنة تضر بشئ من ماضی تلك السنن فيكون الاجر لمن سنّها و الوزر عليك بما نقضت منها».

تعطیلات و بسیاری از قوانین ادارات مثل مرخصی‌ها و بازنشستگی‌ها و ساعات کار که در رژیم قبل بوده و مردم زندگی خود را با آن تنظیم نموده و با آن برنامه‌ها انس گرفته‌اند، بر رهبر مسلمین است که با آنها مبارزه نکند و نخواستہ باشد که با صرف بودجه و وقت و نیروی انسانی آنها را از بین ببرد و مسائل دیگری را جایگزین آنها کند.

و بالاخره یکی از شرایط رهبری این است که در مقابل اینگونه سنتها از خود شرح صدر نشان بدهد و زیاد پاپیچ روشها و عادات و رسوم مفیدی که مردم یا رژیم قبل انتخاب کرده‌اند و به آن خوی گرفته‌اند ولو آنکه از ناحیه اسلام صریحاً تأیید نشده باشد نگیرد و بلکه آنها را به حال خود بگذارد و به کارهای دیگر که اهمیتش بیشتر است بپردازد.

### شرط هیجدهم:

رهبر مسلمین باید همّت عالی و قدرت تصمیم‌گیری خوبی داشته باشد و از خدای تعالی استعانت کند و خود را به درستکاری و بردباری در کارهای سخت و آسان و ادار نماید چنانکه مولی امیرالمؤمنین فرمود:

والی و ولی مسلمین نمی‌تواند از عهده امور مملکت‌داری و خدماتی که خدای تعالی بر دوش او گذاشته است بر بیاید مگر با همّت عالی و صبر و استعانت از پروردگار و وادار نمودن خود بر درستکاری و صبر بر آن، چه آن کار سنگین باشد یا سبک<sup>(۱)</sup>.

۱ - رساله ۵۳: و لیس یخرج الوالی من حقیقه ما لزمه الله تعالی من ذلک الا بالاهتمام و الاستعانه بالله و توطین نفسه علی لزوم الحق و الصبر علیه بما خف علیه او ثقل.



و بالاخره در یک کلام رهبر اسلام باید دارای استقامت و صبر و بردباری کامل بوده و او را عواصف و حملات دشمن نلغزاند و در تمام امور با قاطعیت تصمیم بگیرد و مثل کوه استوار باشد.

خدای تعالی بوسیله این آیه شریفه که:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَامُوا تَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا».<sup>(۱)</sup> بیان فرموده که اگر مردم مسلمان و بخصوص رهبر مسلمین در مقابل مشکلات استقامت کنند ملائکه بر قلوب آنها نازل می شوند و ترس و حزن را از آنها بر می دارند.

### شرط نوزدهم:

رهبر مسلمین باید در امور مملکت نظارت کامل داشته و مستقیماً در تمام مسائل مملکتی دخالت کند و بخصوص باید بر ارتش و قوای مسلح نظارت کاملتری داشته باشد و کسانی که به فرماندهی ارتش می گمارد خداشناس تر و با اخلاص تر به خدای تعالی و پیامبر اکرم و خیرخواه تر و ارادتمندتر به امام زمان باشند، چنانکه مولی امیرالمؤمنین فرمود:

فرماندهی لشکر اسلام را باید به کسی بدهید که او از نظر تو با اخلاص تر و خیرخواه تر در مقابل خدا و رسول خدا و امام زمانش باشد و باید از همه پاکدامنتر و بردبارتر و از کسانی باشد که بتواند غضب خود را کنترل کند و عذر دیگران را بپذیرد و نسبت به ضعفا و بینوایان رئوف و

مهربان باشد و تحت تأثیر قدرتمندان واقع نشود و باید فرمانده لشکر اسلام از کسانی باشد که سختی و دشواری کارها، او را به زانو در نیاورد و شکست نخورد.<sup>(۱)</sup>

رهبر مسلمین باید نظارت کاملی بر کارمندان ادارات نیز داشته باشد و آنها را آزمایش کند و نگذارد آنها اعمال زشتی که مایه ناراحتی مردم است انجام دهند.

چنانکه مولی امیرالمؤمنین فرمود:

بر امور کارمندان کاملاً نظارت داشته باش و به آنها برای آنکه بشناسیشان کار بده و خوبانشان را از میان آنها انتخاب کن<sup>(۲)</sup> و باز فرمود: اعمال کارمندان را زیر نظر بگیر و بر آنها مأمورینی که درستکار و وفادار باشند بگمار<sup>(۳)</sup> و فرمود: مستقیماً بر امور دارائی و مالیات مملکتی نظارت کن<sup>(۴)</sup>.

زیرا اگر مسأله بودجه مملکت و کارمندان اداره بهتر اصلاح شود وضع کل مملکت و سایر مردم بهتر می شود و فرمود:

نظارت داشته باش بر احوال دفترداران و نویسندگانی

۱ - بحار الانوار جلد ۳۳ صفحه ۶۰۲ و نهج البلاغه رساله ۵۳: «فَوَلِّ مَنْ جَنُودَكَ اِنْصَحَهُمْ فِیْ نَفْسِكَ لِلّٰهِ وَ لِرَسُوْلِهِ وَ لِمَا مَكَتْ وَ اِنْقَاهُمْ حَبِیْباً وَ اَفْضَلَهُمْ حِلْمًا مِّمَّنْ یَبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ وَ یَسْتَرِیْحُ اِلَى الْعَذْرِ وَ یُرَافُ بِالضَّعْفَاءِ وَ یَنْبِوْ عَلَی الْاَقْوِیَاءِ وَ مِمَّنْ لَا یُثِیْرُهُ الْعَنْفُ وَ لَا یَقْعُدُ بِه الضَّعْفُ».

۲ - رساله ۵۳: «ثُمَّ اَنْظُرْ فِیْ اُمُوْر عَمَالِكَ فَاسْتَعْمِلْهُمْ اَخْتِباْرًا».

۳ - رساله ۵۳: «ثُمَّ تَفَقَّدْ اَعْمَالَهُمْ وَ ابْعَثِ الْعِیُونَ مِنْ اَهْلِ الصَّدَقِ وَ الْوَفَاءِ عَلَیْهِمْ».

۴ - رساله ۵۲: «وَ تَفَقَّدْ اَمْرَ الْخِرَاجِ».



که در دفترت خدمت می‌کنند و بهترینشان را برای کارهای  
دفترداریت انتخاب کن.<sup>(۱)</sup>

و فرمود: سپس بر حال تجّار و صنعتگران نظارت کن  
و به آنها توصیه‌های لازم را در کارهای خوب بنما.<sup>(۲)</sup>  
بلکه رهبر مسلمین باید حتّی عدالت را بین اقوام و خویشاوندان خود  
و دیگران به طور مساوی رعایت کند آنجا که فرمود:  
رهبر مسلمین باید حقّ را دربارهٔ نزدیکان و  
بیگانگان مساوی رعایت کند و در این باره بردباری داشته  
باشد و خدا را در نظر بگیرد ولو آنکه فشار زیادی بر  
نزدیکانش وارد آید<sup>(۳)</sup> زیرا سختی این کار با نتیجهٔ پر  
ارزش آن جبران خواهد شد.

### شرط بیستم:

رهبر مسلمین باید بعضی از امور مهمّ مملکتی را خودش انجام دهد و از  
روی تنبلی و تن‌پروری حتّی با حسن ظنّ، به دیگران واگذار نکند و به  
کارمندان دولت مستقلاً هشدار دهد. چنانکه علی بن ابی طالب فرمود:  
بعضی از امور مملکت را باید خودت به شخصه انجام

۱ - رسالهٔ ۵۳: «ثُمَّ انظر فی حال کتابک فوّل علی امورك خیرهم».

۲ - رسالهٔ ۵۳: «ثُمَّ استوص بالتجار و ذوی الصناعات و اوص بهم خیرا».

۳ - رسالهٔ ۵۳: «والزم الحق من لزمه من القریب و البعید و کن فی ذلک صابراً محتسباً واقعاً ذلک من قریبتک و خاصّتك حیث وقع».

دهی و به دیگران وانگذاری.<sup>(۱)</sup>

مثلاً باید رهبر مسلمین خودش مستقیماً مسلط بر احوال و اوضاع اطرافیان و دوستان و خواص خود باشد و نگذارد آنها از موقعیتشان سوء استفاده کنند و به مردم ظلم نمایند چنانکه مولی امیرالمؤمنین فرمود:

طبعاً ولی امر مسلمین نزدیکان و دوستان و اطرافیانی دارد که غالباً با تکیه به مقام رهبری خودخواه و متجاوز و بی انصاف در معامله با دیگران می شوند، پس تو باید آنچه وسیله تجاوز آنها است از دست آنها بگیری و نگذاری وسائل ظلم به مردم در اختیار آنها باشد.<sup>(۲)</sup>

بلکه ولی امر مسلمین باید این دسته از افراد را دقیقاً زیر نظر بگیرد و مانند علی بن ابی طالب باشد که وقتی شریح قاضی از بیت المال خانه ای می خرد آن حضرت او را می طلبد و به او می گوید: به من خبر داده اند که تو به هشتاد دینار خانه ای خریده ای و در قولنامه ای آن را نوشته ای و شهودی آن را امضا کرده اند، شریح عرض کرد: بله همین طور است، آن حضرت با غضب به او نگاه کرد و فرمود: ای شریح بدان که به زودی کسی نزد تو می آید که به قولنامه و شهود تو که آن خانه را خریده ای نگاه نمی کند و تو را از دنیا خارج می کند و از همه چیز جدایت می نماید و به قبر واردت می کند، پس ای شریح متوجه باش که مبادا خانه را از مال غیر خریده باشی و یا پول آن را از حرام داده باشی که در این صورت ضرر دنیا و آخرت را به خود اختصاص

۱ - رساله ۵۳: «ثُمَّ أُمُورُ مَنْ أُمُورُكَ لَا يَدَّ لَكَ مِنْ مَبَاشَرَتِهَا».

۲ - رساله ۵۳: «ثُمَّ إِنْ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَ بَطَانَةً فِيهِمْ اسْتِثْنَاءٌ وَ تَطَاوُلٌ وَ قَلَّةٌ أَنْصَافٍ فِي مَعَامَلَةٍ، فَاحْصِمِ مَادَّةَ أَوْلَئِكَ بِقَطْعِ اسْبَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ».



داده‌ای. (۱)

و نیز حضرت امیرالمؤمنین به اشعث بن قیس که والی آن حضرت بر مردم آذربایجان بود فرمود:

ای اشعث به تو نمی‌رسد که در کار مردم با میل خود رفتار کنی. (۲)

و با این کلام آن حضرت والیان و زمامداران خود را کنترل می‌کند و اطرافیان خود را هشدار می‌دهد.

و نیز آن حضرت به زیاد بن ابیه با آنکه قائم مقام والی آن حضرت بود و او را عبدالله بن عباس انتخاب کرده بود و در آن روز عبدالله بن عباس والی امام امیرالمؤمنین در بصره و اهواز و شیراز و کرمان بود می‌فرماید:

براستی قسم می‌خورم، به خدا اگر به من خبر برسد که تو به بیت المال مسلمین خیانت کرده باشی هر چه باشد کوچک یا بزرگ به قدری به تو سخت خواهم گرفت که تو را بی‌ارزش و پشت را سنگین و خوار و ذلیلت کند. والسلام. (۳)

و نیز آن حضرت به مصقلة بن هبيرة که والی آن حضرت بوده

۱ - بحار الانوار جلد ۳۳ صفحه ۴۸۴ و نهج البلاغه نامه سوم به شریح قاضی: «یا شریح اما انه سیأتیک من لاینظر فی کتابک و لایسألک عن یتک حتی یخرجک منها شاخصاً و یسلمک الی قبرک خالصاً، فانظر یا شریح لا تكون ابتعت هذه الدار من غیر مالک او نقدت الثمن من غیر حلالک فاذا انت قد خصرت دار الدنيا و دار الآخرة».

۲ - بحار الانوار جلد ۳۳ صفحه ۵۱۲ و نهج البلاغه رساله ۵: «لیس لك ان تقنات فی رعیتة».

۳ - بحار الانوار جلد ۳۳ صفحه ۴۸۹ و نهج البلاغه رساله ۲۰: «وانی اقسم بالله قسماً صادقاً لئن بلغنی انک خنت من فی المسلمین شیئاً صغیراً او کبیراً لاشدن علیک شدة تدعک قلیل الوفیر ثقیل الظہر ضئیل الامر والسلام».

است نوشت:

ای مصقله درباره تو، به من چیزی گفته‌اند که اگر تو آن کار را انجام داده باشی خدا را به خشم و امام زمانت را به غضب درآورده‌ای می‌گویند: تو اموال مسلمانها را که آنان با سرنیزه و ریختن خونشان به دست آورده‌اند بین عربهای قوم و خویش تقسیم می‌کنی و آنها را به خاطر انتسابشان به تو پرورش می‌دهی، به خدائی که دانه را زیر زمین می‌شکافد و انسان را آفریده اگر این کار را حقیقتاً کرده باشی از طرف من به زودی مطرود می‌شوی و ارزش و وزنت نزد من پایین می‌آید پس بیا و حق الهی را سبک شمار و با از بین بردن دینت دنیایت را آباد نکن و اگر آن کار را کرده باشی از آնهائی هستی که بیشتر از هر کس از نظر عمل ضرر و زیان برده‌ای.<sup>(۱)</sup>

حضرت امیرالمؤمنین حتی راضی نمی‌شود که نماینده او و ولی امر مسلمین به میهمانی تشریفاتی برود و او را از راه دور کنترل می‌کند و خطاب به عثمان بن حنیف انصاری کرده و می‌گوید:

ای پسر حنیف به من خبر رسیده که یک نفر از

۱ - بحارالانوار جلد ۳۳ صفحه ۵۱۶ و نهج البلاغه رساله ۴۲: «بلغنی عنک امر ان کنت فعلته فقد اسخطت الهک و اغضبت امامک انک تقسم فیء المسلمین الذی حازته رماحهم و خیولهم و اریقت علیه دمائهم فیمن اغتامک من اعراب قومک، فوالذی فلق الحبة و برء النسمة لئن کان ذلک حقاً لتجدن بک علی هواناً و لتخفن عندی میراناً فلاتستهن بحق ربک و لاتصلح دنیاک بمحق دینک فتکون من الاخرین اعمالاً».



جوانان اهل بصره تو را به طعام عروسی دعوت کرده و تو با سرعت به طرف آن رفته‌ای و از خورشهای رنگارنگی که در ظرفهای بزرگ و قیمتی ریخته شده خورده‌ای و من گمان نمی‌کردم که تو دعوتی را قبول کنی که ثروتمندان در آن دعوت و گرسنه‌ها از آن محروم باشند.<sup>(۱)</sup>

و باز آن حضرت به یکی از عمّالش می‌فرماید:

به من خبری از تو داده‌اند که اگر آن را انجام داده باشی خدا را به غضب درآورده و معصیت امامت را کرده‌ای و امانت‌داریت را بی‌اعتبار نموده‌ای به من خبر رسیده که تو بر آنچه قدرت پیدا کرده‌ای تصرّف نموده محصول زمینها را برده و زمینهایی را در تصرّف خود درآورده‌ای و آنچه که به دست آورده‌ای در اختیار خود گرفته‌ای حال که این طور است حسابت را بکن و برای من بفرست ولی بدان که حساب خدا اهمیتش بیشتر از حساب مردم است.<sup>(۲)</sup>

۱ - بحار الانوار جلد ۳۳ صفحه ۴۷۳ و نهج البلاغه نامه ۴۵: «یا بن حنیف فقد بلغنی من فتیه اهل البصرة دعاء الی مآذیه فاسرعت الیها تستطاب لك الاولان و تنقل الیک الجفان و ما ظننت انک تجیب الی طعام قوم عائلهم مجفو و غنیهم مدعو فانظر الی ما تقضمه من هذا المقضّم فما اشتبه علیک علمه فالفظه (فالقظه خ) و ما یقنت بطیب و جوهه قتل منه».

۲ - بحار الانوار جلد ۳۳ صفحه ۵۱۵ و نهج البلاغه رساله ۴۰: «فقد بلغنی عنک امر، ان کنت فعلته فقد اسخطت ربک، و عصیت امامک، و اخزیت امامتک. بلغنی انک جردت الارض فاخذت ما تحت قدمیک، و اكلت ما تحت یدیک، فارفع الی حسابک، و اعلم ان حساب الله اعظم من حساب الناس، والسلام».

### شرط بیست و یکم:

رهبر مسلمین باید تا می‌تواند طرفدار صلح و آرامش باشد و از جنگ‌جوئی و خونریزی پرهیزد و زمانی که دشمن به او پیشنهاد صلح داد اگر خدا راضی است قبول کند ولی با کمال هوشیاری کینه دشمن را متوجه باشد مولیٰ امیرالمؤمنین فرمود:

اگر از طرف دشمن صلحی به تو پیشنهاد شد آن را رد مکن و بپذیر به شرط آنکه بدانی خدای تعالی رضایت به آن صلح دارد زیرا این صلح فوائدی دارد: اول: آنکه خاطر لشگریانت آسوده شده و آرامش پیدا می‌کنند.

دوم: مایهٔ آسایش تو از هم و غم می‌گردد. سوم: سبب امنیت شهرهای کشور اسلامی می‌شود، ولی پس از صلح باید کاملاً هوشیار باشی تا مبادا دشمن تو را غافل کند و ضربه را به تو بزند پس با احتیاط پیش برو و در اینجا حسن ظن را کنار بگذار و حواست را کاملاً جمع کن.<sup>(۱)</sup>

### شرط بیست و دوم:

رهبر مسلمین باید وفادار به عهد و پیمان خود با خودی و بیگانه

۱ - بحارالانوار جلد ۳۳ صفحه ۶۱۰ و نهج البلاغه رساله ۵۳: «و لاتدفعن صلحا دعاك لله فيه رضى فان فى الصلح دعة لجنودك وراحة من همومك و امانا لبلادك و لكن الحذر كل الحذر من عدوك بعد صلحه فان العدو ربما قارب ليتغفل، فخذ الحزم و اتهم فى ذلك حسن الظن».



باشد و نباید حتّی عهده‌ی را که با دشمنان می‌بندد بهم بزند و باید طبق قراردادهائی که با آنها می‌بندد عمل کند زیرا حضرت امیرالمؤمنین فرمود:

اگر با دشمن عهد و پیمانی بستی و یا آنها را در پناه خود قرار دادی و بالاخره با آنها قراردادی مقرر کردی کوشش کن تا آن را به هیچ وجه نشکنی و عهد خود را تخلّف نکنی و رعایت ذمّه خود را با امانت‌داری بنمائی و حتّی جان خود را سپر عهد و پیمان خود قرار بدهی.<sup>(۱)</sup>

و فرمود: بترس از تخلّف در عهد و پیمان، زیرا خلف وعده موجب دشمنی خدا و خلق می‌شود خدای تعالی می‌فرماید: نزد خدا دشمنی بزرگی است که بگوئید چیزی را که عمل نمی‌کنید.<sup>(۲)</sup>

### شرط بیست و سوّم:

رهبر مسلمین باید برای خون مردم ارزش و اهمیّت بسیاری قائل باشد و نگذارد بی‌جهت خون مردم هدر برود زیرا امیرالمؤمنین فرمود:

بترس از خون و خونریزی بیجا زیرا چیزی زودتر از

۱ - بحارالانوار جلد ۳۳ و نهج البلاغه رسالة ۵۳: «و ان عقدت بینک و بین عدو لك عقدة او البسته منك ذمة فحط عهدک بالوفاء و ارع ذمتک بالامانة».

۲ - بحارالانوار جلد ۳۳ و نهج البلاغه رسالة ۵۳: «(اِیَاک) و الخلف یوجب المقت عندالله و الناس قال الله تعالی: کبر مقتاً عندالله ان تقولوا ما لاتفعلون».

خون ناحقّ مورد انتقام واقع نمی‌شود<sup>(۱)</sup> و بزرگترین گناه را دارد و زودتر از هر چیزی نعمتها را زایل می‌کند و زودتر از هر چیزی عمر انسان را کوتاه می‌کند و روز قیامت اولین دسته‌ای که مورد عقاب واقع می‌شوند کسانی هستند که خون ناحقّ ریخته‌اند و نخواستند باشند که حکومت خود را با خونریزی ناحقّ تقویت کنی زیرا خونریزی حکومت را تضعیف و متزلزل می‌کند و بلکه آن را از بین می‌برد.

### شرط بیست و چهارم:

رهبر اسلام نباید در امور مملکت عجله کند زیرا عجله از شیطان است و معنی عجله این است که کاری را که هنوز وقتش نرسیده انجام دهد، زیرا امیرالمؤمنین فرمود:

بترس از عجله در امور، قبل از آنکه زمان انجام آنها برسد یا کوتاهی و تنبلی کنی در وقتی که مناسب است آنها را انجام دهی.<sup>(۲)</sup>

### شرط بیست و پنجم:

آنکه باید رهبر مسلمین به نحوی زندگی کند که با مردم تنگدست هماهنگ باشد زیرا علی بن ابی طالب فرمود:

---

۱ - بحارالانوار جلد ۳۳ و نهج البلاغه رساله ۵۳: «إِيَّاكَ وَالْذَّمَّاءُ وَ سَفْكَهَا بَغِيرَ حَلِّهَا».

۲ - بحارالانوار جلد ۳۳ و نهج البلاغه رساله ۵۳: «إِيَّاكَ وَ الْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا أَوْ التَّسَاقُطَ فِيهَا عِنْدَ امْكَانِهَا».



خدای تعالی بر پیشوایان و رهبران اسلام واجب گردانده که خود را با مردمان فقیر و تنگدست برابر قرار دهند تا آنکه بر فقراء، تنگدستی‌شان فشار نیاورد و آنها را نگران نسازد.<sup>(۱)</sup>

### شرط بیست و ششم:

رهبر مسلمین باید شرح صدر داشته باشد، کلمه شرح صدر را جمله مخالفش یعنی تنگ‌نظری توضیح می‌دهد. خدای تعالی در قرآن یکی از بزرگترین نعمتهائی را که به پیامبرش داده و به او تذکر می‌دهد شرح صدر است. آنجا که می‌فرماید:

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ».<sup>(۲)</sup>

و حضرت موسی از خدای تعالی طلب شرح صدر می‌کند و می‌گوید:

«قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي».<sup>(۳)</sup>

و خلاصه منظور از شرح صدر ندیده گرفتن بعضی از بدیها و خباثت باطنها. و زود و بدون کنترل غضب نکردنها است.

پیغمبر اکرم به قدری شرح صدر داشت که در کنارش خبیث‌ترین مردم زندگی می‌کرد و او می‌دانست که اینها بعد از او چه می‌کنند و چقدر خبیث‌اند در عین حال به خاطر مصالح اسلام به روی آنها نمی‌آورد و با آنها با

۱ - بحارالانوار جلد ۴۰ صفحه ۳۳۶ و نهج البلاغه خطبه ۲۰۰ نهج البلاغه: «ان الله تعالى فرض على أئمة الحق ان يقدرُوا انفسهم بضعفة الناس كيلا يتبَّخ بالفقير فقره».

۲ - سورة انشراح آیه ۱.

۳ - سورة طه آیه ۲۵.

لبانی متبسّم روبرو می شد. لذا اگر رهبر مسلمین بخواهد صددرصد به رسول اکرم اقتداء کند باید تا وقتی مصالح اسلام ایجاب می کند بدیهای پنهانی رعیت را به روی آنها نیاورد و غضب خود را کنترل کند.

### شرط بیست و هفتم:

رهبر مسلمین باید قاطع باشد و در کارهایی که به مصلحت جامعه است از خود قاطعیّت نشان دهد.

اگر چیزی را به ضرر مملکت و ممالک اسلامی دید به هر قیمتی که باشد باید آن را از آنها دفع کند. نباید بگذارد درهمی از بیت المال مسلمین بیجا مصرف شود، اگر طلحه و زبیرها با طمع به اموال مسلمین به خدمتش مشرّف شدند با اعمالی مانند اعمالی که علی بن ابیطالب انجام داد، آنها را از خود مأیوس کند.

و اگر ظالمی مانند معاویه را مسلّط بر مردم دید حتّی برای یک لحظه هم راضی نشود که بر سر مردم مسلمان حکومت کند این معنی در زندگی علی بن ابیطالب از هر مسأله ای روشن تر و واضح تر به چشم می خورد و بیشتر از این توضیح لازم ندارد.

### شرط بیست و هشتم:

رهبر مسلمانان جهان نباید به اموال مردم چشم طمع داشته باشد و از این راه خود را مورد تنفّر مردم قرار دهد. بلکه باید حتّی کارمندان دولت را به این نکته متوجّه کند که بیت المال مسلمین و درآمد مملکت متعلّق به همه



ملّت است و حتّی اگر یک درهم از آن بیجا مصرف شود مدیون همه افراد مملکت خواهند بود و روز قیامت تمام مردم مسلمان حق دارند علیه آنها دادخواهی کنند و چون رهبر مسلمین امین و حافظ منافع ملّت مسلمان است اگر در این جهت کوتاهی کند تمام مسئولیت متوجّه او خواهد شد چنانکه در حالات حضرت امیرالمؤمنین بخصوص با مقایسه با خلفاء قبل از خود به وفور این حالت یعنی چشم طمع نداشتن به اموال مسلمین و حافظ حقوق مسلمانان دیده می شود.

### شرط بیست و نهم:

رهبر مسلمین جهان باید به حقایق و معارف اسلام ایمان بسیار قوی و یقین کاملی داشته باشد و قلبش به ایمانش آرام بوده و تکیه گاهش فقط خدای عزّوجلّ باشد زیرا یکی از صفات حمیده ای را که خدای تعالی درباره حضرت رسول اکرم فرموده این است که می فرماید:

«أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ».<sup>(۱)</sup>

بنابراین باید قلبش به ایمانش امتحان داده و استحکامش تجربه شده باشد زیرا اگر این چنین نباشد.

علاوه بر آنکه روایات خاندان عصمت را نمی فهمد و نور ندارد طبعاً دچار وساوس شیطان می شود و برای حفظ ریاست و موقعیت خود به هر بادی می لغزد و مانند کوه نمی تواند استوار باشد که از یک مؤمن توقّع می رود.

در روایات بسیاری از پیامبر اکرم و ائمه اطهار نقل شده که فرموده‌اند: کسی نمی‌تواند حقیقت و معنی واقعی احادیث ما را بفهمد مگر مؤمنی که خدای تعالی قلبش را به ایمان امتحان کرده باشد.<sup>(۱)</sup>

### شرط سی‌ام:

رهبر مسلمین باید مورد اتفاق رعیت باشد و همه او را برای رهبری قبول داشته باشند و او را برای این جهت انتخاب نموده باشند که طبعاً این انتخاب یا به خاطر دستوری است که درباره شخص یا اشخاص معینی رسول اکرم داده و آنها را از طرف خدای تعالی به عنوان امام و رهبر تعیین کرده مثل ائمه اطهار که در صدها روایت از آن حضرت نقل شده که فرموده:

خلفای من، بعد از من،

ائمه بعد از من،

هدایه بعد از من،

پیشوایان حق بعد از من، علی بن ابی طالب و یازده فرزندش که با اسم و القاب و کنیه، آنها را معرفی فرموده و طبعاً به صریح قرآن که: «مَا أَتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ»<sup>(۲)</sup> باید مردم مسلمان آنها را تا روز قیامت به عنوان رهبر و امام بپذیرند و در عقاید خود آنها را قبول کنند، آن چنانکه در غدیر خم انجام شد، یعنی: رسول اکرم علی بن ابی طالب را به عنوان امام و رهبر برای مردم بعد

۱ - «احادیثنا صعب مستصعب لا یحتمله ... او مؤمن قد امتحن الله قلبه بالایمان».

۲ - سوره حشر آیه ۷.



از خودش معرفی کرده و مردم مسلمان هم که در مقابل او امر الهی تسلیم بودند با آن حضرت بیعت کردند و به امامت او رأی دادند و حضرت امیرالمؤمنین برای مردم بر حقانیت موضع خودش در نامه‌ای که به معاویه می‌نویسد، استدلال می‌کند و چنین می‌فرماید:

با من مردم بیعت کردند و کسی حق ردّ این بیعت را چه آنهایی که حاضر بودند و چه آنان که غایب بودند ندارند زیرا حقّ شوری از برای مهاجر و انصار بوده و آنها اگر بر امامت کسی اجماع کنند و او را امام بنامند این شخص امامتش مرضیّ خدا است.

و اگر کسی به اعتراض و بدعت از امر او بیرون بیاید و نافرمانی کند باید او را به آنچه از آن سرپیچی کرده برگرداند و وادارش کنند که اطاعت نماید و اگر گوش نکرد پس باید با او جنگید زیرا پیرو راه مؤمنین نبوده و آنها را رد کرده است.<sup>(۱)</sup>

بنابراین ائمه اطهار که هم منتخب خدا و رسول‌اند و هم مردم مسلمان واقعی به آنها معتقدند و همیشه یک نفر از آنها کره زمین برای رهبری مسلمانان جهان وجود داشته و دارد، طبعاً باید دیگر احتیاجی به رهبرانی غیر از آنها نباشد، اما چون در زمان حضور امام یعنی در زمان آن

۱ - بحارالانوار جلد ۳۳ صفحه ۷۶ و رساله ۶ نهج البلاغه: «انه بايعني القوم ... فلم يكن للشاهد ان يختار ولا للغائب ان يردّ و انما الشورى للمهاجرين و الانصار فان اجتمعوا على رجل و سموه اماماً كان ذلك لله رضي فان خرج عن امره خارج بطعن او بدعة ردّوه الي ما خرج منه فان ابي قاتلوه على اتباعه غير سبيل المؤمنين و ولاه الله ما تولى».

یازده امامی که قبل از امام عصر روحی فداه بوده‌اند وسایل ارتباط جمعی که همه ممالک بتوانند از امام معصوم به نحو کامل استفاده کنند نبوده بر امام معصوم لازم بوده برای هر مملکتی والی و ولی امری انتخاب فرماید و او را به سوی آن مملکت بفرستد و کاملاً بر اوضاع آنها مراقبت داشته باشد، چنانکه در بالا توضیح داده شد که حضرت امیرالمؤمنین بر آنها تسلط داشته و مردم هم به خاطر آنکه آن والی را امام معصوم معرفی کرده بدون هیچ اعتراضی و حتی بدون هیچ تحقیقی می‌پذیرفتند و بلکه لازم بود که او را بپذیرند و به امامت و رهبری او رأی دهند و اما در زمان غیبت کبری امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که طبعاً مردم نه به امام معصومشان دسترسی دارند و نه از طرف امام معصوم کسی برای امامت و رهبری تعیین شده باید مردم با شرایط و خصوصیات که خدا و پیامبر اکرم و ائمه معصومین گفته‌اند که ما در بالا شرائط را گفتیم: شخصی را به عنوان رهبر مسلمین انتخاب کنند و او را جانشین امام معصوم قرار دهند، آن چنانکه در ایران اسلامی عملی شده است.

بنابراین باید رهبر مسلمین جهان، منتخب مردم مسلمانانی که صددرصد مطیع خدا و پیغمبرند باشد، چه آن امام و رهبر را خدا و پیغمبر به نام شخص تعیین کرده باشند و بعد مردم مسلمان به خاطر دینشان، به خاطر اطاعت از خدا و پیامبر اکرم او را انتخاب کرده و پذیرفته باشند و یا با شرایطی که خدا و پیغمبر تعیین کرده‌اند او را مستقیماً خود مردم انتخاب کنند که در این صورت باید همه مسلمانان اعم از عالم و جاهل، مجتهد و یا مقلد، زن یا مرد، به خاطر حفظ وحدت، به خاطر یکپارچه بودن مردم مسلمان، به



خاطر نیرومند شدن مسلمانان جهان در مقابل دشمن از این رهبر پر ارزش و با عظمت پیروی کنند و به خاطر عدم تفرقه از اظهارنظرها و رأی‌های مختلف صرف نظر نمایند. تا آبروی اسلام و مسلمین را حفظ کنند که خدای تعالی فرمود:

«وَلَا تَنَازَعُوا فَعَشَلُوا وَتَذْهَبَ رِبْحُكُمْ وَأَصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»<sup>(۱)</sup>

این بود آنچه من از شرایط مقام رهبری در حکومت اسلامی در محدوده کلمات امیرالمؤمنین و در محدوده کتاب شریف نهج البلاغه و در محدوده بضاعت فکری و عملی خودم و در محدوده فرصت کم توانستم ارائه دهم، امید است قسمتی از شرایط مقام مقدس و با عظمت رهبری را نوشته باشم و مورد قبول امام اعظم و رهبر جهان بشریت حضرت بقیة الله (روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء) واقع شده باشد.

### «بودجه بیت مقام رهبری»

در اینجا مسأله بودجه شخصی و تشریفاتی مقام مقدس رهبری باقی می ماند که آیا باید از کجا و چگونه تأمین شود؟

زیرا طبیعی است که بیت مقام رهبری با آن رفت و آمدی که باید با ملل جهان و شخصیت‌های بزرگ سیاسی و دینی ممالک دیگر داشته باشد مخارج زیادی خواهد داشت و باید شئون آن بیت معظّم کاملاً حفظ شود، لذا در اسلام این مسأله مورد توجه بوده و بودجه‌ای که نه از بیت المال و اموال عمومی محسوب می شود و نه نیازی به فعالیت‌های شخص مقام مقدس

رهبری دارد، تعیین شده و خدای تعالی در قرآن این بودجه را این گونه مشخص فرموده است. در سوره انفال آیه ۴۱ می فرماید:

همه بدانید که اگر از چیزی منفعتی بدستتان رسید پنج یک آن، مال خدا و رسول خدا و کسی که صاحب قرابت روحی و معنوی صد در صد است با پیامبر و یتیمهای از اقربای پیامبر (یعنی سادات) و مساکین آنان و درماندگان در راه از آنان می باشد.<sup>(۱)</sup>

و در احادیث فراوانی فرموده اند: که منظور از ذوی القربی امام و جانشین پیامبر اکرم است.

و باز در احادیث بسیاری فرموده اند: که سهم خدا و سهم رسول خدا به امام و جانشین پیامبر در هر زمان داده می شود و این سه سهم برای مخارج بیت مقام معظم رهبری و امامت است و طبیعی است که چون امام معصوم غایب است تمام مزایای مادی و سهم امام باید به نایبش و مقام مقدس رهبری در عصر غیبت داده شود و از طرف دیگر چون سادات و اقربا و فرزندان پیامبر در حکومت اسلامی نباید ذلیل و خار در مقابل مردم باشند و بلکه باید زندگی آنان تأمین شود تا آنها بهترین یاران و معین مقام مقدس رهبری باشند نصف خمس به آنها تعلق گرفته و خدای تعالی آنها را از سایر مردم بی نیاز فرموده است.

این موضوع از واضح ترین مسائل اسلامی است که در قرآن و کتب دینی

---

۱ - «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ...»



به صراحت یاد شده و ما در اینجا نمی‌خواهیم احکام خمس را ذکر کنیم. زیرا در کتب فقها شیعه به طور مفصل بیان گردیده است ولی در صدر اسلام خلفا نامشروع اسلام که عامل استعمار بودند. برای تضعیف این دین مقدس منکر خمس شدند و آن را از اسلام حذف نمودند و یا آنکه گفتند: خمس تنها از غنائم جنگی گرفته می‌شود و این بودجه خدادادی صحیح و غیرقابل انکار را از بیت مقام مقدس رهبری گرفتند و یا به مردم بخشیدند و یا منکرش شدند و نادان‌ترین و یا مرموزترین، مردم کسانی هستند که می‌گویند خمس تنها از غنائم جنگی گرفته می‌شود و در چیز دیگری خمس نیست، با آنکه قرآن به طور مطلق صریحاً می‌گوید: بدانید از هر چیزی که فایده‌ای بدست آورید، یک پنجم آن مال خدا و رسول خدا و ذی القرباء یعنی امام و یتیمها و مسکینها و درماندگان در سفر از سادات می‌باشد.

آن قدر این آیه صریح است که احتیاج به تفسیر ندارد، در عین حال ده‌ها حدیث و روایت و بلکه سیره عملی و فکری و فتوایی علما اسلام و مسلمین از زمان معصومین تا امروز پشتوانه دارد و یکی از ضروریات مذهب شیعه و بلکه اسلام است و منکر آن از مذهب خارج است.

در عین حال استعمار جمعی از احمق‌ترین و نادان‌ترین مردم را به صورت دانشمند استخدام کرده تا منکر اصل خمس شوند.

ابتدا خلفا عباسی به قصد آنکه اگر سادات و ائمه اطهار یک چنین ثروتی را در اختیار بگیرند دیگر زیر بار اختناق حکومت آنان نخواهند رفت، منکر خمس شدند بعد از آنها استعمارگران دورانهای مختلف از این طرح پشتیبانی کردند، زیرا آنها نمی‌توانستند قدرتی را در مقابل قدرت

خود ببینند.

آنها می دانستند که علما و مراجع تقلید و یا سادات و فرزندان پیامبر اکرم اگر از نظر مادی دستشان باز باشد با توجه به مکتب تشیع که می گوید: حکومت زمین مخصوص بندگان صالح خدا است و باید مقام مقدّس رهبری محفوظ باشد دیگر به آنها اجازه نفس کشیدن هم نخواهند داد.

زیرا به تصدیق تمام ملل جهان زیربنای تمدن هر جمعیتی وضع اقتصادی آن جمعیت است.

هیچ می دانید اگر مراجع تقلید و سادات که همیشه در مسائل سیاسی و اسلامی پیشرو جامعه اسلامی بوده اند صاحب ثروتی مثل یک پنجم معادن و یک پنجم جمیع درآمدهای مازاد بر زندگی مردم مسلمان بشوند دارای چه قدرت فوق العاده ای خواهند بود؟

دیگر مردم به آنها علاوه بر اقبال معنوی و دینی از جهت مادی هم رو خواهند آورد و موجبات موفقیت فرماندهی آنان صددرصد فراهم خواهد شد، دیگر کسی نمی تواند آنها را بخرد و تحت استعمار قرار دهد.

اگر خوانندگان محترم به زندگی روحانیین بعضی از ادیان و یا مذاهب اسلامی که روحانییشان خمس را نمی گیرند دقت کنند به خوبی می بینند که چقدر گرفتن خمس برای حفظ استقلال روحانیت لازم و چگونه دیگران عقب افتاده اند و از باب «تعرف الاشياء باضدادها» یعنی: هر چیزی با ضدّش شناخته می شود. چگونه ارزش این استقلال و این بودجه واضح می گردد.



زیرا آنها هم انسان‌اند و انسان بنده احسان است. اگر روحانیت به عنوان حقوق و یا به عنوان استخدام پولی از حکومت‌های بیدادگر بگیرند باید از فتوا گرفته تا نماز جماعت و وعظ و تبلیغ و همه و همه را طبق دستور همان جنایتکاران انجام دهند و خلاصه با آنها سازش کنند.

حتّی می‌بینیم به خاطر اهمّیّت موضوع، استعمار جمعی از مفسّرین قرآن را وا داشته‌اند که برای سرپوش موافقت‌هایی که با ظالمین علما غیر شیعه از فرق مختلف اسلامی دارند، اوامر سلاطین و زمامداران خودسر را با اوامر الهی و دستورات پیغمبر اسلام ردیف هم قرار دهند و سلاطین جنایتکاران بیسواد را «اولی الامر» تصوّر نمایند.

آیا اگر آنها هم پول شرافتمندانه‌ای مانند علما شیعه می‌داشتند باز هم مجبور بودند این گونه قرآن را تأویل کنند و زیر بار استعمار روند؟

در کجای دنیا مذهبی را می‌شناسید که در هر ماه ده‌ها میلیون تومان با آنکه یک درصد خمس واجب پرداخت نمی‌شود، با کمال رضایت و خضوع به مقام مقدّس رهبری اختصاص بدهد و آن مقام در هر مسیری که مایل باشد حتّی در راه مبارزه با بیدادگران خرج کند و کسی جز ذات اقدس پروردگار حقّ نداشته باشد از آن سؤال نمایند.

چگونه ممکن است استعمار بتواند یک چنین استقلال را از روحانیت تحمّل کند و هر روز یک جنبشی را علیه خود از آنها بپذیرد؟

برای همین جهت جمعی از مزدوران استعمار دستور دارند که منکر خمس بشوند و این نیروی عظیم خدادادی را از دست رهبران دینی بگیرند و طبعاً آنها را محتاج به اربابان خود بکنند و در نتیجه اسلام عزیز را تضعیف



نمایند و یا اساس و ریشه آن را قطع کنند.

به هر حال باید سهم امام را به مقام مقدّس رهبری و تشریفات زندگی خاندان نبوّت و امامت اختصاص داد و خدای تعالی این بودجه قابل توجّه را مخصوص آن مقام قرار داده است.

توضیح مسائل خمس در رساله‌های عملیه بیان شده است.

**پایان**



## فهرست

| مطلب                            | صفحه |
|---------------------------------|------|
| پیشگفتار                        | ۵    |
| عوامل پیشرفت                    | ۸    |
| ۱- ایمان                        | ۱۰   |
| ۲- عمل صالح                     | ۱۵   |
| سید جمال الدین اسدآبادی         | ۱۶   |
| کنفرانس تل آویو                 | ۱۶   |
| رموز موفقیت انقلاب اسلامی ایران | ۱۹   |
| ۳- تزکیه نفس                    | ۲۲   |
| رفت و آمد مسلمانان پاک          | ۲۵   |
| راه صحیح تزکیه نفس              | ۲۶   |

|    |                            |
|----|----------------------------|
| ۲۸ | ۴- اتحاد .....             |
| ۳۰ | علل تفرقه مسلمانان .....   |
| ۳۲ | دوّمین علّت تفرقه .....    |
| ۳۲ | سوّمین علّت تفرقه .....    |
| ۳۳ | چهارمین علّت تفرقه .....   |
| ۳۶ | ۵- علم و دانش .....        |
| ۴۶ | ۶- تعاون و همکاری .....    |
| ۴۹ | عزّت و رهبانیت .....       |
| ۵۱ | ثواب کارهای اجتماعی .....  |
| ۵۲ | کلاه هفت ترک .....         |
| ۵۳ | دنیا در مقابل آخرت .....   |
| ۵۵ | بهلول عاقل .....           |
| ۵۷ | در عربستان سعودی .....     |
| ۵۹ | محبت دنیا .....            |
| ۶۱ | قصّه ساختگی .....          |
| ۶۵ | معنی زهد .....             |
| ۶۷ | مرحوم علامّه مجلسی .....   |
| ۷۰ | ۷- داشتن میزان واقعی ..... |
| ۷۸ | مسأله تفویض .....          |
| ۸۰ | مسأله تناسخ .....          |
| ۸۲ | دو قضیه دروغین .....       |



|     |                                        |
|-----|----------------------------------------|
| ۸۵  | مسائل خرافی .....                      |
| ۹۰  | تعیین میزان واقعی .....                |
| ۹۲  | یک: مقام معصوم ... ..                  |
| ۹۳  | قضیه عجیب .....                        |
| ۹۴  | دو: خطاها و سهوها .....                |
| ۹۵  | سه: ائمه (ع) در عرش اند .....          |
| ۹۸  | چهار: تحریف واژه‌های اسلامی .....      |
| ۹۹  | واژه فناع: .....                       |
| ۱۰۰ | واژه صبر: .....                        |
| ۱۰۱ | واژه تقیه: .....                       |
| ۱۰۳ | واژه تمدن: .....                       |
| ۱۰۴ | واژه تفریح: .....                      |
| ۱۰۷ | واژه استعمار: .....                    |
| ۱۰۸ | پنج: قرآن منهای روایات .....           |
| ۱۱۹ | ۸- حفظ مقام روحانیت .....              |
| ۱۲۶ | ۹- باید مسلمانان سیاستمدار باشند ..... |
| ۱۲۸ | دین از سیاست جدا نیست .....            |
| ۱۳۵ | توجیه جدائی دین از سیاست .....         |
| ۱۴۰ | ۱۰- مقام مقدس رهبری .....              |
| ۱۴۲ | شرایط مقام مقدس رهبری .....            |
| ۱۴۷ | شرایط مقام مقدس رهبری .....            |



## بخشی از تألیفات آیت الله سید حسن ابطاحی

رسول اکرم (ص)

امیر المؤمنین (ع)

انوار زهرا (س)

امام مجتبی (ع)

پرواز روح

مصلح آخر الزمان

مصلح شبی

ملاقات با امام زمان (عج)

در محضر استاد جلد اول و دوم

عالم عجیب ارواح

شبهای مکه

پاسخ به ۸۰ سؤال اعتقادی

اتحاد و دوستی

راه خدا

پاسخ ما

دو مقاله

پاسخ به مشکلات فلسفی و اعتقادی

سیرالی الله

پاسخ به ۷۷ سؤال دینی

حل مشکلات دینی

سؤال شما پاسخ ما

توضیح آیات قرآن کریم

انوار صاحب زمان

جواب مسائل دینی

پاسخ به مشکلات جوانان



WWW.ABTAHL.COM

شابک ۹۶۴-۶۳۳۱-۳۰۰۰

ISBN 964-6331-30-0

E-mail : Iran\_Batha @Noavar.Com

